دوستی با مردم دانای
دل میرود ز دستم صاحب
دلان
این کتاب ملا عیسی

هر دم از عمر میرود نفسی
لیک
عیسی
ابن
عیسی

رمضان عیسی بسم الله الرحمن الرحیم

رمضان عیسی

عیسی

٨

هو العلی

# کتاب مستطاب غدیریه

از تالیفات قدوة المحققین و زین المدققین جامع المعقول والمنقول ملا محمد جعفر طاب ثراه

الاعلی

طاب جعفر

درس ۶۴

۱۲/۶/۲۵

۱۲۴۷۶

کتاب غدیریه

مکتب

توحید

علی

خان عیسی مکتب

بسم الله الرحمن الرحیم و به تقتی

الحمد لله الذی رفع نبینا مکاناً علیاً و نصب علیاً خلیفة له و وصیاً صلوات الله علیه و آله غدواً و عشیاً اما بعد این رساله ایست دلپذیر در بیان بعضی از فضایل و اعمال عید غدیر و قلیلی از مناقب و مفاخر حضرت امیر علیه صلوات الله العلی الکبیر که تالیف نموده آن را بنده فقیر حقیر خاطی محمد جعفر ابن محمد صالح القاری در ایام سعادت انجام سیند سلاطین زمان سرور خواقین دوران سایه رحمت ملک منان مهر سپهر مکرمت و احسان منتخب مجموعه شاهان جهان عزیز مصر دلهای خدا پرستان سلطان سلطان نشان و داور دارا دربان اعنی السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان شاه سلطان حسین حسینی موسوی صفوی بهادر خان خلد الله تعالی ظلال جلاله علی مفارق اهل الایمان الی اوان ظهور صاحب الزمان

## مقدمه

علیه و علی آبائه افضل صلوات الرحمن امید که بنظر عالمینظر اعلیحضرت شاهی ظل الهی مستحسن افتد بدانکه این رساله مرتبست بر مقدمه و پنج باب و خاتمه مقدمه در بیان معنی عید و معنی غدیر بدانکه عید روز فرح و سرور و شادی را گویند و غدیر موضعی را گویند در بیابان که جمع شود در آن آب باران و مراد از غدیر اینجا غدیر خم است و خم بضم خا نقطه دار و تشدید میم نام تمام مسافتیست که در ما بین مکه معظمه و مدینه مشرفه است و غدیر خم نام موضعیست بی آب که در آن غدیریست که نزد آن غدیر در روز هیجدهم ماه ذی الحجة الحرام حضرت رسالت پناهی بامر جناب اقدس الهی در وقت مراجعت از حجة الوداع قریب بزوال نزول اجلال فرمود و خطبه بزبان فصاحت و بلاغت ادا نمود و حضرت شاه ولایت امیر المومنین و امام المتقین را بعد از خود بوصایت و خلافت و امامت و امارت نصب فرمود و چون غدیر خم مکانیست که حاجیان بآن مکان که میرسیدند از یکدیگر جدا میشدند و متفرق میگردیدند و بدیار و بلاد خود میرفتند جناب اقدس الهی جناب مقدس رسالت پناهی را بدان مکان باین امر مامور ساخت تا آنکه مردم که متفرق شوند این خبر را باطراف و اکناف عالم منتشر سازند تا آنکه این امر چنانکه باید بر همه عالمیان ظاهر گردد و احدی را در آن شک و شبهه باقی نماند باب اول در ذکر خطبه که حضرت رسول خدا صلعم

## باب اول

در روز غدیر ادا فرمود و جناب ولایت مآب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بخلافت و وصایت و امامت و امارت نصب فرمود روایت کرده شیخ جلیل کبیر شیخ احمد ابن ابیطالب طبرسی علیه الرحمه در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که در وقتی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه منوره تشریف بحج بیت الله الحرام بردند تبلیغ جمیع شرایع و احکام بقوم خود کرده بود مگر حج و ولایت امام همام علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام را پس جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلامت میرساند و میفرماید که من قبض روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود و هیچ رسولی از رسولان خود نکردم مگر بعد از آنی که دین من کامل شده بود و حجت من باتمام رسیده بود و دو امر واجب از واجبات دین تو باقی مانده که تو تا الحال بقوم خود نرسانیده یکی حج دیگی ولایت و خلافت و امامت از تو بدرستی که من هرگز زمین از حجت خالی نگذارده ام و هرگز خالی نخواهم گذاشت پس امر میفرماید ترا پروردگار تو که بقوم خود برسانی وجوب حج را و روانه حج شوی و هر که از قوم تو استطاعت حج داشته باشد با خود بحج بری خواه از مردم مدینه و خواه از مردم اطراف مدینه و خواه از مردم بادیه یعنی صحرا نشینان و با ایشان تعلیم نمائی حج را همچنانکه تعلیم نمودی







## در حدیث غدیر خم

با ایشان نماز و زکوة و روزه را پس منادی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خلایق ندا کرد که ای گروه خلایق بدانید و آگاه باشید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده دارد که بحج رود و اراده دارد که اعمال حج را بشما تعلیم کند همچنانکه نماز و روزه و زکوة را بشما تعلیم کرده است پس باید که با آنحضرت زیارت بیایند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفت و مردم نیز بیرون رفتند و علی الدوام مترصد این بودند که به بینند که آنحضرت چکار میکند تا آنکه ایشان نیز بکنند و جماعتی که اراده حج با آنحضرت کردند از اهل مدینه و اطراف مدینه و اهل بادیه هفتاد هزار کس و زیاده میشدند بعدد قوم حضرت موسی که هفتاد هزار کس بودند که آنحضرت از ایشان از برای برادر خود هرون بیعت گرفت و ایشان ... اشکستند ... تا آنکه ... عهد و پیمان مرا که از ایشان گرفته ام بدرستیکه من ترا عنقریب قبض ... مطلبم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و مولای هر مؤمن و مؤ... ... اهلیت ... کفر خود قبض نکرده ام روح هیچ پیغمبری از پیغمبران خود ... گردانیده بودم و نعمت خود را تمام کرده بودم بولایت ولیان خود و عداوت دشمنان خود و این تمام توحید و کامل شدن دین منست و تمام شدن نعمت من بر خلق من بمتابعت ولی منست و طاعت او و این بسبب آنست که من هرگز وا نمیگذارم

## باب اول .

بر آنحضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند عالمیان ترا سلام میرساند و میفرماید
که اجل تو نزدیک شده است و مدت عمر تو بآخر رسیده است پس عهد خود را
درست کن و وصیت خود را پیش انداز و متوجه شو بآنچه نزد تست از علومی که
من بتو عطا کرده ام و علوم پیغمبران گذشته که بتو میراث داده ام و سلاح و تابوت
و جمیع آنچه نزد تست از معجزات پیغمبران و آیات و علامات ایشان علیهم السلام و همه را
تسلیم کن بوصی خود و خلیفه خود که حجت بالغهٔ منست بر خلق من علی ابن ابیطالب
پس او را علم و نشانه بگردان در میان مردم که باو هدایت و راه بیابند و تازه
کن عهد و میثاق و بیعت او را بر مردم و بیاد ایشان بیاور آنچه من بر ایشان
... از بیعت خود و میثاق و پیمانی که بر ایشان محکم کرده ام و عهدی که پیش
واجب از واجبات دین ... امیر و مولای ایشان
حج دیگی ولایت و خلافت و امامت از تو بدرستی ...
خالی نگذارده ام و هرگز خالی نخواهم گذاشت ... آله علیه بیعت خلافت
... بیعت کردند و بعد از رحلت حضرت رسالت بیعت را
شکستند و تابع گوساله و سامری این امت شدند که بعضی از منافقین بودند حیفا و
طابق النعل بالنعل و چون حضرت رسالت روانه حج شد از کثرت و هجوم مردم ملتمسه
متصل شد در میان مکه و مدینه پس چون حضرت در عرفات وقوف نمود جبرئیل علیه



زمین خم در ابدون فهمی تا آنکه حجت من باشد بر خلق من پس امروز کامل گردانیدم
از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را بولایت ولی خود
و مولای هر مومن و مومنه که او علی ابن ابیطالبست بندهٔ من و وصی پیغمبر من و خلیفه
او بعد از او و حجت کاملهٔ من بر خلق من مقرونست طاعت او با طاعت محمد و طاعت
من پس هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که او را معصیت کند
مرا معصیت کرده است او را علم و نشانه گردانیده ام میان خود و میان خلق خود
هر که او را بشناسد مومن است و هر که او را انکار نماید کافر است و هر که دیگری را
در بیعت او شریک گرداند مشرکست و هر که مرا ملاقات کند با اعتقاد بولایت
و امامت او داخل بهشت میشود و هر که مرا ملاقات کند با عداوت و دشمنی او
داخل جهنم میشود پس ای پادارای محمد علی را علم از برای خلق و بگیر از ایشان بیعت
او را و تازه کن عهد و پیمان مرا که از ایشان گرفته ام بدرستیکه من ترا عنقریب قبض
میکنم بسوی خود و ترا بجوار رحمت خود میطلبم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
ترسید از قوم خود و از اهل شقاق و نفاق که مبادا پراکنده شوند و بجاهلیت و کفر خود
برگردند بجهة آنکه میدانست که عداوت و دشمنی ایشان با علی علیه السلام در چه مرتبه است
و بغض و کینه او در سینههای ایشان بچه نحو جا کرده است پس سوال کرد از جبرئیل علیه السلام

که از خداوند عالمیان سؤال نماید که آنحضرت را از کید آن منافقان حفظ نماید و انتظار
میکشید که جبرئیل از جانب جلیل خبر محافظت او را از شر منافقان بیاورد پس تبلیغ
رسالت را تاخیر نمود تا آنکه بمسجد خیف رسید پس در آن مسجد جبرئیل بر آنحضرت
نازل شد و آنحضرت را امر کرد که عهد و ولایت علی علیه السلام را با ایشان برساند
و او را قایم مقام خود بگرداند و وعده محافظت آنحضرت را از شر دشمنان نیاورد
پس باز حضرت تبلیغ را تاخیر نمود تا آنکه بکراع الغمیم رسید که منزل دیگر است
در مابین مکه و مدینه پس باز جبرئیل نازل شد و در امر ولایت تاکید نمود و خبر عصمت و محافظت
آنحضرت را از شر اعادی نیاورد پس حضرت بجبرئیل گفت که من از قوم خود
میترسم که مرا تکذیب کنند و قول مرا در حق علی قبول نکنند پس از آنجا بار کرد چون
بغدیر خم رسید جبرئیل بر آنحضرت نازل شد در وقتی که پنج ساعت از روز گذشته بود
با نهایت زجر و تهدید و بآنحضرت رسانید خبر عصمت و محافظت آنحضرت را از شر اعادی
و گفت ای محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میفرماید که یا ایها الرسول
بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فِی عَلِیٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ
مِنَ النَّاسِ یعنی ای پیغمبر بزرگوار تبلیغ کن و برسان بقوم خود آنچه نازل شده است
بسوی تو در باب علی و اگر نکنی نرسانیده خواهی بود رسالت خدا را از خلق و خدا نگاه



میدارد ترا از شر مردم و در وقتی که این آیه کریمه نازل شد اول قافله نزدیک بجحفه رسیده
بود پس جبرئیل امر کرد آنحضرت را که برگرداند آن جماعتی را که پیش رفته بودند از اهل قافله
و نگاه دارد که پیش افتند آن جماعتی که در عقب بودند از اهل قافله تا آنکه علی علیه السلام را
نصب نماید از برای مردم بخلافت و امامت و برساند بمردم آنچه حقتعالی در حق
علی علیه السلام فرو فرستاده است و خبر داد جبرئیل آنحضرت را که خداوند عالمیان
او را از شر مردم حفظ مینماید پس چون خبر عصمت و حفظ فرمودن حقتعالی آنحضرت را
از شر اعادی بآنحضرت رسید امر فرمود منادی خود را که ندا کرد در میان مردم که
نزد آنحضرت حاضر شوند و پیش رفتگان را برگردانند و پس ماندگان را از رفتن بند نمایند
و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را از جانب حقتعالی امر کرد که دور شود از جانب راست
راه و فرود آید بجنب موضعی که الحال مسجد غدیر است و در آن موضع درختهای خار
چند بود و سلمان فارسی رضی الله عنه همراه بود پس آنحضرت امر کرد سلمان را که زیر
آن درختان را بروبد و از برای آنحضرت سنگی چند نصب کنند بهیئت منبر تا آنکه
آنحضرت بر مردم مشرف تواند شد پس مردم همه در آن مکان جمع شدند و آنها که
پیش رفته بودند برگشتند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن منبر برآمد
و بپای مبارک ایستاده حمد و ثنای الهی ادا نمود و فرمود که حمد و سپاس خداوندی را

## باب اول

سزاست که بلند مرتبه است در یکانکی خود و نزدیکست بخلایق با یکتائی خود و جلیل است
در پادشاهی خود و عظیمست در ارجمندیهای خود پس احاطه کرده است علمش بهر چیزی
با علو مکان او آن خداوندی که مقهور و مغلوب کردانیده است جمیع خلق را بقدرت
و توانائی و هویدائی خود پیوسته صاحب مجد و بزرکواریست و همیشه مستحق ستایش
و ثنا کستریست آفریننده آسمانهای بلنداست و پهن کننده زمینهای پست
و آثار جبروت و بزرکواریش در آسمانها ظاهر است بغایت پاکست از بدیها
بغایت پاکیزه است از عیبها پروردگار ملائکه و روح است تفضل کننده است
بجمیع مقربان درکاه خود همه دیدها را میبیند و هیچ دیده او را نمی بیند کریم و بخشنده
و حلیم و بردبار است صاحب آرامیدکی و وقار است رحمت بی‌نهایتش همه چیز را
فرو کرفته و برهمه کس نعمت خود منت نهاده تعجیل نمیکند در انتقام خود و مبادرت نمینماید
بجزاو سزای کناه کاران بندکان خود امور مخفیه بندکانرا میداند و علم بضمایر
همه ایشان دارد هیچ پوشیده براو مخفی نیست و هیچ مخفی براو مشتبه نیست احاطه بهمه
چیز نموده و غالب برهمه چیز کردیده برهمه چیز قوی شده و برهمه چیز توانا کردیده چیزی
مثل و مانند او نیست و همه چیز آفریده اوست و اوئیست که زوال ندارد و عادلیست
که پیوسته بعدالت قیام مینماید نیست خداوندی بجز او که عزیز است یعنی بر



## در بیان خطبه غدیریه

همه چیز غالبست و هرکز مغلوب نمیکردد و حکیمست یعنی همه کار او بر وفق حکمت و مصلحت است
از آن بزرکتر است که عقلها ادراک او نمایند و او همه عقولرا ادراک مینماید و او
لطیف یعنی دانای امور خفیه یا خالق اشیاء دقیقه و اوست خبیر یعنی عالم بهرچه شده
و هرچه خواهد شد یا عالم بحقایق امور و خفایای اشیاء هیچ احدی وصف او نمیتواند
نمود از روی معاینه و هیچ احدی بکنه ذات اقدس او نمیتواند رسید و نمیتوان کفت
که چکونه است او از آشکار و پنهان مکر بآنچه خود دلالت فرموده است مردم را بر ذات
اقدس خود و کواهی میدهم که اوست خداوندی که بجز او خداوندی نیست و معبودی
بغیر از او سزاوار پرستیدن نیست و کواهی میدهم که اوست خداوندی که پر
کرده است جهانرا آثار قدس و تنزه او و اوست خداوندی که روشن کرده است
ازل تا ابد را نور و هویدائی او و اوست خداوندی که جاری میشود امر او بی مشورت
صاحب رائی و با او در تقدیر امور شریکی نیست و در تدبیرات او تفاوتی نیست
تصویر کرد هرچه را که از نو پدید آورد بی آنکه مثالی و شبیهی از برای آن در نظر داشته
باشد و آفرید آنچه را که آفرید بی آنکه احدی اعانت و یاری او کرده باشد یا مشقتی
باو رسیده باشد یا اندیشه و حیله در آن نموده باشد بلکه بمحض قدرت خود آفرید
همین که اراده کرد که موجود شوند از کتم عدم بوجود آمدند پس ظاهر کردید پس اوست

# باب اول

آفریننده که بغیر از او آفریننده نیست محکم کننده صنعتهای خود است و نیکو بجا آورنده
احسانهای خود است عادلیست که هرگز جور نمیکند و کریمی است که همه کرمها باو بر
میگردد و گواهی میدهم که اوست خداوندی که تواضع و فروتنی میکند برای
قدرت او هر چیز و خضوع و خواری میکند برای هیبت او هر چیز مالک الملوک است
و بلند گرداننده فلکهاست و تسخیر کننده آفتاب و ماهست که هر یک جاری
میشوند بکار خود و قیام مینمایند بخدمت خود تا وقت معلومی پرده شب را بر روی
روز میکشد و پرده روز را بر روی شب میکشد در حالتی که طلب میکند روز شب را
بسرعت در هم شکننده هر تکبر کننده معاند است و هلاک کننده هر شیطان
متمرد است هرگز با او ضدی و مثلی نبوده است یگانه است مقصود همه خلایق است
در حوایج نزاده و زاده نشده و کفو و نظیر او نیست معبودیست یگانه و پروردگار
بزرگوار هر چه بخواهد میشود و هر چه اراده میکند عمل میآید و عالمست بجمیع اشیاء پس
احصا میکند و ضبط مینماید همه اشیا را و میمیراند و زنده میگرداند و فقیر میکند
و غنی میگرداند و میخنداند و میگریاند و نزدیک میکند و دور میکند و عطا میکند و منع میکند و
میفرماید مخصوص اوست پادشاهی و مخصوص اوست حمد و ستایش همه نیکیها
در دست اوست و بر همه چیز قادر است داخل میگرداند شب را در روز و داخل

## دربیان خطبه غدیریه

میگرداند روز را در شب نیست خداوندی جز او که عزیز است و حکیم است و یگانه است
و مقصود خلایق است و آمرزنده گناهانست اجابت کننده دعاست و بزرگ
دهنده عطاست شمارنده نفسهاست و پروردگار جنیان و انسیانست مشکل
نمیشود هرگز بر او چیزی و ملال نمیآورد او را ناله استغاثه کنندگان و دلتنگ
نمیگرداند او را الحاح الحاح کنندگان اوست نگاهدارنده صالحان و توفیق
دهنده رستگاران و مولای مؤمنان و پروردگار عالمیان خداوندیست او که مستحق
حمد و شکر است از همه خلایق در وقت نعمت و در وقت بلا و در هنگام شدت و در
حین رخا و ایمان دارم باو و بملائکه او و بکتابهای او و بپیغمبران او و میشنوم امر او را
و اطاعت امر او میکنم و مبادرت مینمایم بهر چه رضای او در آنست و انقیاد مینمایم
حکم او را برای رغبت در فرمانبرداری او و از ترس عذاب او زیرا که او
خداوندیست که از عذاب او ایمن نمیتوان بود و از جور او نمیباید ترسید اقرار
میکنم از برای او بر نفس خود ببندگی و گواهی میدهم از برای او بپروردگاری و
میرسانم وحی او را بخلایق از بیم آنکه اگر نرسانم عذابی بر من نازل شود که هیچکس
دفع آن نتواند نمود هر چند عظیم باشد حیله او زیرا که نیست خداوندی غیر او
بتحقیق که اعلام کرده است مرا که اگر تبلیغ ننمایم الحال بشما آنچه را که نازل

# باب اول

ساخته است بسوی من تبلیغ هیچیک از رسالتهای او نکرده خواهم بود و بتحقیق
که ضامن شده است از برای من که محافظت نماید مرا از شر دشمنان من
و او ست خداوندی که کافیست و کرم نماینده است و بتحقیق که وحی نموده است
بسوی من این آیه را و گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ای گروه مردمان تقصیر نکردم در
رسانیدن آنچه فرستاده بود خدا بسوی من و اینک بیان میکنم از برای شما
سبب نزول این آیه را سببش این بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد بر من سه مرتبه
و از جانب خداوند سلام مرا سلام رسانید و امر کرد مرا که درهمگان بایستم و
اعلام کنم بهر سفیدی و سیاهی آنکه علی ابن ابیطالب برادر من و وصی من و خلیفه
من است و امام و پیشوای امت منست بعد از من و محل او از من محل هرون است
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی شما و صاحب اختیار شماست
بعد از خدا و رسول او و بدرستی که حقتعالی فرو فرستاده است بر من آیه از قرآن
و آن اینست انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم در امور دینی





و دنیوی شما خدا و رسول خدا و آنکسانیکه برپا میدارند نماز را با شرایط و ارکان
و میدهند زکوة را بر حالی که ایشان در رکوعند پس حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب
برپا داشت نماز را و عطا کرد زکوة را در وقتی که در رکوع بود و در جمیع اینها غرضش
رضای خدا بود و بغیر از تحصیل رضای الهی غرض دیگر نداشت و بدرستی که من
سؤال کردم از جبرئیل علیه السلام که استعفا نماید از برای من از پروردگار
من از تبلیغ این رسالت بسوی شما ای گروه مردمان بجهت آنکه میدانستم که
متقیان و پرهیزکاران کمند و منافقان بسیارند و میدانستم حیلهای حیله کنندگان
و مکرهای استهزا کنندگان باسلام را آنهائی که حق تعالی در کتاب خود وصف
کرده ایشانرا با آنکه میگویند بزبانهای خود چیزی که نیست در دلهای ایشان گمان
میکنند که این سهل امریست و حال آنکه این نزد خدا امریست عظیم و چندین مرتبه
مرا بسیار آزار کردند تا آنکه مرا اذن نامیدند برای آنکه علی اکثر اوقات با من
میبود و من رو باو داشتم و سخن او را می شنیدم تا آنکه حقتعالی این آیه را فرستاد
و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن
للمؤمنین یعنی و بعضی از منافقان گروهی اند که ایذا میکنند پیغمبر را و میگویند
که او اذنست یعنی گوش بسخنست و هر که سخنی باو میگوید قبول میکند بگو ای محمد

که او گوش کننده خیر است از برای شما ایمان دارد بخدا و تصدیق میشماید سخن مؤمنانرا پس حضرت فرمود که اگر خواهم که نامهای ایشانرا بگویم هرآینه میتوانم گفت و اگر خواهم که اشاره کنم بشخصهای ایشان هرآینه اشاره میتوانم کرد و اگر خواهم که دلالت کنم باشیان هرآینه دلالت میتوانم کرد و لیکن بخدا قسم که در امور ایشان کرم میورزم و ایشانرا رسوا نمیکردانم و با همه این اموری که گفتم میدانم که حقتعالی راضی نمیشود از من مگر اینکه تبلیغ نمایم آنچه را که فرو فرستاده است بسوی من در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام پس آنحضرت بار دیگر تلاوت نمود قول حقتعالی را که یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فی علیٍّ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ پس فرمود که معاشر الانصار بدانید بتحقیق که حقتعالی نصب کرده است از برای شما علی ابن ابیطالب ع را ولی و اولی بامر شما و امام و واجب الاطاعه بر همه مهاجران و انصار و بر جماعتی که متابعت ایشان کنند باحسان و بر شهرنشینان و بر صحرانشینان و بر عرب و عجم و بر آزاد و بنده و بر جوان و بر پیر و بر سیاه و بر سفید و بر هر که خدارا بیکانگی میپرستد حکمش جاریست و گفته اش رواست و امرش نافذ است هر که مخالفت او کند ملعونست و هر که متابعت او کند مرحوم است



و هر که تصدیق او نماید مؤمنست بتحقیق که می آمرزد حقتعالی هر که را که سخن او را بشنود و بتحقیق که درمیگذرد حقتعالی از تقصیر هر که اطاعت و فرمان برداری او نماید ای گروه مردمان این آخر ایستادنیست که من درین مجمع ایستاده ام پس بشنوید سخن مرا و اطاعت کنید فرموده مرا و انقیاد نمائید امر پروردکار خود را بدرستیکه حق تعالی او لیست شما و آفریننده شماست و بعد از حقتعالی پیغمبر شما محمد اولیست بامر شما که بر پا ایستاده است و مخاطبه مینماید شما را با آنچه ضرور است از برای شما و بعد از من علی ابن ابیطالب ولی شما و آقای شما و پیشوای شماست و بعد از علی امامت در ذریه منست از فرزندان علی تا روزی که خدا و رسول را ملاقات نمائید که روز قیامتست حلالی نیست مگر آنچه خدا حلال کردانیده است و حرامی نیست مگر آنچه خدا حرام کرده است و من شناسانیده ام بعلی هرچه پروردکار من بمن تعلیم فرموده است از کتاب خود از حلال و حرام ای گروه مردمان هیچ علمی نیست مگر آنکه خدا آنرا احصا و ضبط فرموده است در من و من همه علوم را بتحقیق احصا کردم در امام المتقین علی و همه را تعلیم نمودم بعلی و اوست امام مبین یعنی امام مبینی که حقتعالی در قرآن مجید فرموده است که وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُبِینٍ یعنی همه چیزها را احصا کرده ایم در امام ظاهر کننده معاشر الانصار گمراه

مشوید از او و نفرت مکنید از او و تکبر منمائید از قبول ولایت او که اوست آنکسیکه
هدایت میکند شما را بحق و عمل میکند بحق و محو میکند باطل را و نهی میکند از آن و
مانع نمیشود او را در راه خدا ملامت و سرزنش هیچ ملامت کننده پس ای مردمان بدانید
بدرستی که او اول کسیست که ایمان آورد بخدا و رسول او و از این امت و اوست
آن کسیکه فدای رسول خدا کرد جان خود را و اوست کسی که با رسول خدا عبادت
خدا میکرد در وقتی که هیچکس بغیر از ایشان از مردان عبادت خدا نمیکرد ای گروه
مردمان تفضیل دهید علی را بر دیگران که تفضیل داده است او را خداوند
عالمیان و قبول کنید او را که بتحقیق نصب فرموده است او را حق تعالی
ای گروه مردمان بدرستی که علی امام و پیشوای خلایق است از جانب خدا
و قبول نمیکند خدا هرگز توبه کسی را که انکار نماید ولایت او را و نمی آمرزد او را
و این امریست حتمی که لازم گردانیده است آنرا خدا بر خود نسبت بکسی که
مخالفت نماید امر او را در حق علی و او را عذاب میکند عذاب عظیم ابدی که هرگز
عذاب او منتهی نشود و بآخر نرسد پس حذر کنید از اینکه مخالفت کنید علی را
که مخالفت او باعث این میشود که واصل شوید بآتشی که آتش افروز آن است
مردمند و سنگ و مهیا کرده است آنرا خداوند عالمیان از برای کافران



ایها الناس بخدا قسم که بشارت داده اند بآمدن من و برسالت من پیشینیان پیغمبران
و مرسلان و منم خاتم پیغمبران و مرسلان و منم حجت خداوند عالمیانم بر جمیع مخلوقین
از اهل آسمانها و زمین پس هر که شک نماید درین کافر است بیقین مثل کفر اهل
جاهلیت اولی و هر که شک کند درین گفته من پس بتحقیق که شک کرده است در
جمیع گفتهای من و هر که شک کند در جمیع گفتهای پس مهیاست برای او آتش جهنم
ای گروه مردمان منت گذاشت بر من خداوند عالمیان بگرامی داشتن من
باین فضیلت و احسان آن خداوندی که بغیر از او خداوندی نیست اوست
مستحق حمد از جانب من ابد الآباد و بر همه احوال ای گروه مردمان تفضیل دهید علی را
بر دیگران چه بدرستی که علی افضل مردمانست بعد از من از مرد و زن و برکت ها
فرو میفرستد حقتعالی روزی را بر همه خلایق و نجات میدهد ایشانرا از مهالک
ملعونست ملعونست مغضوبست مغضوبست هر که رد کند بر من این گفته مرا
هر چند موافق طبع او نباشد بدانید و آگاه باشید که بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل
از جانب رب جلیل باین خبر و میگوید که هر که دشمنی کند با علی و اقرار نکند بولایت
و امامت علی پس بر اوست لعنت من و غضب من پس باید که نظر کند هر نفسی
که چه پیش میفرستد از برای فردای خود و بترسید از عذاب خدا در اینکه

## باب اول

مخالفت کنید علی را پس بلغزد قدمهای شما بعد از آنکه ثابت بوده باشد
در دین بدرستی که خدا دانا است بکردهای شما ایگروه مردمان بدرستی که علی
جنب الله است که حقتعالی میفرماید که هر یک از مخالفان او در قیامت میگویند
که یا حسرتا علی ما فرطنا فی جنب الله ای بسا حسرت و اندوه بر آنچه تقصیر کردم
در جنب خدا یعنی در ولایت علی مرتضی ایگروه مردمان تدبر و تفکر نمائید در قرآن
مجید و بفهمید آیات آنرا و نظر کنید در محکمات آن و متابعت مکنید متشابهات آنرا
که قسم بخدا که بیان نمیتواند کرد هرگز زواجر قرآن و توضیح و تفسیر آنرا از برای شما
هیچکس بغیر از آنکسی که من دست او را خواهم گرفت و بسوی خود بالا خواهم برد و
بازوهای او را گرفته بلند خواهم کرد و بشما اعلام خواهم کرد که هر که من مولای اویم
اینک علی مولای اوست و آن علی علی ابن ابیطالب است برادر من و وصی من و
موالات او نازل شده از جانب خداوند عالمیان بر من ایگروه مردمان بدرستیکه
علی و پاکیزگان از فرزندان من ثقل کوچکترند که در میان شما میگذارم و قرآن
مجید ثقل بزرگتر است و هر یک از اینها خبر دهنده است از دیگری و موافقت
با دیگری و از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر ایشانند
امینان خدا در میان خلق خدا و حکیمان خدا در زمین خدا بدانید و آگاه باشید





که من بتحقیق ادا کردم رسالت خود را و رسانیدم آنرا بشما و شنوانیدم شما و
واضح کردم از برای شما بدانید بدرستی که خدا بمن گفت و من از جانب خدا بشما
گفتم که هیچکس امیرالمؤمنین نیست بغیر این برادر من علی و حلال نیست پادشاهی
مؤمنان از برای احدی بغیر از او پس دست زد ببازوی علی و او یک پله پائین تر
ایستاده بود و بلند کرد او را بحدی که پاهای او برابر زانوهای آنحضرت بود پس
فرمود که ایگروه مردمان اینک علی برادر منست و وصی منست و وارث علم منست
و حافظ علم منست و خلیفه منست بر امت من و جانشین منست در تفسیر کتاب خدا
و خواننده مردم است بسوی خدا و عمل کننده است بهر چه پسندیده خداست
و حرب کننده است با دشمنان خدا و دوستی کننده است بر طاعت خدا و نهی
کننده است از معصیت خدا اوست خلیفه رسول خدا و امیر مؤمنان و پادشاه
ایشان و اوست امام هدایت کننده مردمان و اوست کشنده بیعت شکنندگان
و ظلم کنندگان و از دین بدر روندگان بامر خداوند عالمیان میگویم بدرستیکه هر چه
گفتم تغییر نمییابد و بامر پروردگار خود گفتم پس گفت خداوندا دوست دار هر که
علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و لعنت کن بر هر که
علی را انکار نماید و غضب کن بر هر که انکار حق او نماید خداوندا بدرستیکه

## باب اول

تو نازل ساختی بر من کہ امامت از برای علیست بعد از من در وقتی کہ بیان کردم آنرا و نصب کردم علی را عَلَم از برای هدایت مردم بسبب آنکه خواستی کہ کامل گردانی برای بندگان خود دین ایشانرا و تمام کنی بر ایشان نعمت خود را و پسندیدی از برای ایشان اسلام را دین پس فرمودی کہ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر کہ طلب کند غیر اسلام دینی را پس هرگز از او قبول نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است خداوندا بدرستی کہ من ترا گواه میگیرم و تو ئی کافی از برای گواهی کہ آنچه تو نازل ساختی بمن در باب علی من با یشان رسانیدم ایگروه مردمان اینست و بغیر این نیست کہ کامل گردانید خداوند عالمیان دین شما را با مامت علی پس هر آنکسانی کہ اقتدا نمایند بعلی و با امامانی کہ قایم مقام او خواهند بود بعد از او از فرزندان من از صلب علی تا روز قیامت کہ عرض میشود اعمال بندگان بخداوند عالمیان فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ یعنی پس ایشان خواهند بود آنکسانی کہ حقتعالی حبط مینماید عملهای ایشانرا و ابد الآباد در جهنم خواهند بود و عذاب از ایشان تخفیف نخواهد یافت و مهلت نخواهند داد ایشانرا از عذاب ایگروه

## دربیان خطبه غدیریه

مردمان اینست علی ابن ابیطالب کہ یاری کننده ترین شماست نسبت بمن و عزیزترین شماست بر من و سزاوارترین شماست بمن و نزدیکترین شماست بمن و خداوند عالمیان و من هر دو از او راضی و خشنودیم و نازل نشده است آیه در شان پسندیدگان خداوند عالمیان مگر آنکه در شان او نازل شده است و خداوند عالمیان خطابی در قرآن بمؤمنان به یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نکرده است مگر کہ ابتدا باو نموده و مقصود اصلی او بوده است و هیچ آیه مدحی در قرآن نازل نشده است مگر کہ در شان او بوده است و گواهی نداده است حقتعالی باستحقاق بهشت در سوره هَلْ اَتٰی مگر از برای او و آن سوره در حق غیر او نازل نشده است و مدح غیر او در آن واقع نشده است ای گروه مردمان علیست یاور دین خدا و جهاد کننده در حمایت رسول خدا و علیست پرهیزکار پاکیزه کردار هدایت کننده هدایت یافته پیغمبر شما بهترین پیغمبرانست و وصی او بهترین اوصیای ایشانست و فرزندان او که اوصیای اویند بعد از او بهترین اوصیای پیغمبرانند ایگروه مردمان ذریه هر پیغمبری از صلب او بودند و ذریه من از صلب علیست ایگروه مردمان بدرستیکه شیطان آدم را از بهشت بیرون کرد بسبب حسد پس حسد مبرید بر علی کہ حبط میشود و باطل میگردد اعمال شما و میلغزد از راه حق قدمهای

شما و بدرستی که آدم علیه السلام را فرو فرستادند بزمین بسبب یک خطا و بود
او برگزیدهٔ خدا پس چگونه خواهد بود حال شما در خطاها و مخالفتهای حق تعالی
و شما آنانید که میدانید و هستند در میان شما جماعتی از دشمنان خدا بدانید
بدرستی که دشمن نمیدارد علی را مگر بدبخت و شقی و دوست نمیدارد علی را
مگر پرهیزکار و متقی و ایمان نمی آورد بعلی مگر مؤمنی که خالص گردانیده باشد
ایمان خود را و قسم بخدا که در شأن علی نازل شد سورهٔ والعصر ایگروه مردمان بتحقیق
که خدا را گواه گرفتم و رسالت خود را بشما رسانیدم و نیست بر رسول مگر رسانیدن
هویدا معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی ایگروه مردمان بترسید از خدا چنانچه حق ترسیدن
اوست و ممیرید مگر بر حالی که مسلمان باشید و چنگ زنید همگی ببیعت اجتماعی
بحبل الله و متفرق مشوید و مراد از حبل الله علیست معاشر الناس آمنوا بالله
و رسوله و النور الذی انزل معه یعنی ایگروه مردمان ایمان بیاورید بخدا و رسول
او و بآن نوری که نازل شده است با رسول ایگروه مردمان آن نور از جانب
خداوند عالمیان جاری شد در من و بعد از من جاری خواهد شد در علی ابن ابیطالب
و بعد از او در نسل او تا قائم مهدی که اخذ خواهد کرد حق خدا را و جمیع حقوق ما را

بجه



بجهة آنکه خداوند عالمیان ما را حجتی گردانیده است بر همه تقصیر کنندگان و
معاندان و مخالفان و خیانت کنندگان و گناه کاران و ستمکاران از جمیع
عالمیان ایگروه مردمان آگاه میکنم شما را بدرستی که من رسولم و پیش از من
رسولان بوده اند که از دنیا رفته اند پس اگر من بمیرم یا کشته شوم آیا شما از پس
پشت من بر خواهید گشت و مرتد خواهید شد و کسی که از دین برگردد هیچ ضرری
بخدا نمیرساند و بزودی جزا خواهد داد خدا شکر کنندگان را ایگروه مردمان
بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و همچنین فرزندان من که از صلب او اند
ایگروه مردمان منت مگذارید بر خدا اسلام خود را پس غضب میکند خدا بر شما
و میرساند بشما عذاب عظیم از نزد خود چه بدرستی خدا بر جمیع اعمال و افعال بندگان
عالم است ایگروه مردمان بدرستیکه پیشوایان خواهند بود بعد از من که مردم را
بخوانند بسوی آتش جهنم و در روز قیامت کسی نصرت و یاری ایشان نخواهد نمود
و بدرستی که خدا و من از ایشان بیزاریم ای گروه مردمان بدرستی که این
پیشوایان ضلالت و یاوران ایشان و پیروان و تابعان ایشان در پایین ترین
درکات جهنم خواهند بود و بد جائیست جای متکبران و بدرستیکه ایشان اصحاب
صحیفه اند پس باید نظر کند هر یک از شما در صحیفه که چه نوشته است از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مردم نفهمیدند که مراد حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله از صحیفه کدام صحیفه است مگر قلیلی از ایشان که در آن صحیفه
شریک بودند و مراد حضرت رسالت از صحیفه آن صحیفه بود که منافقان
در همین سفر در پیش کعبه نوشته شد و با یکدیگر عهد کردند که نگذارند که خلافت
در علی ابن ابیطالب قرار یابد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
که ایگروه مردمان بدرستیکه من میسپارم خلافت را امانتی و ودائتی در فرزندان
خود تا روز قیامت و بتحقیق که من تبلیغ نمودم و رسانیدم آنچه مامور شده بودم
بتبلیغ و رسانیدن آن تا آنکه حجتی گردد بر هر که حاضر است و بر هر که غایبست
و باید که برسانند حاضران بغایبان و پدران بفرزندان تا روز قیامت
و زود باشد که خلافت مرا غصب نمایند و آنرا پادشاهی و فرمان فرمائی بگردانند
خدا لعنت کند غصب کنندگانرا و اعانت کنندگان ایشانرا پس آنحضرت
بمناسبت مقام این دو آیه را تلاوت فرمود سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ يُرْسَلُ
عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ یعنی زود باشد که فارغ شویم از همه
امور از برای حساب و جزای شما ای دو گروه سنگین عظیم که جن و انسید
فرستاده خواهد شد بر عاصیان و مشرکان شما زبانهٔ از آتش دوزخ که شمارا





از صحرای قیامت بدوزخ کشد و فرستاده خواهد شد نیز دود عظیمی یا روی گداخته که
بر سرهای شما فرو ریزند پس نصرت و یاری نتوانید کرد یکدیگر را در منع عذاب از هم
ایگروه مردمان نخواهد گذاشت شمارا خداوند عالمیان باین روش که هستید
تا آنکه جدا خواهند کرد خبیث را از طیب یعنی منافق را از مومن و حقتعالی شمارا
بر غیب مطلع نگردانیده است و تا فتنهٔ نشود مومن و منافق را نخواهید شناخت
ایگروه مردمان هیچ قریهٔ نیست مگر آنکه خدا هلاک میکند اهل آن قریه را بسبب
تکذیب کردن ایشان پیغمبران خود را و همچنین هلاک میکند خدا قریهائی را که
اهل آنها ستمکاران باشند چنانچه در کتاب خود ذکر کرده است که وَإِنْ مِنْ
قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي
الْكِتَابِ مَسْطُورًا و این علی ابن ابیطالب امام شماست و اولی بامور شماست
بعد از من و او محل وعدهای خداست که وعده فرموده است از برای او و خدا
راست میگرداند وعدهای خود را ای گروه مردمان گمراه شدند پیش از شما
اکثر پیشینیان و خدا هلاک کرد ایشانرا و هلاک خواهد کرد پسینیان و آیندگانرا
ای گروه مردمان بدرستی که خداوند عالمیان مرا امر فرمود بچیزی چند و نهی
نمود از چیزی چند و من امر کردم علی را و نهی نمودم او را پس دانست او امر

# باب اوّل

دنوای پروردگار خود را پس بشنوید امر علی را و تسلیم نمائید آنرا تا سالم گردید از مخاوف دنیا و عقبی و اطاعت کنید او را تا آنکه هدایت یابید بسوی خدا و باز ایستید از آنچه نهی میکند از آن تا آنکه تربیت یابید برشد و صلاح و باز گردید بسوی مراد او و متفرق و پراکنده مشوید از راه حق او و بسوی راههای دیگر ای گروه مردمان منم صراط مستقیم خدا که حقتعالی شما را امر کرده است به پیروی و اطاعت آن و بعد از من علی است و بعد از علی فرزندان منند از صلب علی که امامان و پیشوایانند که هدایت مینمایند خلایق را بحق و بحق در میان مردم عدالت میکنند پس آنحضرت صلی الله علیه وآله سوره حمد را تا آخر تلاوت فرمود و فرمود قسم بخدا که این سوره در حق من و در حق ایشان نازل شده است و من و ایشانرا فرا گرفته است و اختصاص خواهد یافت بعد از من با ایشان ایشانند اولیاء الله که ترسی و بیمی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند در روز قیامت و ایشانند حزب الله و حزب الله رستگارانند بدانید بدرستیکه دشمنان علی اهل شقاق اند که تجاوز از حق نموده اند و اهل نفاق اند و برادران شیاطین اند که وحی و القا میکنند بعضی از ایشان بسوی بعضی سخن باطل را که زینت داده اند از برای آنکه فریب دهند یکدیگر را و بدانید بدرستی که دوستان علی و فرزندان او آنکسانیند



که حق تعالی ذکر کرده است ایشانرا در کتاب خود مؤمنان و در وصف ایشان فرموده است که لَا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کانُوا آباءَهُمْ اَوْ اَبْناءَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشِیرَتَهُمْ یعنی نمییابی گروهی را که ایمان دارند بخدا و روز قیامت که دوستی کنند با کسی که دشمن باشد با خدا و رسول او هر چند بوده باشند پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و بدانید بدرستیکه دوستان ایشان آنکسانند که ذکر کرده حقتعالی ایشانرا در کتاب خود و وصف ایشان کرده است و فرموده است که اَلَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا اِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِکَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ یعنی آنان که ایمان آوردند و نپوشانیدند ایمان خود را بظلمی و ستمی اینجماعت مر ایشانراست ایمنی و ایشانند هدایت یافتگان و بدانید بدرستیکه دوستان ایشان آنانند که داخل بهشت میشوند ایمنان و پیشی میگیرند ایشانرا ملائکه بسلام و میگویند سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ یعنی رحمت خدا بر شما خوش آمدید پس داخل شوید در بهشت برحالی که مخلّد و جاوید بمانید در آن و بدانید بدرستی که دوستان ایشان آنانند که حق تعالی در حق ایشان فرموده است که یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ یعنی داخل میشوند در بهشت بحساب و بدانید بدرستیکه دشمنان

## باب اول

ایشان آنکسانیند که حقتعالی در حق ایشان فرموده است که سیصلون سعیرا
یعنی زود باشد که واصل شوند ایشان بجهنم و بدانید که دشمنان ایشان آنکسانیند
که میشنوند از جهنم صدائی مهیب و میبینند از آن جوشش و خروش عجیب
و بدان بدرستیکه دشمنان ایشان آنکسانیند که حقتعالی در حق ایشان فرموده است
که کلما دخلت امة لعنت اختها یعنی هرگاه داخل میشوند در جهنم امتی لعنت میکنند
امت دیگر را و بدانید بدرستیکه دشمنان ایشان آنکسانیند که حقتعالی در حق
ایشان فرموده است که کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا
بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء یعنی هرگاه که میاندازند در جهنم
فوجی را میپرسند از ایشان خازنان جهنم که آیا نیامد بسوی شما پیغمبری
که بترساند شما را از عذاب خدا ایشان در جواب میگویند بلی بتحقیق که آمد
بسوی ما ترساننده پس ما تکذیب ایشان کردیم و گفتیم که خدا چیزی نفرستاده است
و شما دروغ میگوئید و بدانید بدرستیکه دوستان ایشان آنانند که میترسند از
پروردگار خود بسبب امری چند که غایبست از دیدهای ایشان مر ایشانراست
آمرزش گناهان و اجر عظیم ایگروه مردمان چه بسیار است تفاوت میان
جهنم و بهشت بدرستی که دشمن ما کسیست که خدا او را مذمت و لعنت کرده است



## در بیان خطبه غدیریه

و دوست ما کسیست که خدا او را مدح کرده است و دوست داشته است ایگروه
مردمان منم ترساننده و علیست هدایت کننده چنانچه حقتعالی فرموده است که انما
انت منذر و لکل قوم هاد ایگروه مردمان بدرستی که من پیغمبرم و علی وصی منست
و بدرستیکه خاتم اوصیا و ائمه از ماست و او قائم بحق مهدیست صلوات الله علیه
بدانید بدرستی که اوست غالب شونده بر همه دینها و اوست انتقام کشنده از همه
ظالمها و اوست فتح کننده همه قلعها و خراب کننده آنها و اوست کشنده اهل هر
قبیله از مشرکان و اوست طلب کننده هر خونی که ریخته شده است از دوستان خدا
و اوست یاری کننده دین خدا و اوست غریق دریای بی پایان علوم حقتعالی
و اوست قسمت کننده از برای هر صاحب فضیلتی در خور فضیلت او و از برای
هر جاهلی در خور جهل او و بدانید بدرستیکه اوست پسندیده خدا و برگزیده خدا و اوست
وارث علم هر صاحب علمی و احاطه کننده بعلم او و اوست خبر دهنده از جانب
پروردگار خود و اوست راه نماینده درست کردار و اوست که حقتعالی امر
امت را باو گذاشته و اوست که بشارت داده است باو هر که پیش از او آمده
از انبیا و اوصیا و اوست حجت باقی مانده از حجتهای خدا و بعد از او حجتی
نیست و هیچ حقی نیست مگر آنکه با اوست و هیچ نوری نیست مگر آنکه نزد اوست

# باب اول

واوست که هیچکس براو غالب نمیگردد و هیچکس براو یاری نمینماید و اوست ولی
خدا در زمین و حاکم خدا در میان خلق خدا و امین خدا در آشکار و پنهان ای گروه
مردمان بتحقیق که بیان کردم از برای شما و فهمانیدم بشما و اینک علی میفهماند
بشما بعد از من و آگاه باشید که بعد از آنکه خطبهٔ من تمام میشود شما را پیش
میطلبم که دست بدست من بزنید از برای بیعت علی و اقرار کنید بامامت علی
و بعد از آن دست بدست علی بزنید و بیعت کنید با او و بدانید بدرستی که من با
خدا بیعت کردم و علی با من بیعت کرد و من امر میکنم شما را از جانب خدا که
با علی بیعت کنید فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلیٰ نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفیٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ
فَسَیُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً یعنی پس کسی که بشکند بیعت را پس جز این نیست که ضرر بخود
میرساند و کسی که وفا کند بآنچه عهد کرده است بر آن با خدا پس زود باشد که خدا
اجر عظیم دهد او را ای گروه مؤمنان بدرستیکه حج و عمره از شعائر دین خدا است
ای گروه مردمان حج بیت الله کنید که هیچ اهل بیتی بحج نرفتند مگر آنکه مستغنی شدند
و هیچ خانواده از حج تخلف نکردند مگر آنکه فقیر و محتاج گردیدند ای گروه مردمان هیچ
مؤمنی در عرفات وقوف نکرد مگر آنکه حقتعالی گناهان گذشته او را آمرزید پس چون
حج را تمام کنند عمل را از سر گیرید که من بعد گناهی نکنید ای گروه مردمان حاجیان را



خدا یاری میکند و هرچه خرج میکنند خدا عوض کرامت میفرماید و ضایع نمیکند خدا
اجر نیکوکاران را ای گروه مردمان حج کنید با کمال دینداری و دانائی و برنگردید
از مشاهد و مواقف حج مگر با توبه و پشیمانی و باز ایستادن از گناهان ای گروه مردمان
برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را چنانچه امر فرموده است شما را خدا و اگر چه
مدت مدیدی بر شما گذشته باشد که تقصیر کرده باشید و نداده باشید یا آنکه
فراموش کرده باشید پس علی ولی شماست که نصب کرده است او را خدا
بعد از من و بیان کننده است از برای شما احکام دین شما را آیا آنکسی که خدا او را
از من و از او خلق کرده است خبر میدهد شما را بآنچه سؤال کنید از آن و بیان میکند
از برای شما آنچه را که نمیدانید بدرستیکه حلال و حرام زیاده از آنست که من احصا
نمایم و بشناسانم بدانید و آگاه باشید که من امر میکنم بکردن حلال و نهی میکنم از
کردن حرام در این مقام بر سبیل اجمال و مأمور شده ام در این وقت که بیعت بگیرم
از شما و دست بر دست شما بزنم بآنکه قبول کنید آنچه را که من آورده ام از جانب
خدا در باب علی ابن ابیطالب که امیرالمؤمنین است و در باب امامان بعد از او
که از من و از او بهم میرسند ایشان امامان حقاند تا روز قیامت و قائم ایشان
از ایشانست که حکم میکند بحق ای گروه مردمان هر حلالی که من شما را دلالت

گردم بر آن و هر حرامی که من نهی کردم شما را از آن پس بدرستیکه من برنگشته ام از آن و تبدیل نکرده ام و تغییر نداده ام آنرا پس بیاد آورید آنها را و حفظ کنید و بفهمید و یکدیگر را آنها وصیت نمائید و آنها را بدل مکنید و تغییر مدهید و برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و امر کنید بمعروف و نیکی و نهی کنید از منکر و بدی و بدانید بدرستیکه سر علمهای شما امر بمعروف و نهی از منکر است و سخنان مرا بدیگران برسانید چه بدرستی که آنچه گفتم بامر پروردگار خود و پروردگار شما گفتم و امر بمعروف و نهی از منکر نمیباشد مگر با امام معصوم ایگروه مردمان قرآن شما را میشناساند و دلالت مینماید که ائمه بعد از علی ابن ابیطالب از فرزندان اویند و بتحقیق شناسانیدم بشما که ایشان از من و علی هردو اند چنانچه حق تعالی در کتاب خود در قصه ابراهیم علیه السلام فرموده است که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ یعنی و گردانید خدا خلافت را کلمه که باقی خواهد بود در فرزندان او مخفی نماند که از آیه کریمه ظاهر میشود که میباید که خلافت و امامت همیشه در نسل حضرت ابراهیم علیه السلام باشد و ذریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نسل حضرت ابراهیم اند نه دیگران و در حدیث دیگر نیز مذکور است که از امام از این آیه کریمه سوال کردند حضرت فرمود که مراد امامتست که حق تعالی





آنرا در عقب حضرت امام حسین علیه السلام قرار داده است بعد از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من بشما گفتم که هرگز گمراه نمیشوید مادام که متمسک باشید بقرآن و بذریه امیرمؤمنان ایگروه مردمان پیوسته تقوی و پرهیزکاری را شیوه خود سازید و هرگز دست از تقوی برمدارید و حذر نمائید از عذاب خدا در روز جزا که حقتعالی فرموده است که اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ایگروه مردمان بیاد آورید مردن و حساب پس دادن و برپا شدن ترازوهای اعمال را در روز قیامت و محاسبه بندگان را نزد خداوند عالمیان و ثواب و عقاب الهی را در آن روز که هرکه حسنه آورد ثواب میبرد و هرکه با سیئه آید از بهشت نصیبی نمیبرد و مخفی نماند که سیئه که محروم میسازد آدمی را از بهشت عداوت حضرت امیرالمؤمنین است چنانچه در احادیث معتبره مذکور است که دوستی و محبت آنحضرت حسنه ایست که باوجود آن هیچ سیئه ضرر نمیرساند ایگروه مردمان شما زیاده از آنید که همه بدست خود با من بیعت توانید کرد و حقتعالی مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم بآنچه دل بستید بر آن از برای علی ابن ابیطالب از امامت مؤمنان و پادشاهی ایشان و از برای امامان بعد از او که از من و از او بهم میرسند چنانچه من شما را اعلام کردم که ذریه من از صلب او خواهد بود

پس همه شماها بگوئید بدرستیکه ما شنوندگانیم واطاعت کنندگانیم وراضیم
وانقیاد نمائیم بآنچه رسانیدی بما از پروردگار ما وپروردگار خود درامر علی
ودرامر فرزندان علی که از صلب او بهم میرسند از امامان وپیشوایان دین وبیعت
میکنیم براین بدلهای خود وجانهای خود وبزبانهای خود ودستهای خود وبراین
اعتقاد زندگانی میکنیم وبراین اعتقاد میمیریم وبراین اعتقاد مبعوث میشویم وزنده
میگردیم درروز قیامت تغییر نخواهیم داد وتبدیل نخواهیم نمود وشکی درآن نداریم
واز عهد وپیمان خود برنمیگردیم وپیمان خودرا نمیشکنیم واطاعت میکنیم آنچه تو مارا
پند دادی درامامت علی امیر مؤمنان ودرامامت امامان بعد از او که ذکر
کردی که از فرزندان تو واز فرزندان اویند واول ایشان حسن وحسین اند
وبعد از ایشان آنهائی که حقتعالی از ذریه حسین برای امامت نصب کرده است
وبگوئید که عطا کردیم خدارا وترا وعلی وامامان ذریه علی را بآنچه گفتی عهدی وپیمان
محکمی که گرفته شده است ازبرای امیرالمؤمنین وامامان بعد از او واز دلهای خود
وجانهای خود وزبانهای خود وبیعت دستهای خود طلب نمیکنیم بآنچه گفتی بدلی
ودرخاطر خود نمی یابیم که هرگز ازاین اعتقاد برگردیم خدارا گواه میگیریم وخدا کافیست
ازبرای گواهی وتو نیز برما گواهی دراین بیعت وگواه میگیریم هرکه را که اطاعت خدا





کرده است از آنهائی که ظاهرند نزد ما واز آنهائی که پنهانند از ما وملائکه خدا ولشکرهای
خدا وبندگان خدارا وخدا بزرگ تراست از هرشاهدی وگواهی ایگروه مردمان
چه میگوئید بدرستی که حقتعالی هر صدائی را میشناسد وسر وپنهان هر نفسی را میداند
پس هرکه هدایت یابد ازبرای خود هدایت یافته است وهرکه گمراه شود ضرر
گمراهی باو عاید میگردد وهرکه بیعت کند با علی با خدا بیعت کرده است دست
قدرت خدا بالای دستهای ایشانست ایگروه مردمان پس از خدا بترسید و
بیعت کنید با علی که امیر مؤمنانست وباحسن وحسین وامامان بعد از حسین که
ایشانند کلمهٔ باقیه تا روز قیامت خدا هلاک میگرداند هرکه را غدر ومکر کند ورحم میکند
هرکه را که وفا بعهد کند وهرکه بیعت را بشکند ضررش باو عاید میگردد وهرکه
وفا کند ببیعت خود اجر عظیم از حقتعالی مییابد ایگروه مردمان بگوئید آنچه گفتم
بشما وسلام کنید برعلی علیه السلام بامامت وپادشاهی مؤمنان وبگوئید
که شنیدیم واطاعت کردیم واز تو طلب مینمائیم آمرزش ترا ای پروردگار ما
وبسوی تست بازگشت همه ما وبگوئید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا وَمٰا كُنّٰا
لِنَهْتَدِیَ لَوْلٰا اَنْ هَدٰانٰا اللّٰهُ یعنی وسپاس خداوندیرا که هدایت کرد مارا
ونبودیم ما که هدایت بیابیم اگر هدایت نمیکرد مارا خدا ایگروه مردمان بدرستیکه

## باب اول

فضایلی که از علی ابن ابیطالب نزد خداوند عالمیان مکنون و مستور است و
فضایلی که از او در قرآن مجید مذکور است زیاده از آنست که من در یک مقام
و در یک مجلس احصای همهٔ آنها توانم نمود پس هر که خبر دهد شما را بفضایل او
و بشناساند بشما مکارم او را شما تصدیق او بکنید ای گروه مردمان هر که اطاعت
کند و رسول او را و علی را و امامان ذریهٔ او را که ذکر کردم من ایشان را پس بتحقیق
که فوز و رستگاری یافته است رستگاری عظیم ای گروه مردمان سبقت گیرندگان
بسوی بهشت و درجات عالیهٔ بهشت آنانند که سبقت گیرند بسوی بیعت علی
و موالات او و سلام کردن بر او بامارت مؤمنان ایشانند مقربان و فائزان
برحمتهای عظیم در جنات نعیم ای گروه مردمان چون سخن گویید سخنی بگویید که خدا را
از شما راضی کند پس اگر شما و هر که بروی زمین است کافر شوید یکی پس بدرستیکه
خدا غنی و بی نیاز است از همه بندگان و هیچ ضرری نمیرسد بخداوند عالم
خداوندا بیامرز مؤمنین و مؤمنات را و غضب کن بر کافرین و کافرات والحمد لله
رب العالمین پس همه حاضران آوازها بلند کردند و گفتند که شنیدیم و اطاعت
کردیم آنچه را که بآن امر کردند ما را خدا و رسول او بدلهای خود و جانهای خود
و زبانهای خود و دستهای خود و جمیع اعضای خود و همگی جمع شدند بر حضرت

## در بیان حدیث غدیر بروایت حذیفه

رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و همه مصافحه کردند و بیعت کردند
پس اول کسی که دست بر دست رسول خدا صلی الله علیه و آله زد و بولایت علی
علیه السلام بیعت کرد ابوبکر بود و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از او
طلحه و زبیر و بعد از آن سایر مهاجران و انصار و باقی مردمان تا آخر ایشان
بر قدر مراتب ایشان سبقت گرفتند در بیعت بر دیگران و بیعت آن روز کشید تا وقت
نماز شام و حضرت نماز شام و خفتن را متصل بیکدیگر بجا آورد و باز مشغول بیعت
شدند و بیعت تا سه روز کشید و هر قومی که بیعت میکردند حضرت میفرمود الحمد لله
الذی فضلنا علی جمیع العالمین یعنی حمد و سپاس مر خدا را که تفضیل و زیادتی
داد ما را بر همه عالمیان پس باین سبب دست بدست دادن و بیعت کردن
سنتی و رسمی شد در میان خلفا و چون مضمون صحیفهٔ ملعونه و بعضی از اعمال
شنیعهٔ سرکردگان منافقان علیهم اللعنه مذکور است در روایت حذیفه علیه الرحمه
ذکر شد آن روایت بعد از روایت مذکوره بدانکه در کتاب ارشاد القلوب
مذکور است که مردی از انصار در وقت وفات حذیفه ابن الیمان رضی الله عنه
در مداین نزد او حاضر شد و از احوال غاصبان خلافت و متقلبان امت
از او سؤال نمود حذیفه بعد از سخنی چند گفت که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله

## باب اول

از جانب خداوند عالمیان مامور بحج گردید منادیان باطراف و نواحی و سایر
بلاد و قری و بوادی فرستاد که مردم را از برای حج طلب نمایند و چون
مردم جمع شدند متوجه حج گردید و مناسک حج را تعلیم ایشان نمود و چون از
اعمال حج فارغ گردید جبرئیل نازل شد و اول سوره عنکبوت را آورد و گفت یا محمد
بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الٓمٓ اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنّا
وَهُمْ لا یُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ
الْکاذِبِینَ اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ اَنْ یَسْبِقُونا ساءَ ما یَحْکُمُونَ
یعنی آیا گمان میبرند مردم که واگذاشته میشوند ایشان با آنکه گفتند که ایمان آوردیم
و ایشان امتحان کرده نخواهند شد و هر آینه بتحقیق که امتحان کردیم ما آنانرا که
پیش از ایشان بودند پس البته ظاهر خواهد گردانید خدا آنانرا که راست
گفتند در دعوای ایمان و البته ظاهر خواهد گردانید دروغ گویانرا آیا گمان
میکنند آنان که کارهای بد میکنند که سبقت خواهند گرفت بر ما و عاجز خواهیم
گردید ما در جزا دادن ایشان بد حکمیست که میکنند ایشان پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبرئیل این فتنه کدام است جبرئیل گفت یا محمد
حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که من نفرستاده‌ام هیچ پیغمبر را مگر آنکه





## در بیان حدیث غدیر بروایت حذیفه

او را امر کرده‌ام در وقتی که اجل او منقضی شده است اینکه خلیفه گرداند در میان
امت خود کسی را که قایم مقام او باشد و زنده دارد در میان ایشان سنتهای او را
و احکام دین او را پس آنان که اطاعت مینمایند رسول خدا را در آنچه امر میفرماید
ایشانرا آنان راستگویانند که خدا فرموده است در این آیه و آنها که مخالفت امر
او مینمایند دروغگویانند در دعوای ایمان و بتحقیق که نزدیک شده است رفتن تو
بسوی پروردگار تو و بسوی بهشت او و حقتعالی امر مینماید ترا که نصب نمائی
از برای امت خود بعد از خود علی بن ابیطالب را و وصیت نمائی بسوی او
پس بدرستیکه خلیفه ایست که قیام مینماید بامر امت تو خواه اطاعت او
نمایند و خواه معصیت او کنند و فرمان او نبرند چنانچه خواهند کرد پس اینست فتنه
که این امت باو امتحان کرده میشوند و حقتعالی ترا امر مینماید که تعلیم او نمائی
آنچه را که تعلیم تو کرده است و سفارش نمائی که حفظ کند جمیع آنچه را که خدا از
تو طلب حفظ آنها نموده است و باو بسپاری جمیع امانتهای خود را که بدرستیکه
اوست امین مؤتمن ای محمد ترا برگزیدم از میان بندگان خود که پیغمبر من باشی
و او را برگزیدم که وصی تو باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را طلبید و یکشب و یکروز با او خلوت کرد و هر

# باب اول

علم و حکمتی که حقتعالی باو سپرده بود همه را تعلیم او نمود و آنچه جبرئیل وحی کرده بود
در این باب همه را با آنحضرت گفت و این در روز نوبهٔ عایشه بود پس عایشه بحضرت
گفت که بسیار بطول کشید خلوت تو با علی در این روز پس حضرت روی از او
گردانید و متوجه جواب او نگردید عایشه گفت چرا رو از من میگردانی و مرا خبر
نمیدهی بامری که شاید صلاح حال من در آن باشد حضرت فرمود که راست
گفتی آن امریست که صلاح حالست از برای کسیکه حقتعالی او را سعادتمند
گرداند و توفیق قبول آن بیابد و ایمان بآن بیاورد و من مأمور شده‌ام که جمیع
مردم را بسوی آن امر بخوانم در وقتی که من قیام بآن امر خواهم نمود تو مطلع
خواهی شد پس عایشه گفت که یا رسول الله چرا الحال مرا خبر نمیدهی که پیش از
دیگران بآن اقدام نمایم و اخذ نمایم آنچه صلاح من در آنست حضرت فرمود
که من ترا خبر میدهم امّا باید که حفظ نمائی آنرا و پنهان داری تا وقتی که من
آنرا به همهٔ مردم بگویم پس اگر حفظ نمائی و افشا نکنی حقتعالی ترا از شر دنیا و آخرت
حفظ خواهد کرد و ترا این فضیلت نیز خواهد بود که سبقت گرفته و مسارعت نموده
بسوی ایمان بخدا و رسول و اگر ضایع گردانی آنرا و ترک نمائی رعایت حفظ
آنرا کافر خواهی شد بپروردگار خود و ثوابهای تو حبط خواهد شد و از تو بیزار

## در بیان حدیث غدیر بروایت حذیفه

خواهد گردید امان خدا و امان رسول خدا و از جملهٔ زیان کاران خواهی بود و از عمل
تو هیچ ضرری بخدا و رسول او نخواهد رسید پس عایشه عهد نمود و ضامن شد که
حفظ نماید آنرا و افشا نکند و ایمان بیاورد بآن و رعایت حفظ آن کند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باو گفت که خداوند عالمیان مرا خبر داده است که عمر من
منقضی شده است و امر کرده است مرا که علی را علم و نشانه گردانم در میان مردم
و او را در میان مردم امام و پیشوا گردانم و او را خلیفهٔ خود سازم چنانچه پیغمبران
سابق اوصیای خود را خلیفهٔ خود گردانیدند و من اطاعت امر پروردگار خود را
میکنم و بفرمودهٔ او عمل مینمایم پس باید که این راز را در سویدای دل خود پنهان
داری تا وقتی که حقتعالی مرا مرخص فرماید که این امر را ظاهر گردانم پس
عایشه ضامن اینها همه شد و حقتعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع
گردانیده بود بهر خیانتی که عایشه و حفصه و پدران ایشان در امر خلافت علی علیه السلام
کردند پس عایشه بزودی آن خبر را بحفصه گفت و هر یک از آن دو نیز بزودی آن راز را
بپدران خود گفتند پس آن دو منافق بایکدیگر متفق شدند و فرستادند بسوی
جماعت طلقا و منافقان و ایشان را از این خبر مطلع گردانیدند پس بعضی از
ایشان بابعضی گفتند که محمد میخواهد که در امر خلافت بسنت کسری و قیصر عمل نماید

# باب اول

که همیشه خلافت در ذریهٔ او باشد تا روز قیامت و بخدا قسم که شما را بهره در زندگانی
نخواهد بود اگر خلافت بعلی برسد بدرستیکه محمد با شما بظاهر شما عمل میکرد و علی
با شما معامله خواهد کرد بآنچه در خاطر دارد از شما پس باید که شما نیکو نظر کنید در
این امر و تفکر نمائید در آن و محکم گردانید رای خود را در آن و در این باب سخنان
در میان ایشان بسیار گذشت و تدبیرات بسیار کردند تا آنکه اتفاق نمودند
بر اینکه ناقهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله را رم دهند بر عقبهٔ هرشی و پیشتر نیز
این عمل کرده بودند در غزوهٔ تبوک پس در اینجا حق تعالی شر ایشانرا از پیغمبر خود دفع گردانید
و مکرر منافقان اجتماع نمودند و توطیه کردند که آنحضرت را بناگاه هلاک گردانند یا
زهری بآنحضرت بخورانند و ایشانرا میسر نشد پس در این وقت دشمنان آنحضرت
از منافقان قریش و جمعی که بضرب شمشیر اظهار اسلام کرده بودند و منافقان انصار
و آنهائی که در خاطر داشتند که مرتد شوند و از دین برگردند از اهل مدینه و غیر آن
اتفاق نمودند بر قتل آنحضرت پس با یکدیگر پیمان بستند و هم قسم شدند که رم
دهند ناقهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر عقبه و ایشان چهارده نفر بودند
و حضرت چنین عزم داشت که چون بمدینه آید حضرت امیرالمؤمنین را بامامت
نصب نماید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله برای تعجیل در این امر

## در بیان حدیث غدیر بروایت حذیفه

دو شبانه روز متصل حرکت فرمود پس در روز ششم جبرئیل علیه السلام آخر سوره
حجر را برای آنحضرت آورد که وَلَنَسْأَلَنَّهُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ یعنی البته سؤال خواهیم کرد
از ایشان همه از آنچه میکردند پس ظاهر گردان آنچه را که مأمور بآن گردیده و رو
گردان شو از مشرکان بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر آنها را که بتو استهزا
مینمایند پس حضرت بار کرد و بسرعت حرکت میفرمود که بزودی داخل مدینه شود
و علی را خلیفه خود گرداند چون شب چهارم شد در آخر شب جبرئیل بر آنحضرت
نازل شد و آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ را تا إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ آورد حذیفه گفت که مراد از کافران آنهایند که قصد قتل آن
حضرت کرده بودند پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا جبرئیل
نمی بینی که من چنین بسرعت میروم که داخل مدینه شوم و فرض گردانم ولایت
علی را بر حاضر و غایب جبرئیل گفت که حقتعالی ترا امر میفرماید که فردا ولایت
حضرت امیر را بر مردم لازم گردانی در وقتی که فرود آئی حضرت فرمود
چنین باشد فردا چنین خواهم کرد انشاء الله پس در آنوقت حضرت امر فرمود
که بار کردند و سیر فرمود تا آنکه بغدیر خم رسید و در غدیر خم نزول فرمود و مردم را

# باب اول

نماز گذارد و امر نمود که مردم جمع شوند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
طلبید و دست چپ او را بدست راست خود گرفت و آنحضرت را بلند کرد و بآواز
بلند ندای ولایت آنحضرت را در میان مردم در داد و اطاعت آنحضرت را بر همه
مردم واجب و لازم گردانید و امر نمود ایشانرا که از اطاعت آنحضرت بهیچ وجه
تخلف نورزند و خبر داد ایشانرا که آنچه آنحضرت میگوید از جانب خداوند عالمیانست
و با ایشان گفت که آیا نیستم من اولی و سزاوارتر بمؤمنان از جانهای ایشان
همه گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود که هر که من مولای اویم پس علی مولای
اوست که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله پس امر کرد مردم را که با آنحضرت بیعت کنند پس همه بیعت کردند و هیچیک
با ایشان سخنی نگفتند و ابوبکر و عمر با جمعی دیگر پیشتر بجحفه رفته بودند پس حضرت
فرستاد و ایشانرا برگردانید و چون آمدند حضرت رو ترش کرده با ایشان
گفت که ای پسر ابوقحافه و ای عمر بیعت کنید با علی که او ولی امر امامتست بعد از
من پس ایشان گفتند که آیا این امر از جانب خدا و رسولست حضرت فرمود
بلی از جانب خدا و رسولست بیعت کنید پس ایشان بیعت کردند و حضرت
روانه شد و در بقیه آن روز و آن شب حرکت فرمود تا آنکه نزدیک بعقبه هرشی



رسیدند پس آن منافقان پیشتر رفتند و بر سر آن عقبه ایستادند و با خود دبه ها
برده بودند و میان دبه ها را پر از سنگ ریزه کرده بودند حذیفه گفت که چون
حضرت نزدیک عقبه رسید مرا و عمار بن یاسر را طلبید و عمار را امر کرد که
سر ناقه را بگیرد و بکشد و مرا امر نمود که در عقب ناقه باشم تا آنکه بر سر عقبه رسیدیم
و آن منافقان در عقب ما بودند و دبه ها را در زیر پاهای ناقه رسول خدا صلی الله
علیه و آله گردانیدند پس ناقه ترسید و نزدیک بود که رم کند و حضرت را بیندازد
پس حضرت ناقه را صدا زد که ساکن باش بر تو باکی نیست پس حقتعالی ناقه را
بسخن آورد و بلغت عربی فصیح گفت که بخدا قسم یا رسول الله که دستهای خود را
از جای خود حرکت نمیدهم و پاهای خود را از جای خود برنمیدارم مادام که تو
بر پشت من باشی پس آن منافقان نزدیک ناقه آمدند که او را بیندازند پس
من و عمار شمشیرها کشیدیم و رو بایشان دویدیم و شب بسیار تاری بود پس آن
ملاعین برگشتند و ناامید شدند از تدبیری که کرده بودند پس من گفتم یا رسول الله
کیستند این جماعتی که چنین اراده نسبت بتو میکنند حضرت فرمود که یا حذیفه
اینها منافقانند در دنیا و آخرت من گفتم که یا رسول الله چرا امیری نفرستی که بروند
که سرهای ایشانرا بیاورد حضرت فرمود که حقتعالی مرا امر کرده است که متعرض

ایشان نکردم و نمیخواهم که مردم بگویند که دعوت کرد گروهی از قوم خود و اصحاب
خود را بسوی دین خود و پس قبول دعوت او کردند معونت ایشان با دشمنان
خود جنگ کرد و چون بر دشمنان غالب گردید ایشانرا کشت ولیکن و اگذار
ایشانرا ای حذیفه که حقتعالی در قیامت جزای ایشانرا خواهد داد و ایشانرا در دنیا
اندک مهلتی میدهد و بعد از آن مضطر میگرداند ایشانرا بسوی عذاب عظیم پس
گفتم یا رسول الله این منافقان کیستند آیا از مهاجرانند یا از انصار پس حضرت
یکیک را نام برد تا همه را شمرد و جماعتی را در میان نام برد که من نمیخواستم که
آنها در میان ایشان باشند و باین سبب ساکت شدم حضرت فرمود که ای
حذیفه گویا شک کردی در بعضی از آنها که من نام بردم ایشانرا از برای تو سر بالا
کن و بسوی ایشان نظر کن پس من نظر بجانب ایشان افکندم و ایشان همه بر سر
عقبه ایستاده بودند پس برقی جست و جمیع اطراف ما را روشن کرد و آن برق
آنقدر مکث نمود که من گمان کردم که آفتاب طالع شده است پس نظر کردم بسوی
آنجماعت و همه را یکیک شناختم و همه را چنان یافتم که حضرت فرموده بود و عدد
ایشان چارده نفر بودند نه نفر از قریش بودند و پنجنفر از سایر مردم پس آن مرد
انصاری گفت که نام ببر یا حذیفه ایشانرا از برای من خدا رحمت کند ترا حذیفه

گفت



گفت بخدا قسم که آنجماعت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن ابن عوف و
سعد ابن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص
و اینجماعت از قریش بودند و آن پنجنفر دیگر ابوموسی اشعری و مغیرة ابن شعبه و
اوس ابن حدثان و ابوهریره و طلحه انصاری بودند حذیفه گفت چون از عقبه
بزیر آمدیم صبح طالع شده بود پس حضرت از ناقه فرود آمد و وضو ساخت
و انتظار اصحاب خود کشید تا جمع شدند پس آن منافقانرا دیدم که از عقبه بزیر
آمدند و خود را در میان مردم انداختند و با حضرت نماز کردند چون حضرت
از نماز فارغ شد نظر کرد و دید که ابوبکر و ابوعبیده بن جراح با یکدیگر راز
میگفتند پس حضرت امر فرمود که منادی در میان مردم ندا کرد که سه نفر با یکدیگر
جمع نشوند که راز گویند با هم پنهانی و حضرت بار کرد از منزل عقبه و روانه شد و
چون بمنزل دیگر فرود آمد سالم مولای حذیفه ابوبکر و عمر و ابوعبیده را دید
که با یکدیگر راز میگویند پس نزد ایشان ایستاد و گفت آیا رسول خدا صلی الله
علیه و آله شما را نهی نکرد از آنکه سه کس بر یک رازی مجتمع شوند بخدا قسم که ا
مرا خبر نمیدهید بآن رازی که در میان دارید هرآینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
میروم و او را مطلع میگردانم بر اجتماع شما پس ابوبکر گفت که ای سالم از تو

## باب اول

عهد و پیمان میگیریم بخدا که هرگاه این راز را از ما بشنوی اگر داخل گردی در آن امری که ما بسبب آن جمع شده‌ایم مانند یکی از ما باشی و اگر نخواهی پنهان داری آنرا و محمد را بر سر ما مطلع نگردانی سالم این عهد را از ایشان قبول کرد و بر این وجه با ایشان پیمان بست و سالم علیه اللعنه کینه و عداوت علی را زیاده از دیگران در دل داشت و ایشان میدانستند که چنین است پس باو گفتند که ما مجتمع شده‌ایم که با یکدیگر عهد کنیم و هم قسم شویم که اطاعت نکنیم محمد را با آنچه بر ما واجب گردانیده است از ولایت علی پس سالم گفت که اول کسی که با شما پیمان میبندد و عهد میکند در این امر و مخالفت شما نمیکند منم پس بخدا قسم میخورم که هیچ خانواده را بیشتر دشمن نمیدارم از بنی هاشم و در بنی هاشم هیچکس را دشمن نمیدارم مانند علی و با هیچکس زیاده از او عداوت ندارم پس در این امر آنچه رای شما اقتضا میکند بعمل آورید که من یکی از شمایم پس در آن وقت با یکدیگر عهد کردند و قسم خوردند در این امر و متفرق شدند و چون حضرت فرمود که بازگشتند این منافقان نزد حضرت آمدند حضرت فرمود که در این روز چه راز با یکدیگر میگفتید و حال آنکه من نهی کرده بودم شما را از راز گفتن ایشان گفتند که یا رسول الله ما در این روز یکدیگر را ندیدیم بغیر از این ساعت که در خدمت تو



## در بیان حدیث غدیر بروایت حذیفه

ایستاده‌ایم پس حضرت ساعتی از روی تعجب در ایشان نظر کرد پس فرمود که شما داناترید یا خدا و کیست ستمکارتر از کسیکه کتمان نماید شهادتی را که نزد او است از خدا و خدا غافل نیست از آنچه شما میکنید پس حضرت روانه گردید تا آنکه داخل مدینه شد پس جمع شدند آن منافقان و صحیفه و نامه در میان خود نوشتند و آنچه در این امر پیمان بسته بودند در آن نامه درج کردند و اول چیزی که در آن صحیفه نوشته بودند شکستن بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و آنکه این امر تعلق بابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم دارد و دیگری را در این امر خلیفتی نیست و سی و چهار کس از منافقان بر آن گواه شدند چهارده کس از اصحاب عقبه بودند و باقی از سایر منافقان و آن صحیفه را بابو عبیده جراح سپردند پس آمر د انصاری با حذیفه گفت که آن منافقان بابوبکر و عمر و ابو عبیده از برای این راضی شدند که ایشان از قریش بودند آیا چه سبب سالم را در این امر داخل کردند و حال آنکه نه از قریش بود و نه از مهاجران و نه از انصار و او آزاد کردهٔ زنی بود از انصار حذیفه گفت غرض آن منافقان این بود که خلافت بعلی ابن ابیطالب قرار نگیرد از جهة حسدی که بر آنحضرت میبردند و عداوتی که با آنحضرت داشتند و جمع شد با حسد و عداوت این گروه آنچه در دلهای قریش بود از خونهائی

## باب اول

که علی ابن ابیطالب ریخته بود از ایشان در راه خدا و ضربتهائی که از او در جگرهای
ایشان بود و آنکه او را مخصوص حضرت رسول خدا میدانستند و طلب میکردند
خونهائی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدست علی ابن ابیطالب و دیگران
از ایشان ریخته بود و چون سالم را در این امر با خود متفق میدانستند او را در
صحیفه داخل کردند پس انصاری گفت ای حذیفه میخواهم که مضمون آن صحیفه
را از برای من بیان کنی حذیفه گفت خبر صحیفه را اسماء بنت عمیس بمن روایت
کرد و در آنوقت زن ابو بکر بود گفت اینجماعت جمع شدند در خانهٔ ابو بکر و در این
باب بایکدیگر مشورت میکردند و طوطیه مینمودند و اسماء سخنان ایشانرا می شنید
و جمیع تدبیرات شوم ایشانرا میفهمید تا آنکه رای ایشان بر این قرار یافت پس
ایشان امر کردند سعید ابن عاص اموی را که این صحیفهٔ ملعونهٔ مشومه را باتفاق
آرای فاسدهٔ ایشان نوشت و نسخهٔ صحیفهٔ مذکوره این بود بسم الله الرحمن الر
حیم
اینست آنچه اتفاق کردند اشراف و روسای امت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله
از مهاجران و انصار که حقتعالی مدح ایشان کرده است در کتاب خود بزبان
پیغمبر خود همگی اتفاق کردند بعد از آنکه آرای خود را بکار بردند و بایکدیگر مشورت
نمودند و این صحیفه را نوشتند برای شفقت ایشان بر اسلام و اهل اسلام



تا روز قیامت تا آنکه پیروی ایشان نماید هر که میآید از مسلمانان بعد از ایشان
اما بعد پس بدرستی که خداوند عالمیان بنعمت و کرم خود مبعوث گردانید محمد
صلی الله علیه و آله را برسالت بسوی جمیع مردمان بدین خود که آنرا پسندیده
بود از برای بندگانش پس ادای رسالت نمود و آنچه حقتعالی او را امر نموده
بود تبلیغ کرد و واجب گردانید بر ما که قیام نمائیم بجمیع آنها تا آنکه کامل گردانید
از برای ما دین را و فرایض را واجب گردانید و سنتها را محکم ساخت
پس حقتعالی اختیار کرد برای او درجات عالیهٔ عقبی را بر منازل فانیهٔ دنیا
پس روح او را قبض نمود بسوی خود گرامی داشته شده و بنعمتهای ابدی متنعم
گردانیده بی آنکه بعد از خود کسی را خلیفه گردانیده باشد و اختیار خلافت را
بسوی امت گذاشت تا اختیار نمایند از برای خود کسی را که اعتماد داشته باشند
برای و خیرخواهی او و بدرستی که مسلمانانرا لازم است که تاسی نمایند برسول
خدا صلی الله علیه و آله تاسی نیکو چنانچه حقتعالی در قرآن مجید فرموده است لَقَدْ
کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُوا اللهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ و بدرستیکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه خود نگردانید احدی را تا آنکه این خلافت در یک
خانواده نباشد که میراث باشد در میان ایشان و سایر مسلمانان از آن محروم

بلکه

# باب اول

باشند و تا آنکه دست بدست نکردانند تو انگران ایشان ریاست و امامت را
و تا آنکه نگوید دعوی کننده خلافت که این امر همیشه در فرزندان من خواهد بود
تا روز قیامت و آنچه واجبست بر مسلمانان نزد مردن خلیفه از خلفا آنست
که جمع شوند صاحبان رای و صلاح پس مشورت نمایند در امور خود پس هر که را
بیابند که مستحق خلافت هست او را والی گردانند پس اگر دعوی کند دعوی کننده
از مردم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله خلیفه گردانیده است او را و نصب کرده است
او را از برای مردم و نص بر خلافت او نموده است پس سخن باطلی گفته است
و چیزی آورده است که مخالف امریست که میدانند اصحاب رسول خدا آنرا
بر پیغمبران و مخالفت کرده است جماعت مسلمانانرا و اگر دعوی نماید دعوی کننده
که خلافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمیراث میباشد یا آنکه کسی از آنحضرت
میراث میبرد پس سخن محالی گفته است زیرا که حضرت رسول صلّی گفت که ما گروه
پیغمبران چیزی بمیراث بکسی نمیدهیم آنچه بعد از ما میماند صدقه است و اگر کسی
دعوی کند که خلافت صلاحیت ندارد مگر برای یک کس از جمیع مردم و خلافت
منحصر است در او و از برای دیگری سزاوار نیست زیرا که تا لی نبوتست پس
دروغ گفته است زیرا که پیغمبر گفت که اصحاب من بمنزله ستارگانند بهر یک

## مضمون صحیفه ملعونه

از ایشان که اقتدا نمایند هدایت میبابید و اگر کسی دعوی کند که او مستحق امامت
و خلافت بسبب قرابتی که برسول خدا دارد و خلافت مقصور است بر او و بر عقب
او از فرزندان او که هر فرزند میراث برد از پدرش و در هر عصر و زمان چنانست
و از برای غیر ایشان صلاحیت ندارد و سزاوار نیست که بر احدی غیر ایشان باشد
و چنین است تا آنکه زمین و هر چه در زمینست بحقتعالی بمیراث برسد و همه خلق بمیرند
پس نیست خلافت از برای گوینده این سخن و نه از برای فرزندان و هر چند
که نسب او به پیغمبر نزدیک باشد زیرا که خداوند عالمیان میگوید و قبول حکم او
بر همه کس لازم است که اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللهِ اَتقاکُم یعنی گرامی ترین شما نزد خدا
پرهیزکارترین شماست و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که امام مسلمانان
یکیست سعی میکند در امان ایشان پست ترین ایشان و همه مانند یکدستند بر
هر که غیر ایشانست یعنی میباید که همه یاری یکدیگر بکنند و متفق گردند بر دفع
دشمنان خود پس هر که ایمان آورد بکتاب خدا و اقرار نماید بسنت رسول الله
پس بر راه حق مستقیم مانده است و رجوع بحق نموده است و اخذ بصواب کرده
و هر که کراهت داشته باشد از کردار مسلمانان و خلیفه نصب کردن ایشان
پس مخالفت کرده است با حق و با کتاب خدا و از جماعت مسلمانان مفارقت

نموده است پس بکشید او را که کشتن او موجب صلاح امت است و تحقیق که
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بیاید بسوی امت من در وقتی که ایشان
مجتمع باشند و ایشانرا پراکنده کرداند پس بکشید او را و هر که تنها شود از امت
من پس او را بکشید هر که باشد بدرستی که اجتماع رحمتست و پراکندگی موجب
عذابست و جمع نمیشوند امت من بر ضلالت هرگز و بدرستیکه مسلمانان بمنزله
یکدستند بر دیگران زیرا که بیرون نمیرود از جماعت مسلمانان مگر کسی که مفارقت
نماید از ایشان و معاند ایشان باشد و یاور دشمنان ایشان باشد بر ایشان
پس چنین کسی را خدا و رسول مباح کردانیده اند خون او را و حلالست کشتن او
و نوشت این نامه را سعد بن عاص باتفاق کروهی که نام ایشان در آخر این
صحیفه نوشته در ماه محرم سال دهم هجرت والحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی سیدنا محمد و آله بعد از آن صحیفه ملعونه را با بو عبیده ملعون دادند و
آن صحیفه را فرستادند بسوی مکه معظمه و پیوسته آن صحیفه در کعبه مدفون بود
تا زمان خلافت عمر ابن الخطاب آنانی که از دفن آن باخبر بودند آنرا از موضع
بیرون آوردند و این همان صحیفه است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
در وقتی که یکی از آنها واصل شده بود و حضرت نزد جنازه او حاضر بود که آرزو





دارم که خدا را ملاقات کنم با صحیفه این مرده که خوابیده و جامه بر روی او کشیده ام
پس برگشتند از خانه ابو بکر و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز فجر را ادا
نمود و مشغول تعقیب بود تا آفتاب درآمد پس رو بجانب ابو عبیده ملعون کرد
و بر سبیل تعرض فرمود به به کیست مثل تو و حال آنکه تو گردیدی امین امت پس
حضرت این آیه را بر ایشان خواند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ
يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ
لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ یعنی وای بر آنگروهی که مینویسند کتاب را بدستهای خود پس
میگویند که این از جانب خداست برای آنکه بفروشند آنرا باندک قیمتی پس عذاب
الهی بر ایشانست بسبب آنچه مینویسند بدستهای خود و عذاب الهی بر ایشانست
بسبب آنچه کسب میکنند بعد از آن حضرت فرمود که چه شبیهند با جماعت مردهائی
که استغفار رمینمایند از مردم و استغفار نمینمایند از خدا و حال آنکه خدا با ایشانست
در هنگامیکه شب بسر میآورند بسخنی چند که خدا نمی پسندد آنها را و خدا احاطه کرده
ایشان عالم است پس حضرت فرمود که در این امت کروهی بر رسم جاهلیت و کفر
صحیفه نوشته اند و بر کعبه آویخته اند و حقتعالی ایشانرا مهلتی میدهد تا آنکه امتحان
نماید ایشانرا و هر که بعد از ایشان میآید تا آنکه جدا کند خبیث را از طیب و اگر نه

این بود که حقتعالی مرا امر کرده است که متعرض ایشان نگردم از برای حکمتی چند
که حقتعالی را در مهلت دادن ایشان هست هر آینه ایشانرا مطلب میدیدم و گردنهای
ایشانرا میزدم حذیفه گفت بخدا قسم که ما دیدیم چند نفر از آن منافقانرا که در وقتی
که آنحضرت این سخن را میفرمود لرزه بر ایشان مستولی گردیده و بمرتبهٔ احوال
ایشان متغیر شد که خیانت ایشان بر همه حاضران ظاهر گردیده و همه دانستند که
تعریضات حضرت نسبت بایشان بود و مثلها را برای ایشان بیان نمود و آیات
قرآنی را برای ایشان خواند پس حذیفه گفت که چون حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله از این سفر مراجعت نمود در منزل ام سلمه رضی الله عنها نزول فرمود
و یکماه در خانه ام سلمه ماند و بخانهٔ زنان دیگر نرفت چنانچه پیش از این میکرد
پس عایشه و حفصه هر یک جدا انجالت را بپدرهای خود شکایت کردند آن
دو باتفاق گفتند که ما میدانیم که آنحضرت چرا چنین میکند و این چه سبب دارد
بروید نزد او و با او ملاطفت کنید در سخن گفتن و اظهار محبت با او بکنید و او را
فریب دهید از خود که اگر چنین کنید چون او صاحب حیا و کریم است ممکنست
که بلطایف الحیل آنچه در دل اوست بیرون کنید و او را با خود بر سر لطف آورید
پس عایشه تنهائی رفت بخدمت آنحضرت و آنحضرت در خانه ام سلمه بود و



و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد آنحضرت حاضر بود پس حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که برای چه کار آمده ای حمیرا عایشه گفت یا رسول الله
بر من گران آمد نیامدن تو بمنزل من در این مرتبه و من پناه میبرم بخدا از غضب تو
یا رسول الله حضرت فرمود که اگر این سخن راست میگوئی افشا نمیکردی رازیرا
که من بتو سپردم و مبالغه نمودم که آنرا بکسی اظهار مکن بتحقیق که خود هلاک شدی
و گروهی را نیز هلاک کردی پس حضرت کنیزک ام سلمه را فرمود که همه زنان مرا
بطلب که جمع شوند چون همه جمع شدند در منزل ام سلمه حضرت فرمود بشنوید آنچه
با شما میگویم پس دست مبارک خود را اشاره نمود بسوی علی ابن ابیطالب علیه السلام
و فرمود که این برادر منست و وصی منست و وارث علوم منست و قیام نماینده است
بامور شما و بامور سایر امت من بعد از من پس اطاعت نمائید او را در هر چه شما را
بآن امر میکند و نافرمانی او مکنید که بنافرمانی او هلاک میشوید پس حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که یا علی این زنانرا بتو سفارش مینمایم نگاهداری
ایشان بکن و خرج ایشانرا بکش مادام که اطاعت تو نمایند و امر کن ایشانرا
بامر خود و نهی کن ایشانرا از آنچه ترا بشک اندازد و اگر نافرمانی تو کنند ایشانرا
رها کن و طلاق بگو پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود یا رسول الله

# باب اول

ایشان زنانند و کار ایشانست سستی در امور و ضعف رای حضرت فرمود تا صلاح
ایشانرا در مدارا دانی با ایشان مدارا کن و هر که نافرمانی تو کند او را طلاق بگو طلاقی
که خدا و رسول از او شاد گردند پس زنان آنحضرت همه ساکت شدند و حرفی نگفتند
مگر عایشه که او سخن گفت و گفت یا رسول الله هرگز ما چنین نبودیم که ما را امری
بفرمائی و ما غیر آنرا بجا بیاوریم حضرت فرمود چنین است ای حمیرا بلکه مخالفت
من نمودی بدترین مخالفتها و بخدا قسم که همین سخن را که الحال گفتم نیز مخالفت خواهی
کرد و نافرمانی علی خواهی کرد بعد از من و بیرون خواهی رفت از خانه که من
ترا در آنخانه میگذارم رسوا و علانیه و چندین هزار کس دور ترا فرو خواهند گرفت
و عاق او خواهی گردید و عاصی پروردگار خود خواهی شد و در راهی که خواهی رفت
سگان آب حوأب بر سر راه تو فریاد خواهند کرد و این امریست که البته واقع خواهد
شد پس حضرت ایشانرا مرخص فرمود که بخانهای خود برگردند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله جمع کرد آنجماعت منافقانرا که اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه بودند
با هر که با ایشان موافقت نموده بود از طلقا و منافقان و ایشان چهار هزار
ناکس بودند و اسامة بن زید را بر ایشان امیر کرد و امر کرد ایشانرا که بروند
بناحیهٔ شام پس ایشان گفتند که ما برگردیده ایم از این سفر که با تو بودیم و محتاجیم



# تتمه حدیث حذیفه

بتهیهٔ تازه از برای سفر پس ما را رخصت فرما که چندروزی در مدینه بمانیم و تهیهٔ
سفر خود را بگیریم پس حضرت ایشانرا رخصت داد که چندروزی در مدینه بمانند و آنچه
ایشانرا بآن احتیاج بود بایشان عطا فرمود و امر کرد اسامة بن زید را که ایشانرا
از مدینه بیرون برد و در یکفرسخی مدینه فرود آورد پس اسامه بیرون رفت و در مکانی
که حضرت فرموده بود توقف نمود و انتظار میکشید که منافقان و غیر ایشان بر سر او
جمع شوند در وقتی که از کارسازی خود فارغ شوند و غرض حضرت رسول خدا ص
از فرستادن اسامة بن زید و اینجماعت با او این بود که مدینه از ایشان خالی شود
و احدی از منافقان در مدینه نماند و حضرت اهتمام بسیار میفرمود در باب سفر ایشان
و ترغیب و تحریص مینمود ایشانرا پس ناگاه آنحضرت بیمار شد بیماری که در آن مرض
از دنیا رحلت نمود و چون منافقان مرض آنحضرت را مشاهده کردند تاخیر کردند
در بیرون رفتن و تعلل مینمودند پس حضرت امر فرمود قیس ابن سعد عباده را که
همیشه رانندهٔ عسکر آنحضرت بود و حباب ابن منذر را با جماعتی از انصار که
ایشانرا جبر کنند در بیرون رفتن و بلشکر اسامه برسانند پس قیس و حباب ایشانرا
از مدینه بیرون کردند و بلشکرگاه اسامه رسانیدند و اسامه را گفتند که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا فرموده است که دیگر توقف ننمائی و در همین ساعت

بارکنی و روانه شوی پس در همین ساعت بار کن تا حضرت بداند که روانه شده
پس اسامه در همان ساعت بار کرد و قیس و حباب بخدمت حضرت مراجعت کردند
و آنحضرت را اعلام کردند که آن قوم روانه شدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ایشان نخواهند رفت و بعد از مراجعت قیس و حباب خلوت کردند
ابوبکر و عمر و ابوعبیده با اسامه و جماعتی از اصحاب او با او گفتند که بکجا
میروی و مدینه را خالی میکنی و ما در هیچ وقت احتیاج بودن مدینه بیش از این وقت
نداشته ایم اسامه و اصحابش گفتند که بچه سبب این سخن را میگوئید گفتند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله را وقت وفات شده است و بخدا قسم که اگر مدینه را
خالی بگذاریم در این وقت امری چند در آن حادث خواهد شد که بعد از این اصلاح آن نتوان
کرد پس در مدینه میمانیم و انتظار میکشیم که ببینیم کار حضرت بکجا منتهی میشود بعد از آن
با این سفر میتوانیم رفت پس برگشتند اسامه و اصحابش بلشکرگاه اول و در آنجا
توقف نمودند و یکی فرستادند که خبر احوال حضرت را از برای ایشان بیاورد
پس پیک ایشان پنهان نزد عایشه آمد و احوال حضرت را مخفی از عایشه بشرح پرسید
آن جواب گفت برو نزد ابوبکر و عمر و جمعی که با ایشانند و بگو با ایشان که مرض
حضرت رسول بسیار سنگین شده است و احدی از شما از جای خود حرکت نکند



و من پیوسته خبر آنحضرت را از برای شما میفرستم پس باز مرض حضرت سنگین تر شد
و عایشه صهیب را فرستاد و گفت با بوبکر بگو که حضرت بحالی رسیده است
که امیدی از او نیست تو و عمر و ابوعبیده و هر که را که مصلحت میدانید که
با شما باشد بزودی خود را بمدینه برسانید و پنهان در شب داخل شوید چون این
خبر را صهیب باو رسانید دست صهیب را گرفته و نزد اسامه رفتند و خبر
شدت مرض حضرت را باو رسانیدند و گفتند که چگونه ما را جایز است که تخلف
نمائیم از مشاهده رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین حالی و رخصت خواستند
که داخل مدینه شوند پس رخصت داد ایشانرا و امر کرد ایشانرا که کسی را مطلع ننمایند
بر داخل شدن مدینه پس اگر حضرت عافیت بیابد برگردید بلشکرگاه خود و اگر حادثه
مرگ آنحضرت را دریابد ما را خبر کنید تا ما نیز در میان جماعت مردم باشیم پس
ابوبکر و عمر و ابوعبیده در شب داخل مدینه شدند و مرض حضرت بسیار سنگین
شده بود پس چون حضرت را افاقه رو داد فرمود که امشب شر عظیمی داخل مدینه شد
پرسیدند که آن شر چیست یا رسول الله فرمود که آن جماعتی که در لشکر اسامه بودند
بعضی از ایشان برگشتند و مخالفت امر من کردند بدانید که من نزد خدا از ایشان
بیزارم پس پیوسته میفرمود که روانه کنید جیش اسامه را و همراهی کنید با آن

لشکر و خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند از آن تا آنکه چندین مرتبه این را فرمود
و بلال مؤذن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول وقت هر نماز اذان
میگفت پس اگر حضرت را ممکن بود از منزل بیرون رفتن با تعب و مشقت بسیار
بیرون میرفت و با مردم نماز میکرد و اگر قادر بر بیرون رفتن نبود حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امر میکرد که برود و با مردم نماز کند و حضرت
امیر المؤمنین و فضل ابن عباس در این مرض از آنحضرت جدا نمیشدند و پیوسته
در خدمت آنحضرت بودند پس در صبح آن روزی که آن طاعین در شب داخل
مدینه شدند بلال اذان گفت و بعادت معهود بخانهٔ حضرت آمد که حضرت را خبر
دهد از برای نماز چون مرض حضرت سنگین بود بر آمدن او مطلع نکردید و نگذا ششد
او را که داخل شود پس عایشه در حال صهیب را نزد پدرش و دیگر یاران فرستاد
و گفت بگوئید بابوبکر که مرض حضرت سنگین شده است و خود نمیتواند بنماز حاضر
شود و علی ابن ابیطالب مشغول پرستاری آنحضرت است تو برو و با مردم نماز کن
که حالت نیکیست از برای تو و این نماز بعد از این بکار تو میاید و مردم در مسجد
جمع شده بودند که حضرت رسول یا حضرت امیر المؤمنین بیایند و نماز کنند
موافق عادت معهود پس ناگاه ابوبکر داخل مسجد شد و گفت حضرت رسول خدا





صلی الله علیه و آله سنگین شده است و مرا امر کرده است که با مردم نماز کنم پس
مردی از اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رو بابوبکر کرد و گفت که ای
پیغام کی بتو رسید و تو در لشکر اسامه بودی و بخدا قسم که گمان ندارم که کسی
نزد تو فرستاده باشد و نه آنکه ترا امر بنماز کرده باشد پس بلال مردم را ندا کرد
که صبر کنید تا از من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت بطلبم پس
بسرعت بدر خانهٔ حضرت آمد و در را بسیار محکم کوبید پس حضرت رسول
آن صدا را شنید و فرمود که ببینید که این در کوبیدن عنیف از برای چیست
پس فضل ابن عباس بیرون آمد و در را گشود بلال را دید و پرسید که برای چه کار
در میزدی بلال گفت که ابوبکر بمسجد آمده است و در جای حضرت ایستاده است
و میگوید که حضرت مرا فرستاده است که در جای او با مردم نماز کنم پس فضل گفت
که ابوبکر مگر در جیش اسامه نیست بخدا قسم که این همان شر بزرگیست که حضرت
فرمود که دیشب در مدینه نازل شده پس فضل بلال را بخدمت حضرت برد و بلال
خبر ابوبکر را بخدمت حضرت نقل کرد پس حضرت فرمود مرا برخیزانید و بیرون
برید بسوی مسجد که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نازل شد
بر اسلام بلیه و فتنهٔ عظیمی پس حضرت از خانه بیرون رفت عصابه بر سر مبارک

بسته و یکدست بر دوش امیرالمؤمنین و دست دیگر فضل ابن عباس انداخت و
پاهای خود را بر زمین میکشید تا آنکه بمشقت بسیار داخل مسجد گردید و در آنوقت ابو
ابی بکر در جای آنحضرت ایستاده بود و بر دور او گروهی احاطه کرده بودند
عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و گروهی که داخل مدینه شده بودند و اکثر مردم
اقتدا بآن نکرده بودند و انتظار خبر بلال میکشیدند پس چون مردم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را دیدند که با آن شدت مرض و ضعف و ناتوانی داخل مسجد شد
عظیم شمردند آنحالت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد محراب رفت
و ابوبکر را کشید و دور کرد از محراب پس ابوبکر و آن منافقان دیگر که با او متفق
بودند بعقب رفتند و در میان مردم پنهان شدند و مردم با آنحضرت نماز کردند
و حضرت نشسته با ایشان نماز گذارد و چون حضرت ضعف بسیار داشت
و صدای تکبیرش بمردم نمیرسید بلال تکبیر حضرت را بمردم میرسانید تا آنکه نماز
را تمام کردند پس حضرت رو بعقب گردانید و ابوبکر را ندید پس فرمود که ای گروه
مردمان تعجب نمیکنید از پسر ابوقحافه و اصحاب او که من ایشان را با لشکر اسامه
فرستادم و امر کردم ایشان را که متوجه بجانبی شوند که من ایشان را بآنجا
فرستادم پس مخالفت امر من کرده‌اند و بسوی مدینه برگردیده‌اند از برای فتنه و



فساد و حقتعالی ایشان را سرنگون بفتنه انداخته است پس فرمود که مرا بر منبر بالا کنید
پس دست حضرت را گرفتند و مدد کردند تا آنکه حضرت بر پایه اول منبر نشست پس حمد
و ثنای الهی بجای آورد و فرمود که ایها الناس بدرستیکه آمده است بسوی من
از امر پروردگار من چیزی که شما را بسوی آن باید رفت و بدرستیکه شما را
گذاشتم بر راه راست روشن و چنان واضح گردانیدم از برای شما دین را
که شبش مانند روز روشن است پس اختلاف مکنید بعد از من چنانچه بنی اسرائیل
کردند ایها الناس حلال نمیگردانم بر شما مگر چیزی را که قرآن حلال گردانیده است و
حرام نمیگردانم بر شما مگر چیزی را که قرآن حرام گردانیده است و بدرستیکه من
در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم تا متمسک بآنها باشید و دست از آنها
برندارید هرگز گمراه نمیشوید و آن دو چیز کتاب خدا و عترت و اهل بیت منند
و این دو چیز خلیفه منند در میان شما و از یکدیگر جدا نمیشوند تا آنکه در قیامت
در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند پس در آنجا از شما سؤال خواهم کرد که چگونه بعد از
من رعایت ایشان کردید و بتحقیق که در آنروز دفع مینمایند و دور میگردانند
از حوض من مردمانرا چنانچه در وقت آب دادن شتران غریب را
میرانند و از آب دور میگردانند پس از مردمانی که ایشانرا دور میکنند میگویند

کرمن فلانم و من فلانم من در جواب ایشان میگویم که من نامهای شمارا میدانم و لیکن
شما بعد از من مرتد شدید و از دین بدر رفتید پس دوری از رحمت خدا و نزدیکی
بعذاب خدا از برای شماست پس حضرت از منبر فرود آمد و بحجره طاهره خود مراجعت
فرمود و ابوبکر و سایر در مدینه پنهان بود تا آنکه آنحضرت از دنیای فانی بدار باقی
رحلت نمود و کردند انصار آنچه کردند از منع حقوق اهل بیت رسالت و غصب
حق ایشان که حقتعالی از برای ایشان مقرر فرموده بود پس یک خلیفه رسول خدا را
چنین کردند و خلیفه دیگر که کتاب خدا بود تحریف کردند و تغییر دادند و بهر وجه
که خواستند گردانیدند پس حذیفه گفت که ای انصاری این امر عظیمی که از برای تو نقل
کردم محل عبرتیست از برای کسیکه خدا خواهد که او را هدایت کند پس انصاری
گفت یا حذیفه نام ببر از برای من آن جماعت دیگر را که حاضر بودند در وقت
نوشتن صحیفه ملعونه و گواه شدند بر مضمون آن صحیفه حذیفه گفت که ایشان ابوسفیان
و عکرمة ابن ابی جهل و صفوان ابن امیه ابن خلف و سعد ابن العاص و خالد ابن الولید
و عیاش ابن ابی ربیعه و بشر ابن سعد و سهل ابن عمرو و حکیم ابن حزام و صهیب ابن سنان
و ابو الاعور سلمی و مطیع ابن اسود مدری و جمعی دیگر بودند که نام ایشان و عدد ایشان
از خاطر من محو شده است پس آن جوان انصاری از حذیفه پرسید که آن جماعت قدر ستی



و سرکردگی در میان صحابه حضرت رسالت داشتند که بسبب ایشان همه اصحاب از
دین برگردیدند حذیفه گفت که آن جماعت سرکردگان قبیلها و اشراف و بزرگان
ایشان بودند و هیچیک از ایشان نبود مگر که خلق عظیمی تابع او بودند و سخن او را
می شنیدند و اطاعت او میکردند و در اعماق قلوب خبیثه ایشان محبت ابوبکر
جا کرده بود چنانچه در دلهای بنی اسرائیل محبت عجل و سامری جا کرده بود چنانچه
حقتعالی میفرماید که و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم تا آنکه ترک کردند بنی اسرائیل
هرون را و ضعیف گردانیدند او را پس آن جوان انصاری سعادتمند متقی گفت که
من قسم یاد میکنم بخداوند عالمیان بحق و راستی که من همیشه دشمن ایشان خواهم
بود و بیزاری میجویم بسوی پروردگار عالمیان از ایشان و از کردهای ایشان و پیوسته
در خدمت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه خواهم بود تا آنکه بزودی در خدمت
آنحضرت بسعادت شهادت فایز گردم انشاء الله پس حذیفه را وداع کرد و متوجه
خدمت حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه گردید و وقتی بخدمت
آنحضرت رسید که حضرت از مدینه بیرون رفته بودند و متوجه عراق بودند پس
با آنحضرت ببصره رفت و او اول کسی بود که در جنگ بصره شهید شد و بدرجه
رفیعه شهادت فایز شد و او همان جوانیست که حضرت قرآن را باو داد و او را

## باب اوّل

بنزد آن ناکسان ناکشان فرستاد و او را شهید کردند و چون بعضی از الفاظ
وعبارات این روایت و روایت سابقه محتاجست بتوضیح توضیح مینمائیم
بدانکه قول حضرت صلّی الله علیه وآله در روایت سابقه که علی ابن ابیطالب علیه السلام
برپا داشت نماز را و عطا کرد زکوة را در وقتی که در رکوع بود مراد از آن تصدق
نمودن خاتمی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اثنای نماز در رکوع
بسائل عطا فرمود و در شان جلیل الشان آنحضرت این آیه کریمه نازل شد که اِنَّما وَلِیُّکُم
اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤتُونَ الزَّکوٰةَ وَهُم راکِعُونَ
یعنی اینست وبغیر این نیست که ولی و حاکم در امور دینی و دنیوی شما خداست و رسول
او و آن کسانی که ایمان آورده اند که آنکسانیند که برپا میدارند نماز را و تصدق
برحالی که ایشان در رکوع اند منقولست که روزی در زمان حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله مردی بهیئت درویشان بمسجد آمد و سؤال کرد و کس
و هیچکس احسانی باو نکرد پس روی خود را بآسمان کرد و گفت خداوندا گواه
باش که از مسجد رسول تو محروم بیرون میروم چون کلام سائل بگوش حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام رسید آنحضرت در رکوع بود پس انگشت مبارک را
بجانب آن درویش حرکت داد و آن درویش آمده انگشتر را از انگشت مبارک





## حدیث خاتم عطا فرمودن

انحضرت بیرون کرد و شکر الهی بجا آورده روانه شد و ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
امالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی از یهود
که شرف اسلام یافته بودند بخدمت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمدند
و گفتند که موسی علیه السلام یوشع ابن نون را وصی و جانشین خود گردانید و وصی
و جانشین تو کیست و بعد از تو ولی و پیشوای ما که خواهد بود پس آیه کریمه مذکوره
نازل شد و حضرت بایشان گفت که برخیزید و همه برخاستند و بمسجد آمدند تا سائلی
از مسجد بیرون میآمد آنحضرت از او پرسید که آیا کسی چیزی بتو عطا کرد
گفت آری این انگشتر را پرسید که بر چه حال بود گفت در رکوع بود آنحضرت
تکبیر گفت و حاضران نیز تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که علی ابن ابیطالب
بعد از من ولی و پیشوای شماست همه گفتند رَضینا بِالله رَبّاً وَبِالاِسلام
دیناً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَبِعَلِیِّ ابنِ اَبیطالِب وَلِیّاً یعنی راضی و خشنودیم ما بربوبیت خدا
و باینکه اسلام دین ما باشد و محمد پیغمبر ما باشد و علی ابن ابیطالب ولی و پیشوا و امام ما
باشد پس این آیه کریمه نازل شد که وَمَن یَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فَاِنَّ
حِزبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ یعنی کسی که ولی و صاحب اختیار میداند خدا و رسول
خدا و آن مؤمنانی را که در رکوع تصدق میدهند یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام

پس معلوم است که ایشان لشکر خدایند و ایشان غلبه کنندگان بر اعدا اند و مرویست
که یکی از منافقین که کمال عداوت داشت گفت که قسم بخدا که من چهل انگشتری در
رکوع تصدق کردم که شاید آنچه در شان علی نازل شد در حق من نیز نازل شود نشد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که انگشتری که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نماز تصدق کرد نقره حلقه اش چهار مثقال بود و
نگینش پنج مثقال بود و آن یاقوت سرخی بود در نهایت رنگینی و آب داری و قیمتش
مساوی خراج شام بود و خراج شام در آن زمان سیصد خروار از نقره و چهار
خروار از طلا بود و آن انگشتری از طوق ابن حران بود که پادشاهی از پادشاهان
کفار بود و در نهایت شجاعت بود و در جهادی از جهادها در دست حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام کشته شد و آنحضرت آن انگشتری او را با سایر غنیمتها نزد
حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد و آنحضرت انگشتر را بآنحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه عطا فرمود و آنحضرت آنرا در نماز بسائل تصدق فرمود
و قول حضرت صلی الله علیه وآله که سلاح و تابوت مراد از سلاح اسلحه حضرت که
انبیای سابقه داشته اند و از ایشان بحضرت خاتم الانبیا صلوات الله
علیه وآله رسیده بود و تابوت صندوقی بوده از چوب شمشاد که سه گز طول



آن بوده و سه گز عرض آن و آنرا بطلا زینت داده بودند و لوحی از یاقوت یا زبرجد
که صورتهای جمیع انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش بوده است و نعلین حضرت
موسی علیه السلام و عصای او و جامهای او و عمامه حضرت هرون نیز در آنجا
بوده است و سکینه نیز در آن صندوق بوده و آنرا بعضی تفسیر کرده اند بتوریة
و بعضی بحیوانی که بقدر گربه بوده و روی او چون روی آدمی و سر او چون سر گربه بوده
و چشمهای او چون شعله می افروخته و کسی را تاب دیدن او نبوده و دو بال داشته
و در وقت جنگ و کارزار از تابوت بیرون میآمده و مانند باد از پیش
روی دشمنان میرفته و باعث تفرقه و شکست ایشان میگردیده و بنی اسرائیل
همیشه این تابوت را در وقت محاربه با اعدا در پیش صف لشکر میداشته اند و بآن
فتح میکرده اند و الحال آن تابوت نزد حضرت صاحب الزمان علیه السلام است
و قول حضرت صلی الله علیه وآله که پروردگار ملائکه و روح است اشاره است بعظمت
و جلالت پروردگار عالمیان باعتبار کثرت و عظمت بعضی از مخلوقات او که ملائکه
و روح اند بنا بر آنکه هیچ مخلوقی از مخلوقات الهی بکثرت و بسیاری ملائکه نیست چنانکه
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که ما من شیء اکثر من الملائکة یعنی هیچ چیزی از مخلوقات الهی بیش از ملائکه

نیست و روایت شده در کتاب جواهر القرآن وغیر آن که آدمیان عشر جنیان‌اند
یعنی ده یک ایشانند و آدمیان و جنیان هر دو با هم عشر حیوانات دریائی اند
و این هر سه با هم عشر ملائکه زمین اند و ملائکه زمین بهمگی عشر ملائکه آسمان اول اند
و ملائکه آسمان اول بهمگی عشر ملائکه آسمان دویم اند و همچنین تا بآسمان هفتم و جمیع
ملائکه این آسمانها و زمین در جنب ملائکه کرسی قلیل و یسیر اند و جمیع ملائکه آسمانها
و زمین و ملائکه کرسی عشر ملائکه یک سراپرده از سراپردهای عرش اند و سراپردهای
عرش ششصد هزار سراپرده است و جمیع آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست در
جنب عرش عظیم شیئیست یسیر و قدریست صغیر و یکقدم جا در عرش نیست مگر
آنکه ملکی در آنجا مشغولست بسجود یا برکوع یا بقیام و جمیع این ملائکه در برابر ملائکه
که بدور عرش طواف میکنند و میکردند قدری ندارند و بمنزلهٔ قطره اند در برابر
دریا نمیداند عدد ایشانرا کسی بغیر حقتعالی و جمیع این ملائکه در جنب ملائکه که
تابع اسرافیل اند و ملائکه که از جنود و لشکران جبرئیل اند بسی اندک و قلیل اند سبحانه
ما اعظم شانه و اجل سلطانه و در روایتی مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله در شب معراج دید که جماعت کثیر کثیری از ملائکه از عقب یکدیگر در
موضعی که بمنزلهٔ کوچهٔ وسیعی بود میرفتند پس از جبرئیل علیه السلام پرسید که اینها



بکجا میروند جبرئیل گفت که نمیدانم لیکن اینقدر میدانم که ستاره هست که هر چهار صد هزار
سال یکبار طالع میشود و من چهار صد هزار بار طلوع آن ستاره را بخاطر دارم
و در این مدت همیشه دیده‌ام که این ملائکه با این همه کثرت و ازدحام از این موضع
میگذرند فسبحانه من آله ما اعظم قدرته و اجل خلقه و روح بنابر آنچه بعضی از مفسرین
ذکر کرده اند ملکیست از ملائکه در نهایت عظمت جثه که هزار رو دارد در هر روئی
هزار زبان تسبیح و تنزیه حقتعالی میکند بهفتاد هزار لغت اگر بشنوند تسبیح او را
اهل زمین هر آینه بیرون میرود ارواح ایشان از بدنهای ایشان و اگر بر همه آسمانها
و زمین مسلط گردد هر آینه بلع میکند آنها را بجنبانیدن لبی از لبها و چون بذکر
الهی مشغول میگردد بیرون میآید از دهان او قطعهای نور مانند کوههای
عظیم و موضع قدمهای او هفت هزار ساله راه است و او را هزار بال است
روز قیامت او تنهائی جدا می ایستد و سایر ملائکه جدا در صفی می ایستند چنانچه
حقتعالی میفرماید یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِکَةُ صَفًّا و قول حضرت صلی الله علیه و آله
که شمارندهٔ نفسهاست بعضی از علما گفته اند که آدمی در هر ساعتی هزار بار نفس
میکشد که در هر شبانه روزی بیست و چهار هزار بار باشد و در هر نفسی که می کشد
جناب اقدس الهی خلعت حیات تازه باو میپوشاند و شکر نعمت امریست

## باب اول

واجب و مستحب نعمتی از نعمت حیات عظیم‌تر نیست پس بر آدمی واجبست که در شبانه روزی بیست و چهار هزار بار شکر همین نعمت تنهائی بجا بیاورد قطع نظر از سایر نعمتها و چه نیکو گفته است که هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون بر می‌آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و در هر نعمتی شکری واجب اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور و قول حضرت صلی الله علیه و آله را اوست آنکسی که فدای رسول خدا کرد جان خود را مجمل آن اینست که در احادیث متعدده منتشره وارد شده که چون کفار قریش دیدند که امر نبوت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قوت گرفت و روز بروز در ترقی است و تدبیراتی که در دفع آنحضرت کردند فایده نبخشید در دار الندوه جمع شدند که چاره دیگر بکنند دار الندوه خانه بود در مکه که چون داهیه عظیمی رو میداد در آنخانه جمع میشدند و باهم مشورت میکردند و کسی که عمر او از چهل سال کمتر بود در آنخانه داخل نمیکردند و جماعتی که در دار الندوه جمع شدند چهل نفر بودند از مشایخ قریش و شیطان ملعون بصورت مرد پیری آمد که داخل شود دربان مانع شد و پرسید که تو کیستی گفت من شیخم از اهل نجد و شما محتاجید برای صایب من و چون من شنیدم که از برای دفع این مردی که دعوی نبوت میکند جمع شده‌اید آمده‌ام که رای خود را در این باب





با شما بگویم پس دربان گفت که داخل شو و چون مشایخ کفار قریش جمع شدند و در جای خود قرار گرفتند ابوجهل گفت که ای گروه قریش در میان عرب کسی از ما عزیزتر نبود ما اهل خانه خدائیم و مردم هر سال دو بار از اطراف عالم از برای حج و عمره نزد ما می‌آیند و ما را گرامی و عزیز میدارند و پیوسته چنین بودیم تا آنکه محمد بن عبد الله در میان ما نشو و نما کرد و ما او را محمد امین میگفتیم از برای صلاح و سداد او و حلم و وقار او و صدق و راست گوئی او و چون کامل شد دعوی کرد که رسول خداست و خبرهای آسمانها بر او نازل میشود پس عاقلان ما را به بی عقلی نسبت داد و خدایان ما را دشنام داد و رای جوانان ما را فاسد گردانید و جماعت ما را پراکنده کرد و میگوید که گذشتگان ما و رفتگان ما در آتش اند و هیچ چیز بر ما از این عظیم‌تر و گران‌تر نیست و من در باب او رائی دیده‌ام و فکری کرده‌ام پرسیدند که چه رای دیده گفت اینکه کسی را برسانیم که پنهان او را بکشد و اگر بنی هاشم خون او را طلب کنند دیت برای خون او بدهیم شیطان گفت این رائیست بسیار خبیث و بد گفتند چرا گفت از برای آنکه کشنده محمد البته کشته میشود و کیست از شما که برای این کار کشته شدن را بر خود قرار بدهد و چون محمد کشته شود بنی هاشم و تابعان ایشان تعصب خواهند کرد و راضی نخواهند شد که کشنده او بر روی زمین راه رود و در میان

# باب اول

حرم جنگها در میان شما واقع خواهد شد که همه یکدیگر را بکشید پس عاص ابن وائل
و امیة ابن خلف علیهما اللعنه گفتند که بنای محکمی میسازیم و سوراخها در آن میگذاریم
و محمد را در آنجا میکنیم و راهش را مسدود میسازیم که کسی نزد او نتواند رفت و
قوتش را از آن سوراخها میاندازیم تا آنکه بمرگ خود هلاک شود چنانچه زهیر و نابغه
و امرء القیس چنین هلاک شدند شیطان گفت که این رای از رای اول خبیث
تر است بجهة آنکه بنی هاشم باین راضی نخواهند شد و چون موسم حج میشود
ایشان بقبایل عرب که بحج میآیند استغاثه خواهند کرد و او را از آنجا بیرون
خواهند آورد اگر رای دیگر دارید بگوئید پس عتبه و شیبه و ابوسفیان علیهم اللعنه
گفتند که او را از بلاد خود بیرون میکنیم و مشغول عبادت خدای خود میشویم یا آنکه
شتر چموشی را میگیریم و او را بر آن شتر می بندیم و آن شتر را نیزه میزنیم تا او را
در این کوهها پاره پاره کند شیطان گفت این رای از آن رایها خبیث تر است
بجهة آنکه اگر او زنده بیرون رود از همه کس خوشروتر و خوش گفتگوتر است و حلاوت
لسان و فصاحت بیان جمیع قبایل عرب را فریفته میکند و لشکرها از پیاده و سواره بر سر
شما می آورد که تاب مقاومت ایشان نداشته باشید و شما را استیصال میکند
پس ایشان حیران شدند و با شیطان گفتند که ای شیخ بخاطر تو در این باب چه میرسد



و رای تو چیست گفت رای من اینست که از هر قبیله از قبایل قریش و سایر قبیلها
از عرب که با شما موافقت کند یک کس یا زیاده بگیرید و یک نفر از بنی هاشم را هم با خود
متفق گردانید و همه حربها بردارید و بخبر بر سر او بروید و بیک دفعه بر سر او بزنید که خون
او پهن شود در قبیلهای قریش و بنی هاشم نتوانند که طلب خون او نمایند زیرا
که با همه قبایل برابری نمیتوانند کرد و اگر دیت از شما خواهند شما سه دیت باشان
بدهید گفتند ما ده دیت میدهیم پس گفتند رای صواب اینست که شیخ نجدی گفت
و بنا را بر آن گذاشتند و از دار الندوه بیرون آمدند و از بنی هاشم ابولهب را
با خود متفق کردند پس حقتعالی این آیه را فرستاد و حضرت را بر تدبیر ایشان مطلع
ساخت وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ
وَیَمْکُرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ یعنی و یاد کن آنرا که مکر کردند با تو آنانی که کافر شدند تا
حبس کنند ترا یا بکشند ترا بشمشیرهای قبایل یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان مکر
میکنند و جزا میدهد خدا ایشانرا بر مکر ایشان و خدا بهترین جزا دهندگان است
پس اتفاق کردند ایشان که شب بخانه آنحضرت بریزند و او را بقتل رسانند
و باین اتفاق بمسجد الحرام آمدند و از دهان خود صفیر میکردند و دست بر هم
میزدند و بر دور کعبه برجستند پس حقتعالی این آیه را فرستاد که وَمَا کَانَ صَلٰوتُهُم

## باب اول

عِندَ البَیتِ اِلّا مُکاءً وَ تَصدِیَةً یعنی و نبود نماز ایشان نزد خانه کعبه مگر صفیر زدن و دست برهم زدن و چون شب شد و قریش آمدند که بخانه آنحضرت بریزند ابولهب گفت که نمیگذارم که شب داخل خانه او بشوید بجهة آنکه در آنخانه اطفال و زنان هستند و ایمن نیستم که خطائی واقع شود ولیکن امشب او را حراست میکنیم و صبح داخل خانه او میشویم پس جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و خبر تدبیر قریش را در باب قتل آنحضرت بآنحضرت رسانید و آنحضرت را از جانب حقتعالی مأمور گردانید بهجرت بسوی مدینه پس آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را طلبید و گفت یا علی الحال جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شد و مرا خبر داد که قریش اتفاق کرده اند بر کشتن من و حقتعالی مرا مأمور گردانیده است بهجرت و امر فرموده است که امشب بروم بغار ثور و ترا امر کنم که در جای من بخوابی تا آنکه ایشان ندانند که من رفته ام تو چه میگوئی و چه میکنی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت یا نبی الله آیا تو سالم خواهی ماند از خوابیدن من در جای تو آنحضرت فرمود بلی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسرور و خندان شد از برای شکر الهی بر سلامتی حضرت رسالت پناهی از شر اعادی و از برای فدا کردن جان خود در راه خدا از برای سرور انبیا بسجده افتاد و پهلوهای روی خود را بر زمین

گذاشت



## خوابیدن حضرت امیر بجای حضرت رسول خدا

گذاشت و آن اول سجده شکری بود که در این امت واقع شد و چون سر از سجده برداشت بآنحضرت گفت که برو بهر جا که حقتعالی ترا امر فرموده است فدای تو شود سرتاپای من و سویدای دل من و هرچه خواهی مرا امر فرما که بجان قبول میکنم و بهر نحو که خاطرخواه تست بعمل میآورم و در این باب و در هر باب توفیق از پروردگار خود میطلبم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی خدا شباهت مرا بر تو خواهد افکند برو و بر فراش من بخواب و برد حضرمی مرا بر روی خود بینداز و بدان یا علی که حقتعالی امتحان میکند دوستان خود را بقدر ایمان ایشان و درجات ایشان پس ابتلا و امتحان انبیا از همه کس بیشتر است و بعد از ایشان هر که نیکوتر و بهتر است ابتلای او عظیم تر است ای برادر خدا ترا امتحان کرده است و مرا در بارهٔ تو امتحان کرده است بمثل امتحانی که ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح را صلوات الله علیهما کرده بود و خوابانیدن من ترا در زیر تیغ اعدا با آنکه تو نزد من عزیزتری از جان من عظیمتر است از خوابانیدن ابراهیم اسمعیل را برای کشتن و بطیب خاطر راضی شدن تو که در زیر تیغ دشمنان بخوابی عظیمتر است از خوابیدن اسمعیل در زیر تیغ پدر مهربان پس نیکو صبر کن ای برادر که رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران پس حضرت او را در بر گرفت و بسیار گریست

داد و نیز از مفارقت آنحضرت بسیار گریست و حضرت او را بخدا سپرد و جبرئیل آمد
و دست آنحضرترا گرفت و از خانه بیرون آورد و در آنوقت قریش دور خانه آنحضرترا
فرو گرفته بودند و حضرت این آیه را خواند وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ
سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و حقتعالی خواب را بر ایشان مسلط گردانید که
ایشان از بیرون رفتن آنحضرت مطلع نشدند و حضرت کف خاکی برداشت و بر
روی ایشان پاشید و گفت شَاهَتِ الْوُجُوهُ یعنی قبیح باد رو های شما که با پیغمبر
خود چنین میکنید و بروایت دیگر بیدار بودند و حقتعالی دیده های ایشانرا پوشانید
که آنحضرترا ندیدند پس گفت یا رسول الله بجانب کوه ثور برو و در غار پنهان شو و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جای آنحضرت خوابید و ردای آنحضرترا بر
خود پوشانید و کفار قریش ندانستند که امیر المؤمنین است که در جای آنحضرت
خوابیده است و گمان میکردند که حضرت رسول است و سنگ بر آنحضرت میانداختند
و این آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد که وَمِنَ
النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ یعنی و از مردمان کسی هست که میفروشد
جان خود را از برای طلب خشنودی خدا و چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
متوجه غار ثور شد در راه ابو بکر را دید و او را از خوف فتنه یا مصلحت دیگر با خود برد



و بروایت دیگر ابو بکر در راه حضرت را دید که میرود از عقب آنحضرت روان شد
و حضرت از بیم آنکه مبادا یکی از کفار قریش باشد تند رفت و پای مبارکش بسنگی آمد
و مجروح شد و بشومی منافقین آزار بسیار کشید تا او با آنحضرت رسید و لا علاج او را با خود
برد و چون صبح طالع شد کفار قریش همه برخاستند و شمشیرها کشیدند و بر سر حضرت
امیر المؤمنین دویدند و خالد بن ولید پلید بر دیگران مقدم بود پس آن شیر خدا از جا
جست و رو بایشان دوید و خالد را که از همه شجاعتر بود نشد گرفت و دستش را
پیچید و او مانند شتر فریاد میکرد و شمشیر را از دست او بیرون کرد و رو بایشان
آورد و همه گریختند و چون همه را از خانه بیرون کرد شناختند که امیر المؤمنین است
و گفتند که ما را با تو کاری نیست محمد کجاست حضرت فرمود که شما او را بمن سپرده
بودید که از من میخواهید خواستید که او را از مکه بیرون کنید خود بیرون رفت و در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حقتعالی بحضرت رسول خدا صلی
وحی فرستاد که خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که ابو جهل و اکابر
قریش جمع گردیده اند که ترا بقتل برسانند و خدا ترا امر میکند که علی را در جای خود
بخوابانی و میفرماید که منزلت او منزلت اسمعیل ذبیحست از ابراهیم خلیل او جان
خود را فدای جان تو و روح خود را وقایه روح تو میگرداند و ترا امر کرده است

که ابوبکر را با خود بغار ببری که حجّت را براو تمام بکنی که اگر مساعدت و معاونت تو بکند و بر عهد و پیمان تو باقی بماند در بهشت رفیق تو باشد و اگر پیمان ترا بشکند قرین ابلیس باشد در درک اسفل جهنّم پس حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت یا علی آیا راضی هستی که هرگاه طلب نمایند مراد نیابند و ترا بیابند گاه باشد که بخبر دادن مبادرت نمایند و ترا بکشند گفت بلی یا رسول الله راضی شدم که روح من فدای روح تو باشد و جان من فدای جان تو باشد بلکه راضیم که روح من و جان من فدای برادر تو یا یکی از خویشان تو یا حیوانی که ترا ضرور باشد بشود و من زندگانی را نمیخواهم مگر از برای خدمت کردن تو و تصرف کردن در امر و نهی تو و از برای محبّت دوستان تو و یاری کردن برگزیدگان تو و مجاهده دشمنان تو اگر اینها نمیبود یکساعت زندگانی دنیا را نمیخواستم پس حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود که ای ابوالحسن این سخنی که تو گفتی پیش از آن ملائکه که موکّلند بلوح محفوظ بمن نقل کرده اند که تو خواهی گفت و گفتند که خدا از برای تو باین سبب در دار القرار بهشت ثوابی چند مقرّر فرموده است که شنوندگان مثل آنرا نشنیده اند و بینندگان مانند آنرا ندیده اند و بخاطر فکر کنندگان شبیه آن نگذشته است پس با ابوبکر گفت که اگر دل تو با زبان تو



موافق باشد و از برای خدا یاری من بکنی و بعد از من پیمانهای مرا شکنی و مخالفت خلیفه و وصی من بکنی از برای تو نیز ثواب عظیم خواهد بود پس از برای اتمام حجّت فرمود که ای ابوبکر نظر کن بآفاق آسمان چون نظر کرد ملکی چند دید از آتش که بر اسبان آتشی سوار بودند و نیزهای آتشی در دست داشتند و هریک بآواز بلند میگفتند که یا محمّد ما را در باب مخالفان خود مامور گردان تا ایشانرا دیزه ریزه کنیم پس فرمود که ای ابوبکر گوش بدار بجانب زمین پس از زمین صدائی شنید که ای محمّد امر کن مرا در حقّ دشمنان خود تا آنچه بفرمائی بعمل آورم پس فرمود که ای ابوبکر گوش بدار بجانب کوهها چون گوش داد شنید که از کوهها صدائی میآید که یا محمّد ما را در حقّ دشمنان خود مامور گردان تا ایشانرا هلاک کنیم پس فرمود که ای ابوبکر گوش ده بجانب دریا پس دریاها نزد آنحضرت حاضر شدند و از موجهای آنها صدا شنید که یا محمّد هر حکم که در باب دشمنان خود بما بفرمائی اطاعت میکنیم پس از آسمان و زمین و کوهها و دریاها صداها بلند شد که یا محمّد پروردگار تو ترا امر نکرده است بداخل شدن غار از برای عاجز بودن تو از کفّار و لیکن میخواهد که بندگان خود را امتحان نماید و خبیث و طیّب ایشانرا از یکدیگر جدا کند بحلم و صبر تو از ایشان یا محمّد هر که وفا کند بعهد و پیمان تو پس او از رفیقان تو خواهد بود در بهشت و هر که پیمان ترا بشکند

## باب اول

باشیطان قرین خواهد بود در طبقات جهنم پس حضرت فرمود که یا علی تو بمنزلهٔ گوش
من و چشم من و جان منی و ترا چنان دوست میدارم که کسی که بسیار تشنه باشد آبرا
دوست دارد پس فرمود که ای ابو الحسن ردای مرا بر خود بپوش و چون کافران
بسوی تو آیند و با تو سخن گویند بتوفیق خدا جواب ایشان بگو پس چون ابوجهل و سایر
مشرکان با شمشیرهای برهنه آمدند ابوجهل گفت که در خواب بر او شمشیر مزنید که او
الم شمشیر را چنانچه باید نیابد ولیکن سنگها بر او بزنید تا بیدار شود پس او را بکشید
و چون سنگهای گران بجانب امیر مؤمنان انداختند سر خود را بیرون آورد و گفت
چرا چنین میکنید چون صدای آنحضرترا شنیدند شناختند و دانستند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بیرون رفته است ابوجهل گفت که با این بیچاره کار مدارید که فریب
محمد را خورده و او را در جای خود خوابانیده است که خود نجات یابد و او هلاک شود
حضرت امیر المؤمنین گفت که ای ابوجهل با من چنین میگوئی بلکه خدا آنقدر بهره
از عقل بمن عطا فرموده است که اگر بر جمیع بیعقلان و دیوانگان جهان قسمت نمایند
هر آینه همه عاقل و دانا گردند و آن مقدار قوت و توانائی بمن بخشیده است که اگر
بر جمیع ناتوانان دنیا قسمت کنند هر آینه همه قوی و توانا و شجاع گردند و از حلم و
بردباری بهرهٔ کاملی بمن داده است که اگر بر جمیع بیحلمان قسمت نمایند هر آینه همه

حلم

## سخن گفتن حیدر کرار با گروه کفار

حلیم و بردبار گردند و اگر نه آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده است
که کاری بشما نداشته باشم تا آنکه باد بر سم هر آینه همه شما را بقتل میرسانیدم ای
ابوجهل محمد صلی الله علیه و آله در این راه که بمعرفت آسمانها و زمین و کوهها و دریاها همه
از او رخصت طلبیدند که شما را هلاک گردانند و او قبول نکرد از برای آنکه هر که
در علم خدا گذشته است که مسلمان خواهد شد مسلمان شود و آنها که مسلمان نخواهند
شد از صلب ایشان گروهی بیرون آیند که مسلمان شوند اگر این نمیبود خدا همه
شما را هلاک میکرد بدرستیکه حقتعالی غنی و بی نیاز است از عبادت و طاعت
همه شما ولیکن میخواهد که حجت را بر شما تمام کند پس ابو البختری از این سخنان در غضب شد
و شمشیر خود بر آنحضرت حمله کرد ناگاه دید که کوهها رو باو آوردند که بر سر او بیفتند
و زمین شکافته شد که او را فرو برد و موجهای دریاها بسوی او آمدند که او را بدریا
برند و آسمان نزدیک شد که بر سر او بیفتد چون این احوال بر او ظاهر شد شمشیر از
دستش افتاد و مدهوش شد و او را برداشتند و بردند و ابوجهل ملعون گفت که
صفرائی بر او غالب شده سرش بگردیده و اینها در خیال او در آمده و چون امیر المؤمنین
بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید حضرت فرمود که یا علی چون
تو با ابوجهل سخن میگفتی حقتعالی صدای ترا بلند گردانید تا آنکه بملکوت سموات و زمین

جنات رسانید و خازنان جنان و حوریان حسان گفتند که کیست اینکه تعصب میکند
از برای محمد در هنگامی که قوم او از او دوری کردند و او را تکذیب نمودند پس حقتعالی
با ایشان خطاب کرد که این نایب محمد است که در فراش او خوابید و جان خود را فدای
او گردانید پس خازنان همه استغاثه کردند که پروردگارا ما را خازنان او گردان
و حوریان همه فریاد برآوردند که خداوندا ما را از زنان او گردان پس حقتعالی
در جواب ایشان فرمود که من شما را از برای محبان و دوستان و فرمان برداران
او آفریده‌ام و او شما را بر ایشان قسمت خواهد کرد بامر من آیا راضی شدید همه گفتند
بلی ای پروردگار ما و بسندهای معتبر منقولست که چون کفار قریش مطلع شدند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ایشان پنهان گردیده در طلب آنحضرت بهر
طرف جمعی را فرستادند و ابوجهل لعین امر کرد که ندا کنند در اطراف مکه که هر که
محمد را بیاورد یا آنکه او را بما نشان دهد که در کجاست صد شتر باو میدهیم پس ابوکرز
خزاعی را طلبیدند که کار او این بود که نقش قدم هر کسی را میشناخت و باو گفتند
که ای ابوکرز امروز است و امروز اگر کاری از برای ما کردی همیشه ممنون تو خواهیم
بود باید که بروی و پی پای محمد را پیدا کنی تا ما از پی آن برویم و معلوم کنیم که او
بکجا رفته است ابوکرز چون رفت و نقش قدمها را ملاحظه کرد گفت این نقش پای





محمد است و خواهر آن نقش پایست که در مقام ابراهیم است یعنی پای آنحضرت شبیه است
بپای ابراهیم خلیل علیهما السلام و یک نقش پای دیگر مینماید که با او رفیق بوده است
و آن دیگری میباید که ابوقحافه باشد یا پسر او و ایشان را از پی نقش قدمها برد تا آنکه
بدر غار رسانید چون بدر غار رسیدند دیدند که عنکبوت تار بر در غار تنیده است و
یکجفت کبوتر و بروایت دیگر کبک بر در غار آشیان و تخم گذاشته است چون
این را دیدند گفتند که تا اینجا آمده است و داخل این غار نشده است که اگر داخل غار میشد
میبایست که خانهٔ عنکبوت خراب شود و این تخمها بشکنند یا بآسمان رفته است
یا بزمین فرو رفته است و ملکی را حقتعالی فرستاد که بر در غار ایستاد و گفت
که در این غار کسی نیست در این درّه‌ها متفرق شوید و بروایت دیگر چون حضرت داخل
غار شد درختی را طلبید که آمد و بر در غار قرار گرفت و حقتعالی کبوتر و عنکبوت را
فرستاد که خانه ساختند و بروایت دیگر حضرت چون بآن غار رسید درش
بسیار تنگ بود که داخل نمیتوانستند شد بقدرت الهی در غار چندان گشاده شد
که با شتر داخل شدند و باز بحال خود برگشت و بامر الهی در ساعت درختی بر در
غار روئید و غزالی در کتاب احیای علوم و جماعتی از خاصه و عامه روایت
کرده‌اند که در آن شبی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در جای حضرت

## باب اول

رسول خدا صلی الله علیه وآله خوابید حقتعالی بجبرئیل ومیکائیل وحی کرد که من شما را با
یکدیگر برادر گردانیده ام وعمر یکی را زیاده از دیگری میگردانم کدام یک از شما
برادر خود را بر خود اختیار میکنید که عمر او دراز تر باشد پس هیچیک اختیار دیگری
نکردند پس حقتعالی بایشان وحی کرد که چرا مثل علی بن ابیطالب نبودید که من او را
با محمد برادر گردانیده ام وبجای او خوابیده است وجان خود را فدای او کرده است
پس بروید بزمین واو را از شر دشمنانش حراست نمائید پس هر دو نازل شدند
وجبرئیل نزد سر آنحضرت ومیکائیل نزد پای آنحضرت نشستند وجبرئیل میگفت بَه بَه
کی مثل تو میتواند بود ای پسر ابوطالب که خداوند عالمیان بتو بر ملائکهٔ آسمان
مباهات میکند پس حقتعالی در شان عالیشان آنحضرت این آیه را فرستاد
که وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ یعنی واز جمله مردمان کسیست
که میفروشد جان خود را از برای طلب خشنودی خدا واخطب خوارزمی که از جمله
محدثان عامه است روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
که در شبی که من بغار رفتم جبرئیل در صبح آنشب بر من نازل شد شادان وخندان
گفتم ای جبرئیل سبب شادی تو چیست گفت یا محمد چگونه شاد نباشم وحال آنکه
دیده ام روشن شد بآنکه حقتعالی برادر ووصی وامام امت تو علی بن ابیطالب را



## مباهات نمودن خداوند عالمیان بعبادت امیر مؤمنان

گرامی داشت ودر شب بعبادت او با ملائکه مباهات کرد وگفت ای ملائکه من نظر
کنید بسوی حجت من در زمین بعد از پیغمبر من که چگونه جان خود را فدای پیغمبر من کرده است
وبشکر این نعمت روی خود را بر خاک گذاشته است گواه میگیرم شما را ای ملائکه من
که او پیشوای خلق منست ومولای جمیع آفریدگان منست ودر کتاب بصائر الدرجات
وغیر آن مذکور است که حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق علیهما السلام
فرمودند که چون ابوبکر در میان آن غار اضطراب بسیار میکرد حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله از برای تسلی او فرمود که من الحال می بینم کشتی جعفر واصحاب او را که در دریا
حرکت میکند ومی بینم گروه انصار را که در مجالس خود نشسته اند وسخن میگویند ابوبکر
گفت اگر می بینی بمن نشان ده پس حضرت دست مبارک بر دیدهای آن بی بصیرت
کشید وچون نظر کرد ودید آنچه حضرت فرموده بود در خاطر خود گذرانید که الحال
تصدیق کردم که تو جادوگری وقطب راوندی ودیگران روایت کرده اند
که چون کفار قریش نزدیک غار رسیدند ابوبکر اضطراب را از حد گذرانید وخواست
که بیرون رود وبایشان ملحق شود چنانچه در باطن با ایشان بود پس یکی از قریش رو
بغار نشست که بول کند ابوبکر گفت که این مرد ما را دید حضرت فرمود که خدا نمیگذارد
که ما را ببیند واگر ما را دیده بود رو بما کشف عورت نمیکرد پس حضرت فرمود که

مترس خدا با ماست و ایشان بما ضرری نمیتوانند رسانید و چون باین سخنان جزع او
بهیچوجه تسکین نیافت و میخواست که بیرون رود حضرت پای اعجاز نمای خود را بجای
دیگر غار زد و از آنجا دید که درگاهی گشوده شد بجانب دریا و کشتی مهیا نزدیک در غار
ایستاده بود و حضرت فرمود که الحال ساکن شو اگر ایشان ازین درگاه داخل شوند
ما ازین درگاه بیرون میرویم و بکشتی سوار میشویم پس ناچار ساکت شد و در کتاب بصائر
الدرجات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که چون مشرکان بطلب
سید پیغمبران از هر سو روانه شدند حضرت امیر مؤمنان از بیم آنکه مبادا آسیبی بآنحضرت
رسانند بیرون آمد و بر کوه ثبیر بالا رفت و حضرت رسول بر کوه حرا بود حضرت او را
دید و گفت یا علی چیست ترا گفت پدر و مادرم فدای تو باد ترسیدم که مبادا آسیبی
بتو رسانند از پی تو آمدم حضرت فرمود که یا علی دست خود را بمن ده پس کوه ثبیر
بقدرت ملک قدیر و اعجاز بشیر نذیر حرکت کرد بجانب کوه حرا تا آنکه حضرت سید
اوصیا پا بر آن گذاشت و کوه ثبیر بجای خود برگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت
کرده که در شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت آنحضرت متوجه
غار شد و در آنشب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در فراش آنحضرت خوابید
و در شب چهارم ماه از غار متوجه مدینه گردید و قطب راوندی روایت کرده است



## معجزه باهره

چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمود بسوی مدینه در راه بخیمه ام معبد رسید
پس فرمود که آیا طعامی نزد تو هست که ما را ضیافت کنی گفت چیزی حاضر ندارم
حضرت بگوشه خیمه نظر کرد در آنجا گوسفندی دید که از لاغری و ناتوانی او را بصحرا
نبرده بودند فرمود که آیا رخصت میدهی که از این گوسفند شیری بدوشم گفت
شیر ندارد و اگر خواهی بدوش پس حضرت دست مبارک بر پشتش کشید در ساعت
باعجاز آنحضرت در نهایت فربهی شد پس بار دیگر دست مبارک بر پستانش کشید پستانش
آویخته شد و پر شیر شد و شیر از آن میریخت پس گفت ای ام معبد کاسه بیاور و آنقدر
دوشید که همه سیر شدند و چون ام معبد آن معجزه عظیمه را از آنحضرت مشاهده نموده گفت
که ای رو مبارک من فرزندی دارم که هفت سال دارد و مانند پاره گوشتیست
سخن نمیگوید و برپا نمی ایستد میخواهم از برای او دعائی بکنی و چون آن فرزند را حاضر
کرد حضرت دانه خرمائی بدهان مبارک گذاشت و خایید و در دهان او گذاشت
و باعجاز آنحضرت در حال برخاست و راه رفت و بسخن آمد پس هسته آن خرما را
در زمین فرو کرد در حال سبز شد و بلند گردید و درخت خرمائی شد و رطب از آن
آویخته شد و همیشه در تابستان و زمستان رطب میداد و بدست مبارک اشاره
باطراف صحرا کرد همه جانب سبز و پر گیاه شد و حضرت از آنجا روانه شد و آن درخت

همیشه رطب میداد تا آنکه آنحضرت از دنیا رحلت کرد و بعد از آن همیشه سبز بود اما میوه
نمیداد و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد دیگر سبز نشد و برگ نداد اما
درخت باقی بود و تر بود و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد خون از آن
درخت جاری شد و خشک گردید و چون شوهر آن زن از صحرا برگردید و آن
اوضاع غریب را مشاهده کرد از آن زن پرسید که سبب این تغییرات اوضاع
چیست آن زن گفت که مردی از قریش امروز بخیمه ما آمد و این اوضاع غریبه برکت
او حادث شد آن مرد گفت که اوست که اهل مدینه انتظار او را میکشند و اکنون
بر من ظاهر شد که راست گوست و اهل بیت خود را برداشت و بمدینه آمد و مسلمان
شد و قول حضرت صلی الله علیه و آله که اوست کسی که با رسول خدا عبادت خدا میکرد
در وقتی که هیچکس بغیر ایشان از مردان عبادت خدا نمیکرد در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
اول کسیکه بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد من بودم آنحضرت
در روز دوشنبه بنبوت مبعوث شد و من در روز سه شنبه با آنحضرت نماز کردم و تا
هفت سال من تنها با او نماز میکردم و بعد از آن چند نفر در اسلام داخل شدند و
بنماز حاضر میشدند و قول حضرت صلی الله علیه و آله که آن گروه مردمان تفضیل میدهند



علی را بر دیگران که تفضیل داده است او را خداوند عالمیان روایت کرده است شیخ
طوسی علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که یا علی در شبی که مرا
باسمان بردند ملائکه هر آسمانی مرا استقبال کردند و بشارتهای بسیار بمن دادند تا
آنکه ملاقات کردم با جبرئیل با گروه بسیاری از ملائکه و گفتند یا محمد لو اجتمع الناس
علی حب علی لما خلق الله النار یعنی اگر جمع میشدند مردم بر محبت و دوستی علی
خدا جهنم را نمی آفرید یا علی بدرستیکه حقتعالی ترا حاضر گردانید در هفت موطن تا
انس یافتم بتو اول در شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد کجاست
برادر تو علی گفتم او را در زمین گذاشتم گفت دعا کن تا خدا او را بیاورد از برای
تو پس چون دعا کردم مثال ترا با خود دیدم ناگاه ملائکه را دیدم که صفها کشیده
بودند گفتم ای جبرئیل اینها کیستند گفت اینها گروهی چنداند که حق تعالی با ایشان مباهات
خواهد کرد بتو در روز قیامت پس نزدیک ایشان رفتم و با ایشان سخن گفتم از
احوال گذشته و آینده تا روز قیامت دوم در مرتبه دویم که مرا بعرش بردند
جبرئیل گفت که یا محمد برادر تو علی کجاست گفتم او را در زمین گذاشتم گفت خدا را
بخوان تا او را نزد تو بیاورد چون دعا کردم ترا نزد خود دیدم و پردهای هفت

آسمان از پیش دیدهٔ من برخاسته شد تا آنکه دیدم ساکنان جمیع ملکوت سموات را
و هر ملکی که در هر جای آسمان مشاهده کردم همه را نیز تو مشاهده کردی سیم قتی
که حقتعالی مرا بر جنیان مبعوث گردانید جبرئیل گفت برادر تو علی کجاست گفتم او را
بجای خود گذاشتم گفت خدا را بخوان تا او را نزد تو آورد چون دعا کردم تو
نزد من حاضر شدی پس آنچه من با ایشان گفتم و آنچه ایشان بمن گفتند همه را
تو شنیدی و حفظ کردی چهارم حقتعالی مرا مخصوص گردانید بلیلة القدر و ترا
با من در آن شریک گردانید پنجم چون من در ملأ اعلی مناجات کردم مثال تو
با من بود پس از برای تو از حقتعالی همه کرامتها را سؤال کردم و همه را بتو عطا
فرمود بغیر از پیغمبری که گفت بعد از تو پیغمبری نخواهد بود ششم چون در بیت المعمور
طواف کردم مثال تو با من بود و چون پیغمبران در عقب من نماز کردند مثال تو در عقب
من بود هفتم در هنگام رجعت که گروه کافران را هلاک خواهم کرد تو با من خواهی بود
یا علی حقتعالی مرا بر جمیع مردان عالمیان فضیلت داد و ترا بعد از من بر ایشان
فضیلت داد پس فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان زیادتی داد پس حسن و حسین و
امامان از ذریت حسین را بعد از من و تو بر جمیع مردان عالمیان فضیلت داد یا علی نام
ترا با نام خود مقرون یافتم در چند موطن و باعث انس من گردید اول در شب معراج





چون به بیت المقدس رسیدم بر صخرهٔ بیت المقدس نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایّدته بوزیره و نصرته به یعنی نیست خدائی مگر الله تعالی و محمد رسول اوست تقویت
کردم محمد را بوزیر او و یاری کردم او را باو گفتم یا جبرئیل کیست وزیر من گفت علی
ابن ابیطالب دویم چون بسدرة المنتهی رسیدم در آنجا نوشته دیدم که لا اله الا انا
انا وحدی و محمد صفوتی من خلقی ایّدته بوزیره و نصرته به گفتم یا جبرئیل وزیر من کیست
گفت علی ابن ابیطالب سیم چون از سدرة المنتهی گذشتم و بعرش پروردگار
عالمیان رسیدم در قائمه از قائمهای عرش نوشته بود که لا اله الا الله انا الله وحدی
محمد حبیبی و صفوتی من خلقی ایّدته بوزیره و اخیه و نصرته به و سید ابن طاوس علیه الرحمه
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که شبی در حجر اسمعیل خوابیده بودم ناگاه جبرئیل نزد من آمد
و مرا از روی لطف حرکت داد و گفت یا محمد برخیز و سوار شو که ترا پروردگار تو
نزد خود طلبیده است و چهارپائی آورده بود از استر کوچکتر و از درازگوش
بزرگتر و گامش بقدر بینائی او بود و دو بال داشت از جواهر و نامش براق بود
پس بر آن سوار شدم و چون بعقبه رسیدم مردی را دیدم که ایستاده بود و موهای
سرش بر دوشهایش افتاده بود و چون بسوی من نظر کرد گفت السلام علیک

یا اوّل السّلام علیک یا آخر السّلام علیک یا حاشر جبرئیل گفت که جواب سلامش بگو
گفتم وعلیک السّلام ورحمة الله وبرکاته وچون بمیان عقبه رسیدم مرد سفید روی
پیچیده موئی را دیدم چون نظرش بمن افتاد سلام کرد مانند سلام آن مرد اول
و بر خصت جبرئیل من جواب گفتم پس آمد و سه بار گفت نگاه دار حرمت وصی خود
علی ابن ابیطالب ع را که مقرب پروردگار تست و چون به بیت المقدس رسیدم
در آنجا مردی را دیدم از همه کس خوش روتر و سفیدتر و خوش قامت تر پس بهمان
روش بمن سلام کرد و من بامر جبرئیل جواب سلام او گفتم پس سه مرتبه گفت
یا محمد نگاه دار حرمت وصی خود علی ابن ابیطالب ع را که مقرب پروردگار تست و
امین تست بر حوض کوثر و صاحب شفاعت بهشتست پس از براق فرود آمدم
و جبرئیل دست مرا گرفت و داخل مسجد بیت المقدس گردانید و مسجد پر بود از گروهی
که من ایشانرا میشناختم و مرا از صفها گذرانید ناگاه ندائی از بالای سر خود شنیدم
که پیش بایست یا محمد پس جبرئیل مرا پیش داشت و با ایشان نماز کردم پس از آنجا نردبانی
از مروارید بسوی آسمان اول گذاشته شد و جبرئیل دست مرا گرفت و بسوی آسمان
اول بالا برد چون بنزدیک آسمان رسیدم آسمانرا مملو دیدم از پاسبانان
و شهابها و چون جبرئیل در آسمان اول را کوبید ملائکه گفتند کیست گفت منم جبرئیل گفتند







که همراه تو کیست گفت محمد است گفتند مبعوث گردیده است گفت بلی پس در را گشودند و
گفتند مرحبا ای برادر بزرگوار و ای خلیفه پروردگار و ای برگزیده خداوند جبار تو ختم
پیغمبران و بعد از تو پیغمبری نخواهد بود پس از آنجا نردبانی از یاقوت که آنرا بزبرجد
مزین کرده بودند گذاشته شد و من بر آن نردبان بالا رفتم تا باسمان دویم رسیدم
و چون جبرئیل در زد ملائکه سؤال کردند بنحویکه در آسمان اول گذشت و چون در را گشودند
مرا مرحبا گفتند و بشارتها دادند پس از آنجا نردبانی از نور گذاشته شد که انواع نورها
بآن نردبان احاطه کرده بود و جبرئیل بمن گفت که یا محمد ثابت قدم باش خدا ترا
هدایت کند و همچنین از آسمان بآسمان بالا میرفتم تا باسمان هفتم رسیدم ناگاه
صدائی عظیم شنیدم گفتم یا جبرئیل این چه صداست گفت یا محمد این درخت طوبیست
که از اشتیاق تو این صدا میکند پس مرا دهشتی عظیم عارض شد و جبرئیل گفت
یا محمد نزدیک رو بسوی پروردگار خود که بمکانی رسیده که هیچ مخلوقی باین مکان
نرسیده است و اگر از برکت کرامت تو نبود من نیز باین مکان نمیتوانستم رسید
و انوار جلال بالهای مرا میسوخت پس من بقدم توفیق ربانی ساحتهای عزت
و جلال سبحانی را طی کردم و هفتاد حجاب از برای من گشوده شد پس ندائی
از جانب حقتعالی بمن رسید که یا محمد چون ندای حق را شنیدم بسجده افتادم و گفتم

## باب اول

لبیک رب العزة لبیک پس ندا رسید که یا محمد سر بردار و آنچه خواهی سوال کن تا بو عطا
کنم و هر شفاعت که خواهی بکن تا شفاعت ترا روا کنم بدرستیکه توئی حبیب من و برگزیده
من و رسول من بسوی خلق من و امین من درمیان بندگان من چون نزد من آمدی کی را
جانشین خود گردانیدی درمیان قوم خود گفتم آنکسی را که تو از من بهتر میشناسی برادر
من و پسر عم من و یاور من و وزیر من و صندوق علم من و وفا کننده بوعدهای
من پس حقتعالی ندا فرمود که بعزت و جلال و جود و بزرگواری و قدرت من بر خلق من
قسم یاد میکنم که قبول نمیکنم ایمان بخود را و نه ایمان به پیغمبری ترا اگر با اعتقاد بامامت و
ولایت او یا محمد میخواهی که او را در ملکوت آسمان ببینی گفتم بلی پروردگارا چگونه او را
در انجا ببینم و حال آنکه او را در زمین گذاشتم پس ندا رسید که یا محمد سر بالا کن چون
نظر کردم علی را با ملائکه مقربین در ملاء اعلی دیدم و از مشاهده او شاد و خندان گردیدم
و گفتم پروردگارا اکنون دیده ام روشن شد پس حقتعالی ندا فرمود که یا محمد گفتم لبیک
ذا العزة لبیک فرمود که عهد میکنم بسوی تو ای محمد در باب علی عهدی پس بشنو آن
عهد را گفتم آن عهد کدام است فرمود که علی علم و نشانه راه هدایت و امام ابرار است
و کشنده فجار است و پیشوای طاعت کنندگان منست و کلمه ایست که او را لازم
پرهیزگاران گردانیده ام و علم و فهم خود را باو میراث داده ام پس هر که او را دوست

## احادیث معراج در باب خلافت علی

دارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است پس بشارت
ده او را باین بشارتها یا محمد پس جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد پیشتر برو چون پیشتر رفتم
بنهری رسیدم که درکنار آن نهر قبها از یاقوت و مروارید بود و آب آن نهر از نقره
سفیدتر و از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوتر بود پس دست زدم و کفی از طینت آن
نهر برداشتم از مشک خوشبوتر بود پس جبرئیل نزد من آمد از او پرسیدم که این چه
نهر است گفت این نهر کوثر است که حق تعالی بتو عطا کرده فرموده است که انا اعطیناک
الکوثر در روایت معتبری مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که حق تعالی نهری در آسمان بمن عطا کرده است که از زیر عرش جاری میشود و در کنار
آن نهر هزار هزار قصر است که خشتی از آنها از طلا و خشتی از نقره است و گیاه آن از
زعفران است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت است و زمینش از مشک سفید است
و آن نهر کوثر است که حق تعالی بمن و امت من عطا کرده است چنانکه فرموده است
انا اعطیناک الکوثر پس نظر کردم مردانی چند دیدم که ایشان را بجهنم میاندازند از
جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند گفت اینها سنیان و جبریان و خارجیان و بنی امیه اند
و آنهائی اند که عداوت و دشمنی امامان از فرزندان تو دارند این پنج کس را از اسلام
بهره نیست پس جبرئیل بمن گفت که آیا راضی شدی یا محمد از پروردگار خود با آنچه عطا

فرمود تو گفتم شکر میکنم پروردگار خود را و شکر او بجا میآورم ابراهیم را خلیل خود گردانید
و موسی را کلیم خود ساخت و سلیمان را ملک و پادشاهی عظیم بخشید و با من سخن گفت
و مرا حبیب خود گردانید و عطا فرمود مرا در باب علی امری بزرگ ای جبرئیل بگو که کی بود
آنکه در اول عقبه دیدم و بر من سلام کرد جبرئیل گفت او برادر تو موسی بن عمران بود
و ترا گفت السلام علیک یا اول زیرا که تو پیش از همه بشر بشارت دهنده و پیغمبر بودی
پس گفت السلام علیک یا آخر زیرا که تو آخر همه پیغمبران مبعوث گردیدی پس گفت
السلام علیک یا حاشر زیرا که حشر همه امتها نزد تو خواهد شد پس گفتم که آنکه در میان
عقبه دیدم کی بود گفت او برادر تو عیسی بن مریم بود که ترا وصیت کرد در باب
برادر تو علی بن ابیطالب گفتم کی بود آنکه در بیت المقدس دیدم گفت او پدر تو
آدم بود که ترا وصیت کرد در باب پسر خود علی بن ابیطالب و خبر داد ترا که او
پادشاه مؤمنانست و سید و سرور مسلمانانست و امام و پیشوای شیعیان است
گفتم آنها چه جماعت بودند که در بیت المقدس صف کشیده بودند و من پیشنمازی
ایشان کردم گفت ایشان پیغمبران و ملائکه بودند که خداوند عالمیان برای کرامت
و نوازش تو ایشان را حاضر گردانیده بود که در عقب تو نماز کنند و چون آنحضرت
در آنشب بزمین آمد و صبح طالع شد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلبید





و گفت بشارت میدهم ترا یا علی که برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم همه سفارش
ترا بمن کردند و ترا سلام رسانیدند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریان شد
و گفت حمد میکنم خداوند را که مرا نزد پیغمبران خود معروف گردانید پس حضرت فرمود
که یا علی بشارت دیگر میدهم ترا که نظر کردم بدیدهٔ خود بسوی عرش پروردگار خود و مثال ترا
در آنجا دیدم و پروردگار من در باب تو عهدها از من گرفت یا علی ساکنان ملاء اعلی
همه دعا میکنند از برای تو و برگزیدگان عالم همه استدعا مینمایند از پروردگار خود
که رخصت یابند که نظر کنند بسوی تو و تو شفاعت خواهی کرد در روز قیامت در
وقتی که امتها را در کنار جهنم باز داشته باشند و در حدیث طولانی از حضرت امام
حسن علیه السلام منقولست که گروهی از یهود بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سؤال کرد و همه را حضرت جواب فرمود
و او بعد از شنیدن جوابها مسلمان شد و نامهٔ سفیدی بیرون آورد که جمیع جوابهائی
که حضرت فرموده بود در آن نامه مکتوب بود پس گفت یا رسول الله بحق آن خداوندی
که ترا بحق فرستاده است نوشته ام این سؤالها و جوابها را از الواحی که حق تعالی
از برای حضرت موسی علیه السلام فرستاده بود و در توریة این قدر فضل ترا خواندم
که در توریة شک کردم و چهل سالست که نام ترا از توریة محو میکنم و هر چند محو کردم

بار نوشته دیدم و در توریة خوانده بودم که این مسایل را بغیر از تو کسی جواب نخواهد گفت
و در توریة نوشته است که در ساعتی که تو از این مسایل جواب خواهی گفت جبرئیل
در جانب راست تو و میکائیل در جانب چپ تو و وصی تو در پیش روی تو خواهد بود
حضرت فرمود که راست گفتی اینک جبرئیل و میکائیل در جانب راست و چپ منند
و وصی من علی ابن ابیطالب در پیش روی منست و از ابوذر غفاری رضی الله عنه
منقولست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل
علیهما السلام که من از تو بهترم زیرا که منم سرکرده هشت ملک که حامل عرشند و منم
که در صور خواهم دمید و منم نزدیکترین ملائکه بمحل صدور وحی الهی جبرئیل گفت که من بهترم
زیرا که من امین خدایم بر وحی او و رسول اویم بسوی پیغمبران او و مرسلان او و منم صاحب
خسفها و قذفها و خدا هیچ امتی را عذاب نکرد مگر بر دست من و مخاصمه خود را
بجناب اقدس الهی عرض کردند پس وحی نمود بسوی ایشان که ساکت شوید بعزت
و جلال خود سوگند میخورم که خلق کرده ام خلقی را که بهتر از شما است گفتند آیا از ما بهتری
خلق شده است و حال آنکه ما را از نور خود خلق کرده فرمود که بلی پس حکم فرمود
که حجابهای قدرت گشوده شدند ناگاه دیدند که در ساق راست عرش نوشته است
که لا اله الا الله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین خلق خدایند پس جبرئیل پروردگار را گفت



از تو سوال میکنیم بحق ایشان که مرا خادم ایشان گردانی حق تعالی فرمود که کردم پس
حضرت فرمود که جبرئیل از ما اهل بیت است و شیخ طوسی بسند معتبر از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مرا
پنج فضیلت عطا فرمود و علی را پنج فضیلت مرا کلمات جامعه داد و علی را علوم
جامعه و مرا پیغمبر گردانید و علی را وصی من گردانید و بمن کوثر بخشید و بعلی سلسبیل را
بخشید و بمن وحی عطا کرد و بعلی الهام عطا نمود و مرا باسمان برد و از برای علی
درهای آسمان و حجابها را گشود که بسوی من نظر میکرد پس حضرت گریست من گفتم
پدر و مادرم فدای تو باد چرا میگریی گفت یا ابن عباس اول سخنی که حق تعالی
با من گفت این بود که فرمود که یا محمد نظر کن بسوی زمین چون نظر کردم دیدم که
حجابها شکافته شده و درهای آسمان گشاده شده و علی را دیدم که سر بسوی
آسمان بلند کرده و بسوی من نظر میکند پس علی با من سخن گفت و من با علی
سخن گفتم و پروردگار من با من سخن گفت گفتم یا رسول الله چه سخن با تو گفت
که حق تعالی فرمود که ای محمد گردانیدم من علی را وصی تو و وزیر تو و خلیفه تو بعد از تو پس
او را اعلام کن که اینک سخن ترا میشنود پس من در همانجا آنچه فرموده بود بعلی گفتم و علی
مرا جواب گفت که قبول کردم و اطاعت نمودم پس حقتعالی امر کرد ملائکه را که بر علی

## باب اول

سلام کنند و همه بر او سلام کردند و علی جواب سلام ایشان گفت و ملائکه را دیدم که شادی میکردند بجواب سلام او و هیچ گروهی از ملائکه آسمان نگذشتم مگر آنکه مرا تهنیت و مبارکباد گفتند از برای خلافت علی و با من گفتند که یا محمد بآنخدائی که ترا براستی پیغمبری فرستاده است قسم یاد میکنیم که مسرت و شادی بر جمیع ملائکه داخل شد بآنکه حق تعالی علی را خلیفه تو گردانید و دیدم که حاملان عرش الهی سرها را زیر آورده بودند بجانب زمین گفتم ای جبرئیل چرا حاملان عرش اعلی سر از مناظر رفعت و اصطفا بیرون کرده بسوی زمین نظر میکنند جبرئیل گفت یا محمد هیچ ملکی از ملائکه نماند که بسوی علی نظر نکرد در اینوقت از روی فرح و شادی مگر حاملان عرش که ایشان الحال از جانب خداوند ذوالجلال مرخص شدند که بسوی آنحضرت نظر کنند و چون بزمین آمدم آنچه دیده بودم علی مرا خبر میداد پس دانستم که بهر مکان که رفته بودم از برای علی نیز حجب را گشوده بودند که او نیز دیده بود و روایت کرده شیخ طوسی علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که روزی مردی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از آنحضرت پرسید که چه معنی دارد این آیه که وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرموده است که از پیغمبران گذشته سوال نماید حضرت فرمود که چون حقتعالی پیغمبر خود را در شب





معراج از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی برد و مراد بمسجد اقصی بیت المعمور آسمان است و جبرئیل آنحضرت را به بیت المعمور رسانید و آنحضرت را نزد چشمه برد و گفت یا محمد از این چشمه وضو بساز پس جبرئیل اذان و اقامه گفت و حضرت را پیش داشت و گفت نماز کن و قرائت را بلند بخوان که در عقب تو گروهی از ملائکه و انبیا نماز میکنند که عدد ایشانرا بغیر از حق تعالی کسی نمیداند و در صف اول حضرت آدم و نوح و هود و ابراهیم و موسی و عیسی و هر پیغمبری که حقتعالی بخلق فرستاده بود از زمان آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین ایستاده بودند پس حضرت پیش ایستاد و همه بآنحضرت اقتدا کردند و چون از نماز فارغ شد حقتعالی باو وحی کرد که یا محمد سوال کن از پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده‌ام که آیا بغیر از خداوند یگانه خداوندی می‌پرستیده‌اند پس حضرت رو بایشان گردانید و پرسید که بچه چیز شهادت میدهید گفتند شهادت میدهیم بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهیم که تو رسول خدائی و شهادت میدهیم که امیرالمؤمنین علی وصی و خلیفه تست و شهادت میدهیم که تو بهترین انبیائی و علی بهترین اوصیاست و حق تعالی این عهد و پیمانرا از برای تو و علی از همه ما گرفته و بسند معتبر دیگر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج جبرئیل

مرا نزد درختی برد که مثل آن درختی در عظمت و بهجت ندیده بودم و بر هر شاخ آن و
بر هر برگ آن و بر هر میوهٔ آن ملکی بود و نوری از انوار حق تعالی آن درخت را احاطه
کرده بود پس جبرئیل گفت که این سدرة المنتهی است که پیغمبران پیش از تو از این مکان
تجاوز نتوانستند کرد و حق تعالی بمشیت خود ترا از این مکان خواهد گذرانید تا آنکه بنماید
بتو آیات عظیمهٔ بزرگواری و جلالت خود را پس مطمئن باش بتأیید الهی و ثابت قدم
باش تا کامل گرداند از برای تو کرامتهای خدا و بری بجوار قرب حقتعالی حضرت فرمود
که پس بتأیید ربانی بالا رفتم تا آنکه بزیر عرش الهی رسیدم و از آنجا پرده سبزی از برای
من آویختند که وصف آن در نور و ضیا و حسن و بها نمیتوانم کرد پس من در آن پرده
در آویختم و آن پرده مرا بالا کشید تا پرده دار خلوتخانهٔ قدس گردیدم و در حرم سرای
عزت ببال رفعت پرواز کردم تا آنکه بمرتبه رسیدم که صداهای ملائکه را نمی‌شنیدم
و از خود تهی گردیدم و جمیع ترسها و بیمها از دلم بیرون رفت و یاد غیر خدا از دلم محو
شد و نفسم بقرب حق تعالی ساکن گردید و سرورها و شادیها در دل خود یافتم و
چنان خیال غیر خدا از دلم بیرون رفته بود که گمان کردم که همه خلایق مرده‌اند پس زمانی
حق تعالی مرا مهلت داد تا بخود آمدم و از حیرت و دهشت رهائی یافتم و بتوفیق
حق چشم سر را بستم و دیدهٔ دل را گشودم و بدیدهٔ دل ملکوت آسمان و زمین را میدیدم



چنانچه حق تعالی فرموده است که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ
و بدیدهٔ دل بقدرت نورانی از انوار جلال حق مشاهده میکردم از نوری که هیچ دیده
را تاب دیدن آن نیست و هیچ عقلی را یارای فهمیدن آن نیست پس پروردگار
من مرا ندا کرد که یا محمد من گفتم لبیک ربی و سیدی و الهی لبیک پس فرمود که
آیا دانستی قدر خود را نزد من و منزلت و بزرگواری خود را در درگاه من گفتم بلی
ای سید من گفت یا محمد آیا شناختی مکان خود را و منزلت اوصیای خود را
نزد من گفتم بلی ای سید من گفت میدانی یا محمد که اهل ملأ اعلی در چه چیز سخن میگویند
گفتم پروردگارا تو بهتر میدانی و توئی علام الغیوب گفت سخن میگویند در درجات
و حسنات آیا میدانی که درجات و حسنات چیست گفتم تو بهتر میدانی ای سید من
فرمود که درجات و حسنات کامل ساختن وضوست در سرماها و بپای خود سعی کردن
بنمازهای جمعات با تو و با امامان از فرزندان تو و انتظار نماز کشیدن بعد از نماز
و افشای سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شبها نماز کردن در وقتی که
مردم در خواب باشند پس مرا نوازشها نمود و تتمهٔ عطاها فرمود پس گفت از تو
سؤال میکنم از امری که خود بهتر میدانم بگو یا محمد که کی را خلیفه و جانشین خود کردی
در زمین گفتم که خلیفه خود کردم بهترین اهل زمین را از برای ایشان برادرم و پسر عمم را

## باب اول

ویاری کننده دین ای پروردگار من حقتعالی فرمود که راست گفتی یا محمد من ترا برگزیدم به پیغمبری و مبعوث گردانیدم برسالت و امتحان کردم علی را برسانیدن رسالتهای تو بسوی امت تو و او را حجت خود گردانیدم در زمین بعد از تو و اوست نور دوستان من و ولی فرمان برداران من و جفت او گردانیدم فاطمه را و او وصی تو است و وارث علم تو و غسل دهنده تو و یاری کننده دین تو و کشته خواهد شد بر سنت من و سنت تو خواهد کشت او را شقی این امت پس پروردگار من مرا بامری چند مامور گردانید که رخصت نفرمود که آنها را باصحاب خود بگویم پس آن پرده عزت مرا بزیر آورد تا آنکه بجبرئیل رسیدم و چون بزیر سدرة المنتهی رسیدم مرا داخل بهشت گردانید و مساکن خود را و مساکن علی را مشاهده کردم و جبرئیل با من سخن میگفت که ناگاه نوری از انوار خداوند جبار از برای من جلوه کرد در مانند ته سوزن پس نظر کردم در مثل نوری که در عرش دیدم پس ندای حق را شنیدم که یا محمد گفتم لبیک ربی و سیدی و الهی پس ندا کرد که سبقت گرفته است رحمت من بر غضب من از برای تو و ذریه تو توئی مقرب من از میان خلق من و توئی امین من و حبیب من و رسول من بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اگر ملاقات نمایند مرا جمیع خلق من و شک داشته باشند در پیغمبری تو یا دشمنی کرده باشند با برگزیدهای من از فرزندان تو هر آینه ایشان را داخل



جهنم میکنم و هیچ پروا نمیکنم یا محمد علی امیر مؤمنانست و سید مسلمانانست و قاید سفیدرویانست بسوی بهشت و پدر دو سید جوانان بهشتست که بظلم و ستم شهید خواهند شد پس مرا ترغیب نمود بنماز و سایر چیزها که میخواست و بسند معتبر دیگر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان بردند بهیچ آسمانی نگذشتم مگر که ملائکه از من سؤال کردند از حال علی ابن ابیطالب ع و گفتند که یا محمد چون بدنیا برگردی علی و شیعیان او را از ما سلام برسان و چون باسمان هفتم رسیدم و از آنجا گذشتم و جمیع ملائکه آسمانها و ملائکه مقربین و جبرئیل از من جدا شدند من تنها بتوفیق حقتعالی رفتم تا آنکه بحجابهای پروردگار خود رسیدم و داخل سراپردهای عزت گردیدم و از حجابی بحجاب دیگر میرفتم از حجاب عزت و حجاب قدرت و حجاب بها و حجاب کرامت و حجاب کبریا و حجاب عظمت و حجاب نور و حجاب وقار و حجاب کمال تا آنکه هفتاد هزار حجاب را بقدم قدرت ربانی طی کردم و ببال اقبال در حریم قدس پرواز کردم تا بحجاب الجلال رسیدم و در آن خلوتخانه خاص بقدم عبودیت و اختصاص ایستادم و با پروردگار خود مناجات کردم و آنچه خواست بمن وحی نمود و هرچه از برای خود و علی سؤال کردم همه را بمن عطا فرمود و مرا در حق شیعیان و دوستان علی وعده شفاعت

نمود پس خداوند جلیل مرا ندا کرد که ای محمد کی را دوست میداری از خلق من گفتم ای پروردگار
من او را دوست میدارم که تو او را دوست میداری پس خدا فرمود که علی را دوست دار
که من او را دوست میدارم و دوست میدارم هر که او را دوست میدارد و دوست
میدارم هر که دوستان او را دوست میدارد پس بسجده افتادم و تسبیح و تنزیه کردم
پروردگار خود را و شکر او نمودم پس خدا فرمود که ای محمد علی ولی منست و برگزیده
از خلق من بعد از تو من او را اختیار کردم که برادر و وصی و وزیر و برگزیده و جانشین
تو باشد و یاور تو باشد بر دشمنان من یا محمد بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر
جباری که با علی دشمنی کند البته او را در هم شکنم و هر دشمنی از دشمنان من که با علی مقاتله
کند البته او را بکر برانم و هلاک گردانم یا محمد من بر دلهای بندگان خود مطلع گردیدم
و علی را خیر خواه ترین خلق یافتم برای تو و مطیع ترین ایشان یافتم نظر بتو پس او را اختیار کردم
برادر و وصی و خلیفه خود و با او تزویج نما دختر خود را بدرستی که عطا خواهم کرد با ایشان
دو پسر طیب طاهر پاکیزه پرهیزکار نیکوکردار بذات اقدس خود قسم میخورم و بر خود واجب
گردانیده ام که هر که از خلق من دوست دارد علی را و زوجه او فاطمه را و امامان از فرزندان
ایشانرا البته علم او را بلند گردانم بسوی قائمه عرش خود و بهشت خود و در آورم او را
بمیان ساحت کرامت خود و آب دهم او را از حظیره قدس خود و هر که با ایشان دشمن





باشد یا از طریق ولایت ایشان عدول نماید البته محبت خود را از او سلب نمایم و او را از
ساحت قرب خود دور گردانم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف گردانم ای محمد
بدرستیکه توئی رسول من بسوی جمیع خلق من و علیست ولی من و امیر مؤمنان و بر این اعتقاد
گرفته ام پیمان ملائکه و پیغمبران و جمیع خلق خود را در وقتی که ایشان ارواح بودند پیش از
آنکه خلقی را در آسمان و زمین بیافرینم برای محبتی که بتو دارم و بعلی و بفرزندان شما و بدوستان
شما که شیعیان شمایند و شیعیان شما را از طینت شما آفریده ام پس گفتم که ای آدم من و
سید من چنان کن که امت من همه بر اعتقاد با مامت او متفق گردند فرمود که یا محمد او
ممتحن است و دیگران باو ممتحنند و باو امتحان میکنم جمیع بندگان خود را در آسمان و زمین
تا آنکه کامل گردانم ثواب آنها را که اطاعت من نمایند در حق شما و فرو فرستم عذاب و لعنت
خود را بر هر که مخالفت و عصیان من نماید در حق شما و بشما جدا میکنم خبیث را از طیب ای محمد
بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی آدم را خلق نمیکردم و اگر علی نبود بهشت را
نمیآفریدم زیرا که بشما جزا میدهم بندگان خود را در روز جزا بثواب و عقاب و بعلی و
امامان از فرزندان او انتقام میکشم از دشمنان خود در دار دنیا پس باز گشت
همه بسوی منست در روز جزا پس ترا و علی را حاکم میگردانم در بهشت و دوزخ خود
پس داخل بهشت نمیگردد دشمن شما و داخل جهنم نمیشود دوست شما و قسم بذات اقدس خود

خورده‌ام که چنین کنم پس برگشتم و از هر حجابی از حجابهای پروردگار خود که بیرون می‌آمدم
ندائی شنیدم که یا محمد دوست دار علی را یا محمد گرامی دار علی را یا محمد مقدم دار علی
را یا محمد خلیفه گردان علی را یا محمد وصی گردان علی را یا محمد برادر خود گردان علی را
یا محمد دوست دار هر که را که دوست دارد علی را یا محمد ترا وصیت میکنم در حق
علی و شیعیان علی وصیت خیر و چون بملائکه رسیدم مرا در آسمانها تهنیت و مبارکباد
میگفتند و میگفتند که گوارا باد ترا یا رسول الله کرامت و نوازش حقتعالی از برای
تو و از برای علی و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون داخل بهشت شدم درختی دیدم
که بار آن درخت حلّها و زیورها بود و در میان آن حوریان بودند و در زیر آن اسبان
ابلق بودند و در بالای آن رضا و خشنودی حقتعالی بود گفتم ای جبرئیل این درخت
از برای کیست گفت از برای پسر عم تو امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است چون
حق تعالی امر فرماید که مردم را داخل بهشت کنند شیعیان علی را نزد این درخت میآورند
و از این حلّها و حلقها و زیورها بایشان میپوشانند و باین اسبان ابلق سوار میکنند
و منادی ندا میکند که اینها شیعیان علی اند که در دنیا بر آزارها و مشقتهای دنیا
صبر کرده اند و امروز باین عطاها بهره مند گردیده اند و بسند دیگر از حضرت رسول خدا



صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمود که چون مرا به آسمان بردند
بقصری رسیدم که پردانهای آن قصر از طلا درخشنده‌تر بود پس حقتعالی وحی کرد
بسوی من که این قصر از علیست و عیاشی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که شبی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابطح بود ناگاه
جبرئیل نازل شد و براق را از برای آنحضرت از آسمان نازل ساخت و بر آن براق
هزار تحفه از نور بسته بودند و چون براق را نزدیک آورد که آنحضرت سوار شود براق
امتناع نمود پس جبرئیل طپانچه بر او زد که عرق از او فرو ریخت و گفت که ساکن شو
که محمد است پس براق پرواز کرد بسوی آسمان و چون به آسمان اول رسیدند
از صدای بال براق و غلبه انوار آن زینت سبع طباق ملائکه از درهای آسمان
پرواز کردند و باطراف آسمان گریختند پس جبرئیل گفت الله اکبر الله اکبر پس ملائکه
گفتند بنده مخلوق خداست و نزد جبرئیل آمدند و از او پرسیدند که این بنده کیست
گفت محمد است پس ملائکه بر او سلام کردند و براق بسوی آسمان دویم پرواز کرد
و باز ملائکه پرواز کردند و گریختند پس جبرئیل گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله پس ملائکه گفتند بنده مخلوق خداست و نزد جبرئیل آمدند و احوال
آنحضرت را پرسیدند و چون آنحضرت را شناختند بر او سلام کردند و همچنین بهر آسمانی

که میرسید جبرئیل یک فصل اذان را میگفت و چون باسمان ششم رسید اذان را تمام
کرد و در آنجا حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشنمازی ملائکه و انبیا کرد پس
آنحضرت را بمکانی برد و گفت بالا رو که من زیاده از این بالا نمیتوانم آمد پس
حق تعالی آنحضرت را در فضای بی انتهای قرب خود بالا برد آنچه خواست و درهای
علم و معرفت و فیض براو گشود آنچه خواست پس باو خطاب نمود که یا محمد کی را
از برای امت خود قرار داده بعد از خود گفت خدا بهتر میداند حقتعالی فرمود که
علی امیر مومنانست و علی بن ابراهیم علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت رسول خدا صلعم
روایت کرده است که فرمود که چون من داخل بهشت شدم درخت طوبی را دیدم
که اصلش در خانه علی بود و هیچ قصری و منزلی در بهشت نبود مگر که شاخی از آن درخت
در آن بود و در بالای آن درخت سبدها بود که در آن سبدها حلهها و خلعتها بود
از سندس و استبرق بهشت از برای هر مومنی هزار هزار سبد بود که در هر سبدی هزار
حله بود برنگهای مختلف که هیچ حله بحله دیگر شباهت نداشت و اینها جامههای
اهل بهشتست و سایه آن درخت که ظل ممدود عبارت از آنست چندان کشیده
بود که اگر سواره صد سال در سایه آن درخت اسب میتاخت از سایه آن
بدر نمیتوانست رفت و در پائین آن درخت طعامها و میوهها بود که در قصرها



و منازل اهل بهشت است آنچه بود و در هر شاخی صد هزار رنگ بود از میوهها از آنچه شبیه
آنها را دیده اید و از آنچه شبیه آنها را ندیده اید و از آنچه مانند آنرا شنیده اید و از آنچه
نشنیده اید و هرچه از آن میوهها میچینند بار بجای آن دیگری میروید چنانچه حق تعالی
فرموده است که لا مقطوعة و لا ممنوعة و در زیر آن درخت نهریست که از آن نهرهای
چهار گونه منشعب میشود نهرهای آب صاف و نهرهای شیر و نهرهای شراب و نهرهای
عسل مصفی در روایتی مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که در بهشت درختی دیدم که اگر مرغی را در اصلش رها میکردند هفتصد سال بر گرد آن
نمیتوانست گردید و هیچ خانه در بهشت نبود مگر که شاخی از آن درخت در آنخانه بود
از جبرئیل پرسیدم که این چه درختست گفت این درخت طوبی است که حق تعالی
فرموده است که طوبی لهم و حسن مآب در حدیثی مذکور است که حضرت عیسی از حقتعالی
پرسید که طوبی چیست حق تعالی بآن وحی نمود که آن درختیست که من بدست قدرت
خود کشته ام و بر همه بهشتها سایه افکنده است اصلش از رضوانست و آبش از چشمه
تسنیم است و آب آن چشمه بسردی کافور و بطعم زنجبیل است هر که از آن چشمه یکشربت
بخورد هرگز تشنه نشود عیسی گفت خداوندا مرا از آن چشمه آب ده حقتعالی فرمود
که ای عیسی آب آن چشمه بر همه خلایق حرام است تا آنکه پیغمبر آخر الزمان و امت او

از آن آب بیاشامند و روایت شده که در شب معراج جبرئیل و میکائیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شدند و با هر یک هفتاد هزار ملک همراه بودند و بر آنحضرت سلام کردند و آنحضرترا بشارتها دادند و با ایشان مرکوبی بود که روی او مانند روی آدمی بود و پاهایش مانند پاهای شتر و یالش مانند یال اسب و دمش مانند دم گاو و دو بال در ران خود داشت و لجامی از یاقوت سرخ در سرش بود و چون آنحضرت بآن سوار شد پرواز کرد و از آسمان بآسمان بالا میرفت و ملائکه بر آنحضرت سلام میکردند و بشارتها بآنحضرت میدادند و انبیا را در آسمانها میدید و از ایشان نیز بشارتها شنید تا آنکه از همه آسمانها درگذشت و بحجابهای نور رسید پس شنید که ملائکه حجب سورهٔ نور تلاوت میکردند و چون بکرسی رسید شنید که خازنان کرسی آیة الکرسی میخواندند و چون بعرش رسید شنید که حاملان عرش حم مؤمن تلاوت میکردند و در آنجا هزار مرتبه بآنحضرت ندا رسید که نزدیک تر بیا و در هر مرتبه جناب اقدس الهی یک حاجت از حوایج عظیمهٔ آنحضرترا روا گردانید تا آنکه آنحضرت بمرتبهٔ قاب قوسین او ادنی رسید پس ندای حقتعالی باو رسید که یا محمد هر حاجت که خواهی طلب کن پس حضرت گفت پروردگارا ابراهیم را خلیل خود گردانیدی و موسی را کلیم خود ساختی و سلیمانرا ملک عظیم





بخشیدی بمن چه کرامت عطا میفرمائی حق تعالی ندا کرد که اگر ابراهیم را خلیل خود کردم ترا حبیب خود گردانیدم و اگر با موسی در کوه طور سخن گفتم با تو در بساط نور سخن گفتم و اگر سلیمانرا ملک فانی دنیا دادم بتو ملک باقی عقبی عطا فرمودم و بهشت را در بستهٔ بتو بخشیدم و ترا شفاعت کبری کرامت فرمودم و ابن بابویه و شیخ طبرسی علیهما الرحمه بسندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود که حق تعالی براق را مسخر من گردانید و آن بهترست از دنیا و هرچه در دنیاست و آن حیوانیست از حیوانات بهشت که نه بسیار بلند است و نه بسیار کوتاه و روی او مانند روی آدمیانست و دمش مانند دم گاو است از دراز گوش بزرگتر و از استر کوچکتر است زینش از یاقوت سرخ و رکابش از مروارید سفید است و هفتاد هزار مهار دارد از طلا و دو بال دارد مکلل و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد و اقسام جواهر و در میان دو چشمش نوشته است که لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله و از جمیع حیوانات خوشرنگ تراست و اگر خدا او را رخصت دهد در یکرفتار دنیا و آخرت را طی میکند و میگردد و ابن بابویه علیه الرحمه بروایت دیگر روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت من بر براق سوار خواهم شد و روی او مانند روی انسانست

وگونه روی او مانند گونه اسبست و یالش از مروارید بافته است و گوشهایش از زبرجد
سبز است و دیدهایش مانند ستارهٔ زهره میدرخشد و بدنش را شعاعیست مانند
شعاع آفتاب تابان و از سینه اش بجای عرق مروارید غلطان جاریست و دستهایش
و پاهایش بلند است و هر سخن که میشنود میفهمد و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل براق را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله
آورد و آن از استر کوچکتر و از درازگوش بزرگتر بود و گوشهایش پیوسته در
حرکت بود و دیدهایش در سم دستهایش بود و بقدر آنچه دیده اش میدید یک
گام میگذاشت و چون بکوهی میرسید دستهایش کوتاه میشد و پاهایش دراز میشد
و چون از بلندی بنشیب میآمد دستهایش دراز میشد و پاهایش کوتاه و موهای
یالش بلند و بسیار بود و از جانب راست او آویخته بود و دو بال از پی سر داشت
و بدانکه در حدیث معتبری مذکور است که جناب اقدس الهی حضرت رسالت پناهی
را در کمتر از ثلث شبی از مکه معظمه بمسجد اقصی برد که یکماهه راه است و از مسجد اقصی بملکوت
سموات برد که پنجاه هزار ساله راه است و از جمله معجزات آنحضرت در حین روانه شدن
بعالم اعلی این بود که تخته سنگ عظیمی در مسجد اقصی بود که آنحضرت از بالای آن سنگ
بمعراج رفتند و چون شروع برفتن کردند آن سنگ از زمین جدا شد و شروع ببالا رفتن



کرد پس آنحضرت بدست مبارک اشاره بآن سنگ کرد که بایست و از آن
تاریخ آن تخته سنگ در میان هوا ایستاده است که یک سر مو نه بالا رفته و نه پایین
آمده است و این معجزه باهره در معراج اول بوقوع پیوست و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود که در شبی که مرا بمعراج بردند جبرئیل مرا بر دوش راست خود نشانید
و در عرض راه بزمین سرخی رسیدیم از زعفران خوشرنگ تر و از مشک خوشبوتر
و در آنجا مرد پیری دیدم که کلاه درازی بر سر داشت از جبرئیل پرسیدم که این چه
زمینست گفت این بقعه ایست که امتان تو و شیعیان وصی تو علی در اینجا خواهند
بود پرسیدم که این مرد پیر کیست گفت این ابلیس لعین است میخواهد که ایشانرا
از ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منع کند و بر فسق و فجور تحریص نماید گفتم
ای جبرئیل مرا بسوی آن بقعه فرود آر پس مانند برق جهنده بچشم زدن مرا بآن موضع
رسانید و من خطاب کردم بابلیس که قم یعنی برخیز ای ملعون و شریک شو در مال
و زنان و فرزندان دشمنان ایشان که ترا بر ایشان من و شیعیان علی سلطنتی
نیست پس از آن روز آن شهر را قم نام کردند از برای آنکه آنحضرت با شیطان
گفت که قم و در کتاب اختصاص از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون بآسمان چهارم
رسیدم در آنجا قبه دیدم که از آن بهتر ندیده بودم و آن چهار رکن داشت و چهار
در داشت و همه از استبرق سبز بود گفتم ای جبرئیل این قبه چیست که من در آسمان
از این نیکوتر و بهتر ندیدم جبرئیل گفت ای حبیب من این صورت شهریست که آنرا
قم میگویند و بندگان مؤمن خدا در آنجا جمع خواهند شد و انتظار شفاعت محمد صلعم
در قیامت خواهند کشید و بر ایشان غمها و المها وارد خواهد شد راوی گفت که
از حضرت امام علیه السلام پرسیدم که فرج ایشان کی خواهد بود فرمود وقتی خواهد
بود که آب از برای ایشان در روی زمین ظاهر گردد مخفی نماند که چند سال است
که آب در بلده دار المؤمنین قم بر روی زمین ظاهر گردیده است پس قیام قائم
آل محمد صلی الله علیه و آله نزدیک گردیده است و شیخ کراجکی روایت کرده است
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که در شب معراج حق تعالی مرا ندا کرد
که یا محمد سؤال کن از پیغمبران گذشته که برچه چیز مبعوث شدند و چون از ایشان
پرسیدم گفتند ما همه مبعوث شدیم بر پیغمبری تو و امامت علی ابن ابیطالب و امامان
از فرزندان شما پس خدا بمن وحی کرد که نظر کن بجانب راست عرش چون
نظر کردم صورت علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و



موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی نقی و حسن عسکری و مهدی صلوات الله
علیهم را دیدم که در دریای نور نماز میکردند پس حقتعالی گفت که اینها حجتهای
من و اولیا و دوستان منند و مهدی که آخر ایشانست انتقام خواهد کشید از
دشمنان من و ایضا بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم بهیچ گروهی از ملائکه نگذشتم مگر از
من سؤال کردند از علی بن ابیطالب علیه السلام تا آنکه گمان کردم که نام علی در
آسمانها از نام من مشهورتر است و چون بآسمان چهارم رسیدم و ملک الموت
را دیدم گفت یا محمد هر بنده که خدا آفریده است من قبض روح او میکنم بغیر از تو
و علی که حقتعالی بدست قدرت خود قبض روح شما میکند و چون بزیر عرش رسیدم
علی ابن ابیطالب را دیدم که در زیر عرش ایستاده است گفتم یا علی تو پیش از
من آمدی جبرئیل گفت با کی سخن میگوئی گفتم با برادرم علی گفت یا محمد این علی نیست
ولیکن ملکیست از ملائکه رحمن که خدا او را بصورت علی آفریده است و ما ملائکه
مقربان هرگاه مشتاق لقای علی میشویم این ملک را زیارت میکنیم برای کرامت
علی نزد حقتعالی و شیخ حسن بن سلیمان روایت کرده است که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم و بمرتبه قاب قوسین رسیدم از آنجا

صورت علی را دیدم و حقتعالی برانداکرد که این صورت را میشناسی کفتم بلی این صورت
علی بن ابیطالبست پس حقتعالی وحی کرد بسوی من که فاطمه را باو تزویج کن و
او را خلیفه خود کردان و ایضا از کتاب معارج ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله را بمعراج بردند آنحضرت را بر تختی از یاقوت سرخ نشانیدند که آن
تخت را بزبرجد سبز مرصع کرده بودند و ملائکه آن تخت را بآسمان بالا بردند پس
جبرئیل کفت یا محمد اذان بکو پس آنحضرت کفت الله اکبر الله اکبر و ملائکه نیز کفتند پس
کفت اَشهدُ اَن لا اِلهَ اِلّا الله و ملائکه نیز کفتند پس کفت اَشهدُ اَنّ مُحمداً رسُول الله پس ملائکه
کفتند شهادت میدهیم که توئی رسول خدا پس کفتند چه شد وصی تو علی حضرت کفت
او را بجای خود در میان امت خود کذاشتم پس ملائکه کفتند که نیکو خلیفه در میان امت
خود کذاشته بدرستیکه حق تعالی طاعت او را بر ما واجب کردانیده است پس
آنحضرت را بآسمان دویم بردند و ملائکه همان سؤال کردند همان جواب شنیدند که
در آسمان اول مذکور شد و در هر آسمانی چنین بود تا آنکه آنحضرت را بآسمان هفتم بالا
بردند و در آنجا حضرت عیسی علیه السلام را ملاقات کرد و حضرت عیسی بر آنحضرت
سلام کرد و از حال علی ابن ابیطالب سؤال کرد حضرت فرمود که او را جانشین خود



کردم در میان امت خود عیسی کفت نیکو خلیفه از برای خود اختیار کرده که حقتعالی
طاعت او را بر ملائکه واجب کرده است پس موسی علیه السلام و سایر پیغمبران را
ملاقات کرد و همه در باب علی آنچه عیسی کفت کفتند پس حضرت از ملائکه پرسید
که پدر من ابراهیم علیه السلام کجاست کفتند که او با اطفال شیعیان علی است چون
حضرت داخل بهشت شد دید که ابراهیم علیه السلام در زیر درختی نشسته است که آن
درخت پستانها دارد مانند پستانهای کاو و اطفال بسیار نزد او هستند و هر کاه
از آن اطفال یکی از آن پستانها را در دهان دارند و میمکند و چون پستان از دهان
یکی از ایشان بیرون میآید ابراهیم علیه السلام بر میخیزد و باز پستان را در دهان او
میکذارد و چون ابراهیم علیه السلام آنحضرت را دید سلام کرد و احوال علی ابن ابیطالب را
از او پرسید حضرت کفت او را در جای خود در میان امت خود کذاشتم ابراهیم
کفت نیکو خلیفه و جانشینی از برای خود اختیار کرده بدرستیکه حق تعالی اطاعت
او را بر ملائکه واجب کردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند من از
حق تعالی سؤال کردم که مرا مامور کرداند که تربیت ایشان کنم و هر جرعه که هر یک
از ایشان از این پستانها می‌آشامند لذت و مزه جمیع میوه‌ها و آبهای نهرهای بهشت را
می‌یابند و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است از جابر انصاری علیه الرحمه

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چون در شب معراج مرا بآسمان هفتم بردند بر در هر آسمانی دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و چون بحجابهای نور رسیدم بر هر حجابی این نوشته را دیدم و چون بعرش رسیدم بر هر رکن عرش این نوشته را دیدم و باز از کتاب مذکور روایت کرده است از اعمش از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که در شب معراج چون بآسمان پنجم رسیدم صورت علی ابن ابیطالب علیه السلام را در آنجا مشاهده کردم پس بجبرئیل گفتم ای حبیب من این چه صورتست جبرئیل گفت یا محمد ملائکه چون خواهش کردند که از مشاهده جمال علی بهره مند گردند گفتند پروردگارا فرزندان آدم در دنیا هر صبح و شام بمشاهده خورشید جمال علی ابن ابیطالب که دوست و محبوب حبیب تو که محمد است صلی الله علیه وآله و خلیفه و جانشین او و وصی و امین اوست بهره مند میگردند پس ما را نیز بهره مند گردان بمشاهده خورشید جمال منور آنحضرت بقدر آنچه اهل دنیا باین سعادت فایز میگردند پس حقتعالی صورت آنحضرترا از نور قدس خود آفرید و آن صورت منور نزد ایشانست که در هر شب و هر روز آنرا زیارت میکنند و هر بامداد و پسین از مشاهده جمال تمثال آنحضرت متمتع میشوند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون ابن ملجم علیه اللعنه ضربت





بر سر مبارک آنحضرت زد صورت آن ضربت بر تمثال منور آنحضرت نیز ظاهر شد و هر بامداد و پسین که ملائکه آن صورترا مشاهده میکنند لعنت بر ابن ملجم میفرستند و چون حسین بن علی علیهما السلام شهید شد ملائکه فرود آمدند و آنحضرترا بآسمان بردند و او را با صورت علی در آسمان پنجم باز داشتند پس هر فوجی از ملائکه که از آسمانهای بالا بزیر میآیند یا از آسمانهای زیر ببالا میروند از برای زیارت علی و آن امام شهید بخون آلوده را می بینند بر یزید پلید و ابن زیاد و جمیع قاتلان آنحضرت لعنت میکنند و این امر مستمر است تا روز قیامت اعمش گفت که حضرت صادق علیه السلام فرمود که این حدیث از علمهای مخزون مکنونست روایت مکن این را مگر بکسی که او را از اهل این دانی و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چون در شب معراج مرا بآسمان اول بردند قصری دیدم از نقره سفید که دو ملک بر در آن قصر ایستاده بودند جبرئیل را گفتم که از ایشان بپرس که این قصر از کیست چون پرسید گفتند که از جوانیست از فرزندان هاشم و چون بآسمان دویم رفتم در آنجا قصری دیدم از طلای سرخ نیکوتر از قصر اول و بر در آن قصر دو ملک ایستاده بودند جبرئیل را گفتم که از ایشان بپرس که این قصر از کیست چون پرسید گفتند از جوانیست از فرزندان هاشم

وچون باسمان سیم رفتم باز قصری دیدم از یاقوت سرخ و دو ملک دیدم که بر در آن قصر ایستاده بودند جبرئیل را گفتم که از ایشان بپرسید که این قصر از کیست گفتند که از جوانیست از بنی هاشم وچون باسمان چهارم رفتم قصری دیدم از دُر سفید و دو ملک بر در آن ایستاده بودند پرسیدم که این از کیست گفتند از جوانیست از بنی هاشم وچون باسمان پنجم رفتم قصری دیدم از دُر زرد و بر درش دو ملک دیدم جبرئیل را گفتم که از ایشان بپرسید که این قصر از کیست گفتند که از جوانیست از بنی هاشم وچون باسمان ششم رفتم قصری دیدم از مروارید تر و بر درش دو ملک ایستاده بودند جبرئیل را گفتم که از ایشان بپرسید که این قصر از کیست گفتند از جوانیست از بنی هاشم وچون باسمان هفتم رفتم قصری دیدم از نور عرش حقتعالی و بر در قصر دو ملک ایستاده بودند جبرئیل را گفتم که بپرسید که این قصر از کیست گفتند که از جوانیست از بنی هاشم پس از آنجا بالا رفتم و پیوسته از نور بظلمت و از ظلمت بنور میرفتم تا آنکه بدرخت سدرة المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل از من جدا شد گفتم ای خلیل من در چنین مکانی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که این مکان که تو طی کردی هیچ پیغمبر مرسلی و هیچ ملک مقربی باین مکان نیامده است و مرا یارای آن نیست که از اینمکان بالاتر بیایم و ترا برب العزة میسپارم پس از آنجا





بدریاهای نور افتادم و امواج عظمت و جلال مرا از نور بظلمت و از ظلمت بنور میافکند تا آنکه باز داشت مرا خداوند رحمن در ملکوت خود در آن مکانی که میخواست پس مرا ندا کرد که ای احمد بایست در خدمت من چون ندای حق را شنیدم بر خود بلرزیدم و از خود تهی گردیدم پس بار دیگر از ملکوت اعلی ندا رسید که یا احمد گفتم لبیک ربی وسعدیک ای سید من و مولای من گفت آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ پس بالهام حقتعالی گفتم وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ تا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَاِلَیْکَ الْمَصِیرُ پس حقتعالی فرمود لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ پس گفتم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِینَا اَوْ اَخْطَأْنَا فَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ پس حقتعالی فرمود آنچه طلب کردی بتو و امت تو عطا کردم و چون از مناجات پروردگار خود فارغ شدم ندای حق بمن رسید که یا محمد کی را در زمین خلیفه و جانشین خود کردی گفتم پروردگارا بهتر ایشانرا که پسر عم منست بر ایشان خلیفه کردم پس ندا رسید که یا احمد کیست پسر عم تو گفتم پروردگارا تو بهتر میدانی علی ابن ابیطالب را خلیفه خود کردم پس هفت مرتبه از ملکوت اعلی ندا رسید که یا احمد با علی ابن ابیطالب نیکو سلوک کن و حرمت او را رعایت کن پس فرمود که نظر کن بجانب راست عرش چون نظر کردم دیدم که بر ساق راست عرش نوشته است که خداوندی

## باب اول

بخبر من نیست و شریک ندارم و محمد رسول منست و او را قوت بخشیدم بعلی ای احمد
نام ترا از نام خود اشتقاق کردم منم خداوند محمود حمید و توئی محمد و نام پسر عم ترا از
نام خود اشتقاق کردم منم خداوند اعلی و اوست علی ای ابو القاسم برگرد هدایت
کننده و هدایت یافته نیک آمدی و نیک رفتی خوشا حال کسی که بتو ایمان آورد و ترا
تصدیق نماید پس بدریای نور افتادم و موجهای آن دریا مرا فرود آورد و چون
بجبرئیل امین رسیدم نزد سدرة المنتهی جبرئیل بمن گفت ای خلیل من خوش رفتی
و خوش آمدی چه گفتی و چه شنیدی پس من آنچه گفتنی بود با او گفتم و آنچه نگفتنی
بود نهفتم پس گفت آخر خدائی که ترا گرد ند چه بود گفتم این بود که ای ابو القاسم
برگرد هدایت کننده و هدایت یافته جبرئیل گفت نپرسیدی که چرا ترا ابو القاسم
ندا کرد گفتم نه یا روح الله ناگاه از ملکوت اعلی ندا رسید که ای احمد ترا ابو القاسم
کنیت کردم برای آنکه تو رحمت مرا در روز قیامت میان بندگان من قسمت
خواهی کرد پس جبرئیل گفت گوارا باد ترا کرامت پروردگار تو ای حبیب من
سوگند میخورم بآن خداوندی که ترا برسالت فرستاده است که این کرامتی را
که بتو داده باحدی پیش از تو نداده است پس باز با جبرئیل برگشتم و چون بآسمان
هفتم نزد آن قصر رسیدم جبرئیل را گفتم که از آن دو ملک سوال کن که آن جوان



## حدیث معراج در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام

هاشمی که صاحب این قصر است کیست چون سوال کرد گفتند که علی ابن ابیطالب پسر عم
محمد است و همچنین هر یک از آن قصرها که رسیدیم و جبرئیل سوال کرد ملائکه چنین جواب
گفتند و کلینی علیه الرحمه بسند حسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون جبرئیل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بمعراج برد بمکانی رسید
ایستاد و با آنحضرت گفت که بالا رو حضرت گفت که ای جبرئیل مرا در چنین جائی تنها
میگذاری جبرئیل گفت که یا محمد برو که تو بمکانی رسیده که هیچ بشری پیش از تو باین مکان
نرسیده و بعد از تو نخواهد رسید و در حدیث معتبر دیگر روایت کرده است که از
آنحضرت پرسیدند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چند مرتبه بمعراج رفت حضرت
فرمود که دو مرتبه و فرمود که جبرئیل آنحضرت را بمرتبه رسانید و گفت که در اینجا بایست که
این مکانیست که هیچ ملکی و پیغمبری باینمکان نرسیده است و بدرستیکه پروردگار تو
بر تو صلوات میفرستد و میگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ اَنَا رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ
رَحْمَتِی غَضَبِی یعنی منم بسیار منزه و بسیار مقدس و منم پروردگار ملائکه و روح پیشی گرفته
رحمت من بر غضب من پس حضرت گفت اَللّٰهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ خداوندا آمرزش
و بخشش ترا میطلبم پس بمقام قاب قوسین رسید و نزدیک شد بحجابی از نور که میدرخشید
و آن حجاب از زبرجد سبز بود و بقدر سوراخ سوزنی از انوار عظمت و جلال حق براو.

## باب اول

جلوه گرد پس ندای حق بار و رسید که یا محمد گفت لبیک ای پرورد کار من حقتعالی
فرمود که کی را از برای امت خود اختیار کرده بعد از خود گفت خدا بهتر میداند
حقتعالی فرمود که علی ابن ابیطالب امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای رو سفیدان
و دست و پا سفیدانست پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که امامت
علی ابن ابیطالب علیه السلام از آسمان آمد و حقتعالی خود به پیغمبر خود فرمود بی آنکه
ملکی در میان باشد مخفی نماند که در این روایت مذکور است که حضرت امام جعفر صادق
فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو مرتبه بمعراج رفت و شیخ ابن
بابویه علیه الرحمه و صفوان و دیگران بسند معتبر از آنحضرت علیه السلام روایت
کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان
برد و در هر مرتبه آنحضرترا در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و میتواند بود که
جمع میان این دو روایت باین روش باشد که دو مرتبه در مکه معظمه معراج واقع
شده باشد و باقی در مدینه منوره یا آنکه معراج بعرش دو مرتبه شده باشد و باقی
باسمان شده باشد یا آنکه دو مرتبه جسمانی باشد و باقی روحانی و الله یعلم و بعضی
از معراجهای آنحضرت باین روش بوده که سید سند ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر



حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که شبی در حجر
اسمعیل خوابیده بودم ناگاه جبرئیل علیه السلام پای مرا فشرد و چون بیدار شدم کسی را
ندیدم و چون بخواب رفتم بار دیگر پای مرا فشرد و چون بیدار شدم دست مرا گرفت
و مرا بر کرسی گذاشت مانند آشیان مرغان و بیک چشم زدن دیدم که در مکان
دیگرم گفت میدانی که در کجائی گفتم نه گفت این بیت المقدس است که حشر خلایق
در اینجا خواهد شد پس جبرئیل انگشت سبابه را بگوش گذاشت و اذان را دو تا دو تا
گفت و در اذان حی علی خیر العمل گفت و اقامه را دو تا دو تا گفت و در آخرش
دو مرتبه قد قامت الصلوة گفت چون فارغ شد نوری از آسمان ساطع شد و از آن
نور قبرهای پیغمبران شکافته شد و از هر طرف لبیک گویان بسوی بیت المقدس
آمدند پس چهار هزار و چهارصد و چهارده پیغمبر جمع شدند و صف کشیدند و جبرئیل
بازوی مرا گرفت و پیش داشت و گفت یا محمد نماز کن با پیغمبران که برادران تو اند و تو
خاتم ایشانی و خاتم اولیست از مختوم و چون بجانب راست خود نظر کردم پدرم ابراهیم
خلیل را دیدم که دو حله سبز پوشیده بود و در جانب راستش دو ملک ایستاده بودند
و چون بجانب چپ خود نظر کردم برادر و وصی خود علی ابن ابیطالب را دیدم که دو
حله سفید پوشیده بود و از هر طرفش دو ملک ایستاده بودند چون او را دیدم بسیار شاد

شدم و چون از نماز فارغ شدم نزد ابراهیم علیه السلام رفتم و با من مصافحه کرد و دست
راست مرا به هر دو دست خود گرفت و گفت مرحبا ای پیغمبر شایسته و فرزند شایسته
و فرستاده شده در زمان شایسته پس علی ابن ابیطالب آمد و ابراهیم به هر دو دست
دست راست او را گرفت و مصافحه کرد و گفت مرحبا ای فرزند شایسته و وصی
پیغمبر شایسته و چون صبح شد من و علی هر دو در ابطح بودیم و هیچ تعب نکشیده بودیم
و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که چون جبرئیل مرا به آسمان برد دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر مسندی از
مسندهای بهشت نشانید و بهی بدست من داد ناگاه آن به شکافته شد و از میان
آن حوریه بیرون آمد که مژگانش مانند شهپر کرکس بود و گفت السلام علیک یا احمد السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم
راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه چیز آفریده است پایین من از مشک و بالای
من از کافور است و میان من از عنبر است و مرا از آب زندگانی خمیر کرده است
خداوند جلیل بمن گفت که باش پس من بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عم تو
و وصی تو و وزیر تو علی بن ابیطالب و شیخ ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از ابن
عباس روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت امیرالمؤمنین



علیه السلام گفت که یا علی چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سدرة المنتهی و از آنجا
به حجابهای نور پروردگار من مرا گرامی داشت بمناجات خود و رازهای نهانی بمن
گفت در میان آنها بمن گفت یا محمد گفتم لبیک ای پروردگار من و سعدیک تو
با برکت و بلند مرتبه پس فرمود که بدان که علی امام و پیشوای دوستان من است و نور
از برای هر که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم متقیان گردانیده ام هر که او
اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که نافرمانی او کند مرا نافرمانی کرده است
پس او را بشارت ده بآن چون حضرت بزمین آمد علی را بشارت داد بآنچه حقتعالی
در حق او فرموده بود امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله آیا قدر من بمرتبه رسیده است
که در چنین مکانی مرا یاد کنند حضرت فرمود که بلی یا علی شکر کن پروردگار خود را
پس آنحضرت بسجده افتاد برای شکر پروردگار خود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که سر بردار یا علی که حقتعالی بتو مباهات کرد با ملائکه خود و بسند دیگر
از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
را به آسمان بردند جبرئیل مرا بنهری رسانید که او را نور میگفتند چنانچه در قرآن مجید فرموده
که خلق الظلمات والنور چون بآن نهر رسیدند جبرئیل بآنحضرت گفت عبور کن
با برکت خدا که حقتعالی دیده ترا منور گردانیده و راه تو گشوده است و این نهریست

## باب اول

که هیچ احدی از این نهر عبور نکرده است نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و هر روز یکمرتبه من در این نهر فرو میروم و بیرون میآیم و بالهای خود را میافشانم و از هر قطرهٔ که از بال من فرو میریزد حق تعالی ملک مقربی خلق مینماید که او بیست هزار رو دارد و چهل هزار زبان دارد و بهر زبانی بلغتی سخن میگوید که اهل لغت دیگر آنرا نمیفهمند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهر گذشت تا آنکه بحجابها رسید و آنها پانصد حجاب بودند که از هر حجابی تا حجاب دیگر پانصد ساله راه است پس جبرئیل گفت که پیش برو ای محمد حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا با من نمیآئی گفت که من از آن مکان نمیتوانم گذشت و بروایت دیگر گفت اگر بقدر یک بند انگشت پیشتر آیم میسوزم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش تاخت آنچه خدا خواست تا آنکه حقتعالی او را ندا کرد که منم محمود و توئی محمد نام ترا از نام خود اشتقاق کردم هر که با تو وصل کند بمحبت و متابعت من با او وصل میکنم بلطف و رحمت و هر که از تو قطع کند من از او قطع مینمایم لطف و رحمت خود را فرو رو بسوی بندگان من و خبر ده ایشانرا بکرامت من ترا و من هیچ پیغمبری نفرستادم مگر که از برای او وزیری مقرر فرمودم و تو رسول منی و علی وزیر تست و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی صد و چهل و چهار هزار پیغمبر فرستاد که هیچ پیغمبری بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و هیچ وصی پیغمبری

## فرود آمدن کوکب در منزل علی علیه السلام

بهتر از علی بن ابیطالب صلوات الله علیه نبود و روایت کرده ابن مغازلی از علمای سنیان در کتاب مناقب خود از ابن عباس که گفت نشسته بودم با جمعی از جوانان بنی هاشم نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناگاه دیدیم که کوکبی یعنی ستاره از آسمان فرود میآید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که این کوکب در منزل او فرود میآید او وصی و خلیفه من خواهد بود بعد از من پس جماعتی از جوانان بنی هاشم برخاستند و نظر کردند دیدند که آن کوکب در منزل علی بن ابیطالب نازل شد پس بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که تو گمراه شده در باره علی پس حقتعالی این آیات کریمه را نازل ساخت که وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ تا بالافق الاعلی و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در شب معراج حقتعالی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندا کرد که ای محمد مدت عمر تو منقضی شده است و عمر تو بآخر رسیده است کی را از برای امت خود بعد از خود اختیار کرده حضرت گفت پروردگارا من خلق ترا امتحان کردم احدی را نیافتم که اطاعت من زیاده از علی بن ابیطالب بکند حق تعالی فرمود که من نیز نیافتم کسی را که بعد از تو اطاعت مرا زیاده از او بکند حضرت گفت پروردگارا امتحان کردم خلق ترا و نیافتم کسی را که مرا دوست تر دارد از علی بن ابیطالب حقتعالی فرمود که از برای من نیز چنین است

از من او بر سان که او نشانه شاهراه هدایت و پیشوای دوستان هست و نور بیت
از برای هر که اطاعت من کند باب دوّم در بیان تلیلی از عظمت و جلالت عید غدیر
و روزه داشتن آن و بعضی از اعمال آنشب بدانکه عید غدیر روز هیجدهم ماه ذی الحجة الحرام
و از همه عیدها عظیم‌تر و شریفتر است و احادیث در فضیلت و شرافت آن از طرق خاصه
و عامه زیاده از حد و عد است روایت کرده محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه بسند معتبر از
عبد الرحمن بن سالم از پدرش که گفت پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا مسلمانان
عیدی هست بغیر از جمعه و عید قربان و عید رمضان حضرت فرمود که آری عیدی هست
که از همه عیدها عظیم‌تر و بزرگتر است پرسیدم که آن کدام عید است قربانت شوم فرمود که آن
عید روزیست که نصب کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین
را بخلافت و وصایت و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من مولا و آقا و
پیشوای اویم بعد از من علی مولی و آقا و پیشوای اوست راوی گفت که پرسیدم آن
کدام روز بود یعنی از ایام هفته حضرت فرمود که روزها بیکی بر میگردد هر سال میگردد
ولیکن آن روز روز هیجدهم ماه ذی الحجه بود راوی گفت که پرسیدم که چه عمل سزاوار است
که بجا آوریم ما شیعیان شما در آنروز حضرت فرمود که روزه بدارید آنروز را و مشغول
شوید در آنروز بعبادت الهی و یاد کنید محمد و آل محمد را صلی الله علیه و آله یعنی بذکر فضایل



و مکارم ایشان و در صلوات فرستادن بر ایشان پس حضرت فرمود که وصیت و سفارش نمود
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که همه ساله آنروز را
عید کند و همه انبیا با وصیای خود سفارش کردند که این روز را همیشه عید کنند و روایت
کرده ابن طاوس علیه الرحمه در اقبال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود چون
روز قیامت شود چهار روز را با زینت تمام میبرند نزد خداوند عالمیان مانند عروسی که
او را بخانه داماد ببرند و آن روزها روز عید رمضان و روز عید قربان و روز جمعه و روز
عید غدیر است و روز عید غدیر در میان آنها مانند ماه خواهد بود در میان ستاره‌ها و بدرستیکه
حق تعالی موکل میگرداند بعید غدیر در روز قیامت ملائکه مقربین را و سرکرده ایشان در آنروز
جبرئیل علیه السلام خواهد بود و موکل میگرداند بآن نیز انبیا و مرسلین را و سید ایشان در آنروز
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواهد بود و موکل میگرداند بآن نیز اوصیای مبارا و سرور
ایشان در آنروز امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و موکل میگرداند بآن نیز اولیا را
و سرکرده ایشان در آنروز سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خواهند بود تا آنکه فرود میآید
آنرا در آنروز در بهشتها بجائیکه فرود میآورد شبان گوسفندان خود را بآب و گیاه
راوی گوید که عرض کردم بحضرت امام علیه السلام که آیا امر میفرمائی مرا بروزه آنروز
حضرت فرمود که آری قسم بخدا آری قسم بخدا آری قسم بخدا چه بدرستیکه آنروزیست که

## باب دویم

قبول فرمود حق تعالی درآنروز توبهٔ آدم علیه السلام را پس روزه داشت آنروز را بشکرانهٔ آن و آن روزیست که نجات داد درآنروز حق تعالی ابراهیم خلیل علیه السلام را از آتش نمرودی پس روزه داشت آنروز را بشکرانهٔ آن و آنروزیست که موسی علیه السلام هرون را وصی و خلیفه خود کردانید پس روزه داشت آنروز را بشکرانهٔ آن و آنروزیست که ظاهر کرد عیسی علیه السلام وصایت وصی خود شمعون الصفا را بامت خود پس روزه داشت آن روز را بشکرانهٔ آن و آنروزیست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه و جانشین خود کردانید و فضیلت و وصایت و خلافت آنحضرت را بر خلق ظاهر کردانید پس روزه داشت آنروز را بشکرانهٔ این نعمتها و بدرستیکه آنروز روز روزه داشتن و عبادت کردنست و روز طعام دادن و احسان و مهربانی با برادران مؤمن کردنست و روز خشنود نمودن خداوند عالمیان و بر خاک مالیدن بینی شیطانست و روایت شده در کتاب اقبال و جنة الامان و غیر آن بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود که چون روز قیامت میشود چهار روز را نزد حقتعالی به ما زینت تمام مانند عروسی که او را بخانه داماد برند پرسیدند که آنروزها کدام روزهاست فرمود که روز عید قربان و روز عید فطر و روز جمعه و روز عید غدیر است و بدرستیکه روز غدیر در میان آنها مانند ماه خواهد بود در میان ستارها و روز غدیر روزیست که





## در بیان عظمت و جلالت عید غدیر

حق تعالی ابراهیم خلیل علیه السلام را از آتش نجات داد پس آنروز را روزه داشت برای شکر حقتعالی و آنروزیست که خدا درآنروز کامل کردانید دین را با آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بخلافت نصب کرد و فضیلت و وصایت او را بر مردم ظاهر کردانید پس روزه داشت آنروز را و بدرستیکه آنروز کامل کردانیدن دینست و روز بر خاک مالیده شدن بینی شیطانست و روز قبول شدن اعمال شیعیان و دوستان آل محمد است و آنروزیست که حقتعالی عملهای مخالفان و سنیان را باطل میکرداند مانند ذرها که در میان هوا پراکنده میشود و روزیست که خدای عز و جل امر میفرماید جبرئیل را که نصب کند کرسی کرامت خدا را در برابر بیت المعمور و بر آن کرسی بالا رود و ملائکه جمیع آسمانها نزد او جمع شوند و ثنا کنند بر محمد و آل محمد و استغفار کنند از برای شیعیان امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام و دوستان ایشان از فرزندان آدم و روزیست که امر میکند حقتعالی ملائکه نویسندگان اعمال را که قلم بردارند از محبان اهل بیت و شیعیان ایشان تا سه روز از روز غدیر و گناهی و خطائی بر ایشان ننویسند از برای کرامت محمد و علی و ائمه صلوات الله علیهم و روزیست که خدا مخصوص محمد و آل محمد و شیعیان ایشان کردانیده است و روزیست که خدا زیاد میکرداند مال کسی را که عبادت خدا کند درآنروز و روزی را وسیع کرداند بر عیال خود و برادران مؤمن خود

در آنروز آزاد میفرماید او را از آتش جهنم و روزیست که خدا سعی شیعیانرا شکر میکند یعنی مزد میدهد و گناهان ایشانرا میآمرزد و اعمال ایشانرا قبول میفرماید و روزیست که خدا غمهای شیعیانرا زایل میگرداند و آن روز روز بخشش و عطیه است و روز پهن کردن علمست و روز بشارتست و روز عید الله اکبر است و روزیست که دعا در آنروز مستجاب میشود و روز موقف بزرگست و روز پوشیدن جامهای نفیس و بروایت دیگر جامهای سفید است و روز درگذشتن از گناهان شیعیان امیرالمومنین علیه السلام است و روز بسیار صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است و روز قبول اعمال است و روز خشنودی و خوشحالیست و روز عید اهل بیت محمد است و روز طلب ثواب است و روز استراحت مومنانست و روز سوداگری ایشانست و روز دوستی کردن شیعیانست با یکدیگر و روز رسیدن برحمت خداوند عالمیانست و روز ترک نمودن گناهانست و روز عبادت و طاعتست و روز افطار فرمودن روزه دارانست پس هر که روزه داریرا در آنروز افطار فرماید چنانست که ده فئام را اطعام کرده باشد و هر فئامی صد هزار کس است پس چنانست که ده صد هزار کس که هزار هزار کس است اطعام کرده باشد و روز تهنیت و مبارکباد است پس هر مومنی که مومنی را ملاقات نماید چنین تهنیت بگوید که الحمد لله الذی جعلنا من



المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة علیهم السلام یعنی حمد و سپاس خداوندیرا است که گردانید ما را از جمله چنگ درزدگان بولایت و محبت پادشاه مومنان و امامان ایشان علیهم السلام و آنروز روز تبسم در روی مومنانست پس هر مومنی که تبسم کند در آنروز بروی برادر مومن خود حق تعالی نظر رحمت کند بسوی او در روز قیامت و هزار حاجت او را برآورد و قصری در بهشت از برای او بنا کند از یکدانه مروارید سفید تابان و روی او را نورانی گرداند و آنروز روز زینت کردنست پس هر که زینت کند در آنروز بیامرزد حق تعالی از برای او هر گناهی را که کرده باشد خواه صغیره و خواه کبیره و بفرستد بسوی او ملائکه را که بنویسند از برای او حسنات و بلند گردانند از برای او درجات تا بسال آینده مثل آنروز پس اگر بمیرد شهید مرده باشد و ثواب شهیدان داشته باشد و اگر زنده بماند سعادتمند زندگانی نماید و هر که در آنروز مومنی را اطعام نماید چنان باشد که اطعام نموده باشد جمیع پیغمبران و صدیقانرا و هر که زیارت و دیدنی کند در آنروز مومنی را داخل گرداند حق تعالی در قبر او هفتاد نور و قبرش را وسیع گرداند و زیارت کنند او را در قبر او هر روز هفتاد هزار ملک و بشارت دهند او را ببهشت و در روز عید غدیر حق تعالی عرض کرد ولایت و امامت و محبت ما اهل بیت را بر اهل آسمانهای هفتگانه

پس سبقت و پیشی گرفتند باقرار بآن اهل آسمان هفتم پس زینت داد آنرا بعرش
پس بعد از آن سبقت گرفتند اهل آسمان چهارم پس زینت داد آنرا به بیت المعمور
پس سبقت گرفتند اهل آسمان اوّل پس زینت بخشید آنرا بستارگان پس حق تعالی
عرض کرد ولایت و محبت ما را بر زمینها پس پیشی گرفت باقرار بآن مکه معظمه
پس زینت داد حق تعالی آنرا بکعبه پس پیشی گرفت مدینه طیّبه پس زینت داد آنرا
بمحمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله پس سبقت گرفت بسوی او شهر کوفه پس زینت داد
آنرا بقبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس عرض کرد ولایت ما را بر کوهها پس
اوّل کوهی که اقرار کرد سه کوه بود کوه عقیق و کوه فیروزه و کوه یاقوت و [illegible]
این جواهر در آنها بهم رسید پس کوههای دیگر سبقت گرفتند و باین سبب معدن
طلا و نقره و سایر معدنها گردیدند و هر کوهی که اقرار نکرد و معدن هیچ چیز نگردید
و در روز غدیر نیز عرض کرد ولایت ما را بر آبها پس هرچه قبول کرد شیرین شد
و هرچه قبول نکرد تلخ شد پس عرض کرد ولایت ما را بر مرغان پس هر مرغی که
قبول کرد خوشگو و خوش آواز شد و هر مرغی که قبول نکرد لال و بدآواز شد و مَثَل
مؤمنان در قبول کردن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر مانند مَثَل
ملائکه است در سجده کردن آدم علیه السلام و مَثَل آنها که قبول ولایت آنحضرت نکردند



در روز غدیر مانند مَثَل شیطانست علیه اللعنه در قبول نکردن سجده آدم و در روز غدیر
این آیه نازل شد که اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا
یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
و پسندیدم اسلام را از برای شما دین پس حضرت امام علیه السلام فرمود که حق تعالی
هیچ پیغمبر را نفرستاده است مگر آنکه وصی و خلیفه خود را در این روز نصب کرده است
و روایت کرده ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب الاقبال بسند معتبر از احمد بن محمد بن
ابی نصر که گفت روزی نزد حضرت امام رضا علیه السلام بودم و مجلس آنحضرت پر
از مردم بود پس فضیلت روز غدیر مذکور شد و بعضی از حاضران انکار آن کردند
پس حضرت فرمود که پدرم از پدرش روایت کرد که روز غدیر در آسمان مشهورتر است
از زمین و بدرستیکه حق تعالی را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن
از طلا و یک خشت آن از نقره است و در آن قصر صد هزار قبه است از یاقوت
سرخ و صد هزار سراپرده است از یاقوت سبز خاکش مشک و عنبر است و در
آن چهار نهر جاریست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری
از عسل و در دور آن درختانی چند است از اقسام جمیع میوه ها و بر آن درختها
مرغان خوش الحان که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت

وبانواع نغمها خوانندگی میکنند چون عید غدیر میشود حاضر میشوند بآن قصر جمیع اهل
آسمانها و تسبیح و تقدیس و تهلیل حقتعالی میکنند پس آن مرغان پرواز میکنند و مشک
و عنبر بر سر ایشان می افشانند و در اینروز نثار حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را
که در شب زفاف آنحضرت سدرة المنتهی و درخت طوبی نثار کردند از برای
یکدیگر بهدیه میفرستند و چون اینروز باخر میرسد از جانب رب اعلی ندا بایشان
میرسد که برگردید بسوی درجات و مرتبهای خود پس بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا
و لغزش تا مثل اینروز از سال آینده برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما
پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ای پسر ابی نصر هر جا که باشی سعی کن که حاضر
شوی در اینروز نزد قبر منور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستیکه خدا
میآمرزد در اینروز از برای هر مؤمن و مؤمنه و هر مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله
او را و در اینروز آزاد میفرماید از آتش جهنم دو برابر آنچه آزاد فرموده است در ماه
رمضان و در شب قدر و در شب عید رمضان از بندگان و یک درهم که در اینروز
ببرادران مؤمن خود بدهی که عارف باشند بحق ما برابر است با هزار درهم که در اوقات
دیگر بدهی و احسان کن در اینروز ببرادران مؤمن خود و شاد کن هر مؤمن و مؤمنه را
پس فرمود که بخدا قسم که اگر مردم بدانند فضیلت اینروز را چنانکه باید هر آینه هر





روز ده مرتبه ملائکه با ایشان مصافحه کنند بدانکه عدد بندگانی که خداوند عالمیان
آزاد میفرماید در ماه مبارک رمضان از حد و احصا بیرونست بجهة آنکه در روایتی از
کتاب اقبال مذکور است که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام فرمود
که آزاد میفرماید خداوند بخشاینده و مهربان در هر شبی از ماه مبارک رمضان نزد افطار
و روزه گشودن روزه داران هفتاد هزار هزار کس را از گناهکاران که همه مستوجب
آتش جهنم باشند و در روایتی از کتاب عیون اخبار الرضا علیه التحیة و الثناء مذکور است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که میآمرزد خداوند عالمیان در هر شبی از
شبهای ماه مبارک رمضان هفتاد هزار کس را از گناهکاران و چون شب قدر میشود
میآمرزد در آنشب یک برابر آنچه را که آمرزیده است در تمام ماه رجب و ماه شعبان
و ماه مبارک رمضان تا بآن شب و در روایتی از اقبال مذکور است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آزاد میفرماید خداوند عالمیان در شب نیمه شعبان
از بندگان بعدد موهائی که بر بدن چهارپایانست و در روایتی از کتاب روضة الواعظین
مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که آزاد میفرماید خداوند عالمیان
در هر روز از ماه مبارک رمضان نزد روزه گشودن روزه داران هزار هزار کس را
از عذاب نیران پس چون شب جمعه یا روز جمعه میشود آزاد میفرماید در هر ساعتی از آنها هزار

## باب سیم

هزار کس را از آتش جهنم پس چون روز آخر ماه رمضان داخل میشود آزاد میفرماید در

آنروز برحمت بی‌نهایت خود از بندگان بعدد آنچه آزاد فرموده است از اول ماه رمضان

تا باخر آن بدانکه در روایت احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور شد که یکدرهم که در اینروز

ببرادر مومن خود بدهی برابرست با هزار درهم که در اوقات دیگر بدهی و در خطبهٔ از

خطبهای حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و در چند حدیث معتبر دیگر مذکور است

که یکدرهم که در اینروز داده شود برابر است با صد هزار درهم و زیاده که در ایام دیگر

داده شود و در روایت فیاض ابن محمد که عنقریب مذکور میگردد مذکور است که

یکدرهم که در این روز داده شود برابر است با دویست هزار درهم در سایر ایام و

حقتعالی زیاده نیز عطا میفرماید و محتملست که زیادتی و کمی ثواب بتصدق نیت و اخلاص

دهنده برگردد و بنا بر حدیث اخیر یکشاهی از زرهای این زمان برابر است با هزار تومان

وعلی هذا القیاس **باب سیم** دربیان ثواب روزه داشتن روز عید غدیر

وتصدق کردن در آنروز و افطار فرمودن روزه داران و بعضی دیگر از اعمال آن

روایت کرده ابن طاوس علیه الرحمه در اقبال بسند معتبر از علی بن حسن عبدی که گفت

شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که روزهٔ روز عید غدیر

برابر است با روزهٔ عمر دنیا که اگر کسی بقدر تمام عمر دنیا عمر کند و همه روزها را روزه



در بیان ثواب روزه داشتن و تصدق نمودن

بدارد روزهٔ این روز برابر است با ثواب او و روزهٔ این روز برابر است نیز با ثواب

صد حج و صد عمره و این عید بزرگ خداست و خدا نفرستاده است هیچ پیغمبر را مگر آنکه

این روز را عید کرده است و حرمت آنرا دانسته است و نامش در آسمان روز عهد

معهود است و نامش در زمین روز میثاق ماخوذ و جمع مشهور است و هر که در این روز

مومنی را افطار فرماید ثواب کسی دارد که طعام دهد فئامی و فئامی و فئامی و آنحضرت

تا ده فئام را بانگشت مبارک شمرد پس فرمود که آیا میدانی که فئام چند کس است

از مردم پس فرمود که هر فئامی صد هزار کس است و ثواب کسی را دارد که طعام دهد

و آب دهد باین عدد که مذکور شد از پیغمبران و اوصیای پیغمبران و شهیدان و

صالحان را در سالی که آب و طعام نایاب باشد یعنی در سال قحط و یکدرهم که در اینروز

بکسی بدهد برابر است با صد هزار درهم در روزهای دیگر پس حضرت امام علیه السلام

فرمود که شاید که تو گمان کنی که خدا خلق کرده است روزی را که حرمتش از اینروز بیشتر

باشد نه والله نه والله نه والله روایت کرده نیز در اقبال بسند معتبر از فیاض بن محمد

که گفت در روز غدیر در شهر مرو در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم و آنحضرت

در آنروز مخصوصان و خویشان و اصحاب خود را جمع کرده بود و ایشانرا نگاهداشته

بود که در شب نزد او افطار کنند و بخانهای ایشان طعامها و زرها و خلعتها فرستاد

## باب سیم

حتی انگشتری و نقش نیز فرستاد و با ایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمتکاران
خود را جامهای نو بسیار نفیس نو پوشانیده بود و فضیلت این روز را از برای مردم
نقل مینمود و از جمله آنها گفت که بعضی از سالهای خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع
روز جمعه با عید غدیر در یک روز جمع شد و بعد از پنج ساعت که از روز گذشت آنحضرت
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی خواند و فضایل روز غدیر را بسیار بیان فرمود
و نامهای بسیار از برای این روز ذکر کرد پس فرمود که بعد از انقضای این مجمع
برگردید بخانهای خود و توسعه کنید در عیال خود و احسان و نیکی کنید نسبت برادران
مؤمن خود و در خانهای خود برادران مؤمن را جمع کنید و با ایشان احسان و نیکوئی کنید
و یکدیگر را تهنیت و مبارکباد بگوئید و نیکی و احسان کردن در این روز مال را زیاد
میگرداند و عمر را دراز میکند و مهربانی با یکدیگر کردن موجب مزید رحمت الهی میشود
و تا توانید بخشش و احسان کنید با عیال خود و برادران مؤمن و اظهار شادی و خوشحالی
کنید و هر که امید احسان بشما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان
و کنیزان را با خود برابر کنید بدرستیکه دادن یکدرهم در این روز برابر است با دویست
هزار درهم و حقتعالی زیاده عطا میفرماید و روزه این روز را حق تعالی سنت کرده است
و ثوابش را مانند ثواب کسی گردانیده است که از اول دنیا تا آخر دنیا عبادت حقتعالی



## در ملاقات کردن و تهنیت گفتن در این روز

کند باین روش که روزها را روزه بدارد و شبها را بعبادت بروز رساند و کسی که حاجت
برادر مؤمنی را پیش از آنکه اظهار کند برآورد و از روی رغبت و خواهش با او نیکی کند همچنان
باشد که این روز را روزه داشته باشد و تمام شبش را احیا نموده باشد و بعبادت بسر آورده
باشد و هر که در شبش مؤمنی را افطار فرماید همچنان باشد که هزار هزار پیغمبر و شهید و صدیق را
افطار فرموده باشد پس چگونه باشد ثواب کسیکه متکفل احوال چندین نفر از مردان مؤمن
و زنان مؤمنه بشود و هر گاه چنین کند من ضامنم بر خدا که امان یابد از کافر شدن و پریشان
شدن و اگر بمیرد در آن شب یا در این روز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بی آنکه گناه
کبیره بسیار بدی از او صادر شود البته آمرزیده شود و هر که قرضی بکند در این روز از برای
احسان نمودن برادران خود من ضامنم بر خدا که اگر او را زنده بدارد یا بمیراند آن قرض را
از او متحمل شود و از دوش او بردارد و چون با یکدیگر ملاقات کنید مصافحه کنید و
یکدیگر را تهنیت بگوئید و آنچه گفتم حاضران بغائبان بگوئید و باید که توانگران
رعایت کنند فقیران را و اقویا دستگیری کنند ضعیفان را پس فرمود که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود باینها که مذکور شد **باب چهارم** در بیان غسل
عید غدیر و نماز آن و بعضی از ادعیه و اعمال آن سنت موکد است در اول این
روز غسل کردن و جامهای فاخر پاکیزه پوشیدن و در وقت ملاقات برادران مؤمن

این کلمات گفتن الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم وجعلنا من الموفین بعهده الذی عهده الینا
ومیثاقه الذی واثقنا به من ولایة ولاة امره والقوام بقسطه ولم یجعلنا من الجاحدین
والمکذبین بیوم الدین یعنی حمد و سپاس خداوند یرا سزاست که گرامی داشت ما را
باین روز و گردانید ما را از وفا کنندگان بعهد خود و امر خود آن عهدی که با ما فرمود
و پیمانی که محکم گردانید آنرا بر ما که ولایت والیان امر او و قیام نمایندگان بعدل او است
در میان خلق او و نگردانید ما را از انکار کنندگان و تکذیب نمایندگان بروز جزا و سنت
مؤکد است که در این روز پیش از پیشین نیم ساعت دو رکعت نماز گذاردن و در هر رکعتی
بعد از حمد سوره قل هو الله احد ده بار و سوره انا انزلناه ده بار و آیة الکرسی ده بار
خواندن و اگر تا هم فیها خالدون خوانده شود بهتر خواهد بود و ثواب این نماز
چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسند معتبر روایت شده برابر است نزد
حقتعالی با صد هزار حج و صد هزار عمره و هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که
از خداوند کریم بعد از این نماز سؤال شود البته بآسانی و عافیت روا شود و حضرت
امام علیه السلام فرمود که باید از جمله دعاهای تو بعد از نماز خواندن این دعا باشد پس
طلب کردن حاجتهای دنیا و آخرت خود که قسم بخدا قسم بخدا قسم بخدا که روا
میشود همه آنها بفضل خدا و دعا اینست رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی





لِلْایمانِ اَنْ آمِنوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنوبَنا وَکَفِّرْ عَنّا سَیِّئاتِنا وَ
تَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَلا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیمَةِ
اِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ وَکَفی بِکَ شَهیداً وَاُشْهِدُ
مَلائِکَتَکَ وَاَنْبِیاءَکَ وَحَمَلَةَ عَرْشِکَ وَسُکّانَ سَمواتِکَ وَاَرْضِکَ بِاَنَّکَ
اَنْتَ اللّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ الْمَعْبودُ فَلا یُعْبَدُ سِواکَ فَتَعالَیْتَ عَمّا یَقولُ
الظّالِمونَ عُلُوّاً کَبیراً وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسولُکَ وَاَشْهَدُ
اَنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ عَبْدُکَ وَمَوْلانا رَبَّنا وَسَمِعْنا وَاَجَبْنا وَصَدَّقْنا الْمُنادِیَ
رَسولَکَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذْ نادی بِنِداءٍ عَنْکَ بِالَّذی اَمَرْتَهُ اَنْ یُبَلِّغَ
ما اَنْزَلْتَ اِلَیْهِ مِنْ وِلایَةِ وَلِیِّ اَمْرِکَ وَحَذَّرْتَهُ وَاَنْذَرْتَهُ اَنْ یُبَلِّغَ ما اَمَرْتَهُ
بِهِ اَنْ تَسْخَطَ عَلَیْهِ وَاَنَّهُ اِذا بَلَّغَ رِسالاتِکَ عَصَمْتَهُ مِنَ النّاسِ فَنادی مُبَلِّغاً عَنْکَ
اَلا مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ وَمَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ وَمَنْ کُنْتُ نَبِیَّهُ
فَعَلِیٌّ اَمیرُهُ رَبَّنا قَدْ اَجَبْنا داعِیَکَ النَّذیرَ مُحَمَّداً عَبْدَکَ وَرَسولَکَ اِلی
الْهادِی الْمَهْدِیِّ عَبْدِکَ الَّذی اَنْعَمْتَ عَلَیْهِ وَجَعَلْتَهُ مَثَلاً لِبَنی اِسْرائیلَ
عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَمَوْلیهُمْ وَوَلِیِّهِمْ رَبَّنا آمَنّا وَاتَّبَعْنا مَوْلینا وَوَلِیَّنا
وَهادِینا وَداعِینا وَداعِیَ الْاَنامِ وَصِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ وَحُجَّتَکَ الْبَیْضاءَ

وسبيلك الداعي اليك على بصيرة هو ومن اتبعه سبحان الله وتعالى
عما يشركون واشهد انه الامام الهادي المهدي الرشيد امير المؤمنين
الذي ذكرته في كتابك فقلت وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم
اللهم فانا نشهد بانه عبدك والهادي بعد نبيك النذير المنذر و
صراطك المستقيم وامير المؤمنين وقائد الغر المحجلين وحجتك البالغة
ولسانك المعبر عنك في خلقك وانه القائم بالقسط في بريتك وديان
دينك وخازن علمك وامينك المامون الماخوذ ميثاقه وميثاق رسولك
صلى الله عليه واله من جميع خلقك وبريتك شاهدا بالاخلاص لك
والوحدانية بانك انت الله لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك
وان عليا امير المؤمنين جعلته وليك والاقرار بولايته تمام وحدانيتك
وكمال دينك وتمام نعمتك على جميع خلقك وبريتك فقلت وقولك
الحق اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم
الاسلام دينا فلك الحمد لموالاته واتمام نعمتك علينا بالذي جددت
من عهدك وميثاقك بموالاته وذكرتنا ذلك وجعلتنا من اهل الاخلاص
والتصديق بميثاقك ومن اهل الوفاء بذلك ولم تجعلنا من اتباع المغيرين





والمبدلين والمحرفين والمبتكين اذان الانعام والمغيرين خلق الله ومن الذين
استحوذ عليهم الشيطان فانساهم ذكر الله وصدهم عن السبيل والصراط
المستقيم اللهم العن الجاحدين والناكثين والمغيرين والمكذبين بيوم الدين
من الاولين والاخرين اللهم فلك الحمد على انعامك علينا بالهدى الذي
هديتنا به الى ولاة امرك بعد نبيك الائمة الهداة الراشدين واعلام
الهدى ومنار القلوب والتقوى والعروة الوثقى وكمال دينك وتمام نعمتك
ومن بهم وبموالاتهم رضيت لنا الاسلام دينا ربنا فلك الحمد امنا وصدقنا
بمنك علينا بالرسول النذير المنذر ووالينا وليهم وعادينا عدوهم وبرئنا
من الجاحدين والمكذبين بيوم الدين اللهم فكما كان ذلك من شانك يا
صادق الوعد يا من لا يخلف الميعاد يا من هو كل يوم في شان اذ اتممت علينا
نعمتك بموالاة اوليائك المسئول عنهم عبادك فانك قلت ثم لتسئلن
يومئذ عن النعيم وقلت وقولك الحق وقفوهم انهم مسئولون ومننت علينا
بشهادة الاخلاص لك بموالاة اوليائك الهداة بعد النذير المنذر السراج
المنير واكملت لنا بهم الدين واتممت علينا النعمة وجددت لنا عهدك
وذكرتنا ميثاقك الماخوذ منا في ابتداء خلقك ايانا وجعلتنا

مِنْ اَهْلِ الْاِجابَةِ وَلَمْ تُنْسِنا ذِكْرَكَ فَاِنَّكَ قُلْتَ وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنى اٰدَمَ
مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى شَهِدْنا
بِمَنِّكَ وَلُطْفِكَ فَاِنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ رَبُّنا وَمُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ
نَبِيُّنا وَعَلِيٌّ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَبْدُكَ الَّذى اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْنا وَجَعَلْتَهُ اٰيَةً لِنَبِيِّكَ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ السَّلامُ وَاٰيَتَكَ الْكُبْرى وَالنَّبَاُ الْعَظيمُ الَّذى هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُونَ وَعَنْهُ
مَسْؤُلُونَ اَللّٰهُمَّ فَكَما كانَ مِنْ شَاْنِكَ اَنْ اَنْعَمْتَ عَلَيْنا بِالْهِدايَةِ اِلى مَعْرِفَتِهِمْ فَلْيَكُنْ
مِنْ شَاْنِكَ اَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُبارِكَ لَنا فى يَوْمِنا هٰذَا الَّذى اَكْرَمْتَنا
بِهِ وَذَكَّرْتَنا فيهِ عَهْدَكَ وَميثاقَكَ وَاَكْمَلْتَ دينَنا وَاَتْمَمْتَ عَلَيْنا نِعْمَتَكَ وَجَعَلْتَنا
بِمَنِّكَ مِنْ اَهْلِ الْاِجابَةِ وَالْبَراۤئَةِ مِنْ اَعْداۤئِكَ وَاَعْداۤءِ اَوْلِياۤئِكَ الْمُكَذِّبينَ
بِيَوْمِ الدّينِ فَاَسْئَلُكَ يا رَبِّ تَمامَ ما اَنْعَمْتَ وَاَنْ تَجْعَلَنا مِنَ الْمُوفينَ وَلا تُلْحِقْنا
بِالْمُكَذِّبينَ بِيَوْمِ الدّينِ وَاجْعَلْ لَنا قَدَمَ صِدْقٍ مَعَ الْمُتَّقينَ وَاجْعَلْ لَنا مَعَ
الْمُتَّقينَ اِماماً يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ وَاحْشُرْنا فى زُمْرَةِ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ
الْاَئِمَّةِ الصّادِقينَ وَاجْعَلْنا مِنَ الْبُراۤءِ مِنَ الَّذينَ هُمْ دُعاةٌ اِلَى النّارِ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ هُمْ
مِنَ الْمَقْبُوحينَ وَاَحْيِنا عَلى ذٰلِكَ ما اَحْيَيْتَنا وَاجْعَلْ لَنا مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً وَاجْعَلْ
لَنا قَدَمَ صِدْقٍ فِى الْهِجْرَةِ اِلَيْهِمْ وَاجْعَلْ مَحْيانا خَيْرَ مَحْيىً وَمَماتَنا خَيْرَ الْمَماتِ وَمُنْقَلَبَنا





خَيْرَ الْمُنْقَلَبِ عَلى مُوالاةِ اَوْلِياۤئِكَ وَمُعاداةِ اَعْداۤئِكَ حَتّى تَتَوَفّانا وَاَنْتَ عَنّا
راضٍ قَدْ اَوْجَبْتَ لَنا جَنَّتَكَ بِرَحْمَتِكَ وَالْمَثْوى فى جِوارِكَ فى دارِ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِكَ
لا يَمَسُّنا فيها نَصَبٌ وَلا يَمَسُّنا فيها لُغُوبٌ رَبَّنا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا
سَيِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ رَبَّنا وَاٰتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنا
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْميعادَ اَللّٰهُمَّ احْشُرْنا مَعَ الْاَئِمَّةِ الْهُداةِ مِنْ اٰلِ رَسُولِكَ
نُؤْمِنُ بِسِرِّهِمْ وَعَلانِيَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ وَغائِبِهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذى
جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِالَّذى عِنْدَهُمْ وَبِالَّذى فَضَّلْتَهُمْ بِهِ عَلَى الْعالَمينَ اَنْ تُبارِكَ
لَنا فى يَوْمِنا هٰذَا الَّذى اَكْرَمْتَنا بِالْمُوافاةِ بِعَهْدِكَ الَّذى عَهِدْتَ اِلَيْنا وَ
الْميثاقِ الَّذى واثَقْتَنا بِهِ مِنْ مُوالاةِ اَوْلِياۤئِكَ وَالْبَراۤئَةِ مِنْ اَعْداۤئِكَ اَنْ تُتِمَّ
عَلَيْنا نِعْمَتَكَ وَلا تَجْعَلَهُ مُسْتَوْدَعاً مُسْتَقَرّاً اَىْ لا تَسْلُبْنا اَبَداً وَلا تَجْعَلْهُ مُسْتَعاراً
وَارْزُقْنا مُرافَقَةَ وَلِيِّكَ الْهادِى الْمَهْدِىِّ اِلَى الْهُدى وَتَحْتَ لِواۤئِهِ وَفى زُمْرَتِهِ
شُهَداۤءَ صادِقينَ عَلى بَصيرَةٍ مِنْ دينِكَ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَديرٌ پس حاجت
که داری طلب نما و شیخ مفید علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که هرکه در روز عید غدیر دو رکعت نماز کند در هر وقت روز که خواهد و اگر قریب
بزوال بکند که در آن ساعت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله وسلامه علیه را در غدیر خم از برای مردم بامامت وخلافت
نصب فرمود بهتر است وهر سوره که خواهد بخواند واگر در رکعت اوّل بعد از حمد
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر ودر رکعت دوّیم سوره قل هو الله احد بخواند
چنانکه در روایت معتبر دیگر وارد شده است بهتر است پس بسجده رود ودو صد مرتبه
در سجده شکرا لله بگوید وچون سر از سجده بر میدارد این دعا را بخواند
اللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدَ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ وَاَنَّكَ واحِدٌ اَحَدٌ
صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَلَمْ تُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُواً اَحَدٌ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ
صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ يا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ في شَأْنٍ كَما كانَ مِنْ شَأْنِكَ اَنْ تَفَضَّلْتَ
عَلَيَّ بِاَنْ جَعَلْتَني مِنْ اَهْلِ اِجابَتِكَ وَاَهْلِ دينِكَ وَاَهْلِ دَعْوَتِكَ وَوَفَّقْتَني
لِذلِكَ في مُبْتَدَءِ خَلْقي تَفَضُّلاً مِنْكَ وَكَرَماً وَجُوداً ثُمَّ اَرْدَفْتَ الْفَضْلَ فَضْلاً
وَالْجُودَ جُوداً وَالْكَرَمَ كَرَماً رَأْفَةً مِنْكَ وَرَحْمَةً اِلى اَنْ جَدَّدْتَ ذلِكَ الْعَهْدَ
تَجْديداً بَعْدَ تَجْديدِكَ خَلْقي وَكُنْتُ نَسْياً مَنْسِيّاً ناسِياً ساهِياً غافِلاً فَاَتْمَمْتَ
نِعْمَتَكَ بِاَنْ ذَكَّرْتَني ذلِكَ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ وَهَدَيْتَني لَهُ فَلْيَكُنْ مِنْ شَأْنِكَ يا اِلهي وَ
سَيِّدي وَمَوْلايَ اَنْ تُتِمَّ لي ذلِكَ وَلا تَسْلُبَنيهِ حَتّى تَتَوَفّاني عَلى ذلِكَ وَاَنْتَ عَنّي راضٍ
فَاِنَّكَ اَحَقُّ الْمُنْعِمينَ اَنْ تُتِمَّ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ سَمِعْنا وَاَطَعْنا وَاَجَبْنا داعِيَكَ بِمَنِّكَ





فَلَكَ الْحَمْدُ غُفْرانَكَ رَبَّنا وَاِلَيْكَ الْمَصيرُ آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَدَّقْنا وَاَجَبْنا داعِيَ اللهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ في
مُوالاةِ مَوْلانا وَمَوْلَى الْمُؤْمِنينَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ عَلِيِّ بْنِ اَبي طالِبٍ عَبْدِ اللهِ وَ
اَخي رَسُولِهِ وَالصِّدّيقِ الْاَكْبَرِ وَالْحُجَّةِ عَلى بَرِيَّتِهِ وَالْمُؤَيِّدِ بِهِ نَبِيَّهُ وَدينَهُ الْحَقَّ
الْمُبينَ عَلَماً لِدينِ اللهِ وَخازِناً لِعِلْمِهِ وَعَيْبَةِ غَيْبِ اللهِ وَمَوْضِعِ سِرِّ اللهِ وَاَمينِ اللهِ
عَلى خَلْقِهِ وَشاهِدِهِ في بَرِيَّتِهِ اَللّٰهُمَّ رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادي لِلْاِيمانِ
اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ
رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيمَةِ اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْميعادَ
فَاِنّا رَبَّنا بِمَنِّكَ وَلُطْفِكَ اَجَبْنا داعِيَكَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَصَدَّقْناهُ وَصَدَّقْنا
مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ وَكَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ فَوَلِّنا ما تَوَلَّيْنا وَاحْشُرْنا مَعَ اَئِمَّتِنا
فَاِنّا بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُوقِنُونَ وَلَهُمْ مُسَلِّمُونَ آمَنّا بِسِرِّهِمْ وَعَلانِيَتِهِمْ وَشاهِدِهِمْ
وَغائِبِهِمْ وَحَيِّهِمْ وَمَيِّتِهِمْ وَرَضينا بِهِمْ اَئِمَّةً وَقادَةً وَسادَةً وَحَسْبُنا بِهِمْ بَيْنَنا
وَبَيْنَ اللهِ دُونَ خَلْقِهِ لا نَبْتَغي بِهِمْ بَدَلاً وَلا نَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِمْ وَليجَةً وَبَرِئْنا اِلَى اللهِ
مِنْ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لَهُمْ حَرْباً مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ مِنَ الْاَوَّلينَ وَالْآخِرينَ وَكَفَرْنا
بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَالْاَوْثانِ الْاَرْبَعَةِ وَاَشْياعِهِمْ وَاَتْباعِهِمْ وَكُلِّ مَنْ

## باب چهارم

وَالْاَئِمَّةِ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ اِلَى آخِرِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نُشْهِدُكَ اَنَّا نَدِينُ
بِمَا دَانَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَقَوْلُنَا مَا قَالُوا وَدِينُنَا مَا
دَانُوا بِهِ مَا قَالُوا بِهِ قُلْنَا وَمَا دَانُوا بِهِ دِنَّا وَمَا اَنْكَرُوا اَنْكَرْنَا وَمَنْ وَالَوْا
وَالَيْنَا وَمَنْ عَادَوْا عَادَيْنَا وَمَنْ لَعَنُوا لَعَنَّا وَمَنْ تَبَرَّؤُا مِنْهُ تَبَرَّأْنَا مِنْهُ وَمَنْ تَرَحَّمُوا
عَلَيْهِ تَرَحَّمْنَا عَلَيْهِ آمَنَّا وَسَلَّمْنَا وَرَضِينَا وَاتَّبَعْنَا مَوَالِيَنَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ
اَللّٰهُمَّ فَتَمِّمْ لَنَا ذٰلِكَ وَلَا تَسْلُبْنَاهُ وَاجْعَلْهُ مُسْتَقِرًّا ثَابِتًا عِنْدَنَا وَلَا تَجْعَلْهُ
مُسْتَعَارًا وَاَحْيِنَا مَا اَحْيَيْتَنَا عَلَيْهِ وَاَمِتْنَا اِذَا اَمَتَّنَا عَلَيْهِ آلُ مُحَمَّدٍ اَئِمَّتُنَا
فَبِهِمْ نَأْتَمُّ وَاِيَّاهُمْ نُوَالِي وَعَدُوُّهُمْ عَدُوُّ اللّٰهِ نُعَادِي فَاجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَاِنَّا بِذٰلِكَ رَاضُونَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس
بار دیگر بسجده رود و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه شکراً لله بگوید هر که این عمل را بجا آورد
ثواب کسی داشته باشد که در روز غدیر نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
حاضر بوده باشد و با آنحضرت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بیعت کرده باشد و درجه او در بهشت برابر باشد با درجه راستگویان و تصدیق
کنندگانی که تصدیق خدا و رسول خدا را در آنروز از روی اخلاص کردند مانند
سلمان و اباذر و مقداد رضی الله عنهم و مانند کسی باشد که شهید شده باشد با حضرت رسول





## دعای روز عید غدیر

خدا و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و مانند کسی باشد که در زیر
علم حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و در زیر خیمه آنحضرت بوده باشد
از نجیبان و نقیبان و برگزیدگان آنحضرت علیه السلام و بخوان در این روز این دعا را
که شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که سنت است که در این روز بخوانند
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَعَلِيٍّ وَلِيِّكَ وَالشَّاْنِ وَالْقَدْرِ الَّذِي
خَصَصْتَهُمَا بِهِ دُونَ خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَاَنْ تَبْدَأَ بِهِمَا فِي كُلِّ
خَيْرٍ عَاجِلٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَئِمَّةِ الْقَادَةِ وَالدُّعَاةِ السَّادَةِ
وَالنُّجُومِ الزَّاهِرَةِ وَالْاَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ وَسَاسَةِ الْعِبَادِ وَاَرْكَانِ الْبِلَادِ وَالنَّاقَةِ
الْمُرْسَلَةِ وَالسَّفِينَةِ النَّاجِيَةِ الْجَارِيَةِ فِي اللُّجَجِ الْغَامِرَةِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ خُزَّانِ عِلْمِكَ وَاَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَدَعَائِمِ دِينِكَ وَمَعَادِنِ كَرَامَتِكَ
وَصَفْوَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ الْاَتْقِيَاءِ الْاَنْقِيَاءِ النُّجَبَاءِ الْاَبْرَارِ
وَالْبَابِ الْمُبْتَلٰى بِهِ النَّاسُ مَنْ اَتَاهُ نَجَا وَمَنْ اَبَاهُ هَوٰى اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ اَهْلِ الذِّكْرِ الَّذِينَ اَمَرْتَ بِمَسْاَلَتِهِمْ وَذَوِي الْقُرْبَى الَّذِينَ اَمَرْتَ بِمَوَدَّتِهِمْ
وَفَرَضْتَ حَقَّهُمْ وَجَعَلْتَ الْجَنَّةَ مَعَادَ مَنِ اقْتَصَّ آثَارَهُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ كَمَا اَمَرُوا بِطَاعَتِكَ وَنَهَوْا عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَدَلُّوا عِبَادَكَ عَلٰى وَحْدَانِيَّتِكَ

اللهم انی اسئلک بحق محمد نبیک و نجیبک و نجیک و صفوتک و امینک و
رسولک الی خلقک و بحق امیر المؤمنین یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین
الوصی الوفی و الصدیق الاکبر و الفاروق بین الحق و الباطل و الشاهد
لک و الدال علیک و الصادع بامرک و المجاهد فی سبیلک لم تأخذه فیک لومة
لائم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعلنی فی هذا الیوم الذی عقدت
فیه لولیک العهد فی اعناق خلقک و اکملت لهم الدین من العارفین بحرمته
و المقرین بفضله و من عتقائک و طلقائک من النار و لا تشمت بی حاسدی
النعم اللهم فکما جعلته عیدک الاکبر و سمیته فی السماء یوم العهد المعهود
و فی الارض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المسؤول صل علی محمد و آل محمد و
اقرر به عیوننا و اجمع به شملنا و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا و اجعلنا لانعمک
من الشاکرین یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی عرفنا فضل هذا الیوم و بصرنا
حرمته و کرمنا به و شرفنا بمعرفته و هدانا بنوره یا رسول الله یا امیر المؤمنین
علیکما و علی عترتکما و علی محبیکما منی افضل السلام ما بقی اللیل و النهار
و بکما اتوجه الی ربی و ربکما فی نجاح طلبتی و قضاء حوائجی و تیسیر اموری
اللهم انی اسئلک بحق محمد و آل محمد ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تلعن





من جحد حق هذا الیوم و انکر حرمته فصد عن سبیلک لاطفاء
نورک فابی الله الا ان یتم نوره اللهم فرج عن اهل بیت محمد
نبیک و اکشف عنهم و بهم عن المؤمنین الکربات اللهم املأ
الارض بهم عدلا کما ملئت ظلما و جورا و انجز لهم ما وعدتهم انک
لا تخلف المیعاد

## باب پنجم

در بیان فضیلت زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اینروز بدانکه زیارت آنحضرت علیه السلام از دور
و نزدیک در همه وقت خصوصا در اینروز جلیل عظیم البرکه فضل و ثواب بسیار دارد
روایت شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم
السلام که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که من زار علیا بعد
وفاته فله الجنة یعنی هر که زیارت کند علی علیه السلام را بعد از وفات او پس از
برای اوست بهشت و روایت کرده کفعمی علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمود هر که بزیارت حضرت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه برود
پیاده مینویسد حقتعالی از برای او بهر گامی که بر میدارد ثواب حجی و عمره
پس اگر پیاده نیز برگردد مینویسد حقتعالی از برای او بهر گامی ثواب دو حج و
دو عمره روایت کرده نیز از ابن نباد از آنحضرت علیه السلام که فرمود هر که زیارت

که حضرت علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه را بر حالی که عارف و شناسا باشد بحق آنحضرت باین معنی که آنحضرترا خلیفه بواسطهٔ حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله داند مینویسد حقتعالی از برای او بهر کامی ثواب حج مقبولی و عمرهٔ مبروری و قسم بخدا که نمیخورد آتش جهنم قدمی را که رو بزیارت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه رفته باشد پیاده یا سواره پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ای ابن میاد بنویس این حدیث را بآب طلا و روایت کرده شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس که حضرت امام رضا علیه السلام بمحمد ابن ابی نصر بزنطی گفت که حاضر شو در روز عید غدیر نزد علی علیه السلام و زیارت کن آنحضرترا بدرستیکه خدا می آمرزد از برای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه و هر مرد مسلم و هر زن مسلمه گناهان شصت ساله او را و آزاد میفرماید در آنروز از آتش جهنم دو برابر آنچه آزاد میفرماید در ماه رمضان و شب قدر و شب عید رمضان با آنکه عدد جماعتی که آزاد میفرماید خداوند بخشاینده مهربان برحمت بینهایت خود از بندگان در ماه مبارک رمضان از حد و حصر بیرون است چنانچه مذکور شد بعضی از احادیث آن در باب دویم پس اگر از دور زیارت کنی آنحضرت علیه الصلواة والسلام را اوّل دو رکعت نماز زیارت بکن و در رکعت اوّل

بعد از حمد

## زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بعد از حمد سوره انا انزلناه فی لیلة القدر و در رکعت دویم سوره قل هو الله احد را بخوان و بعد از نماز با انگشت شهادت اشاره کن بجانب قبر شریف آنحضرت و بگو

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمینَ اللهِ فی اَرْضِهِ وَحُجَّتَهُ عَلی عِبادِهِ اَشْهَدُ لَقَدْ جاهَدْتَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ وَعَمِلْتَ بِکِتابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتّی دَعاكَ اللهُ اِلی جِوارِهِ فَقَبَضَكَ اِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ لَكَ کَرَمَ ثَوابِهِ وَاَلْزَمَ اَعْداءَكَ الْحُجَّةَ فی قَتْلِهِمْ اِیّاكَ مَعَ ما لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَةِ عَلی جَمیعِ خَلْقِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ نَفْسی مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ راضِیَةً بِقَضائِكَ مُولَعَةً بِذِکْرِكَ وَدُعائِكَ مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ اَوْلِیائِكَ مَحْبُوبَةً فی اَرْضِكَ وَسَمائِكَ صابِرَةً عِنْدَ نُزُولِ بَلائِكَ شاکِرَةً لِفَواضِلِ نَعْمائِكَ ذاکِرَةً لِسَوابِغِ آلائِكَ مُشْتاقَةً اِلی فَرْحَةِ لِقائِكَ مُتَزَوِّدَةً التَّقْوی لِیَوْمِ جَزائِكَ مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ اَوْلِیائِكَ مُفارِقَةً لِاَخْلاقِ اَعْدائِكَ مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْیا بِحَمْدِكَ وَثَنائِكَ اَللّهُمَّ اِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتینَ اِلَیْكَ والِهَةٌ وَسُبُلَ الرّاغِبینَ اِلَیْكَ شارِعَةٌ وَاَعْلامَ الْقاصِدینَ اِلَیْكَ واضِحَةٌ وَاَفْئِدَةَ الْعارِفینَ مِنْكَ فازِعَةٌ وَاَصْواتَ الدّاعینَ اِلَیْكَ صاعِدَةٌ وَاَبْوابَ الْاِجابَةِ لَهُمْ

مُفتّحة ودعوة من اجاك مستجابة وتوبة من اناب اليك مقبولة وعبرة
من بكا من خوفك مرحومة والاغاثة لمن استغاث بك موجودة والاعانة
لمن استعان بك مبذولة وعداتك لعبادك منجزة وزلل من استقالك
مُقالة واعمال العاملين لديك محفوظة وارزاق الخلائق من لدنك
نازلة وعوائد المزيد اليهم واصلة وذنوب المستغفرين مغفورة
وحوائج خلقك عندك مقضية وجوائز السائلين عندك موفرة و
عوائد المزيد متواترة وموائد المستطعمين معدّة ومناهل الظماء لديك
مترعة اللهم فاستجب دعائي واقبل ثنائي واجمع بيني وبين اوليائي
واحبائي بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذرية
الحسين ائمتي انك ولي نعمائي ومنتهى مناى وغاية رجائي في منقلبي
ومثواى پس اين دعا بخوان كه روايت كرده صفوان از حضرت امام جعفر
صادق عليه السلام اللهم صل على وليك واخي نبيك ووزيره و
حبيبه وخليله وموضع سره وخيرته من اسرته ووصيه وصفوته
وخالصته وامينه ووليه واشرف عترته الذين امنوا به وابي ذريته
وباب حكمته والناطق بحجته والداعي الى شريعته والماضي الى سنته





وخليفته على امته سيد المسلمين وامير المؤمنين وقائد الغر المحجلين
افضل ما صليت على احد من خلقك واصفيائك واوصياء انبيائك
اللهم اني اشهد انه قد بلغ عن نبيك صلى الله عليه واله ما حمل و
رعى ما استحفظ وحفظ ما استودع وحلل حلالك وحرم حرامك
واقام احكامك ودعا الى سبيلك ووالى اوليائك وعادى اعدائك
وجاهد الناكثين عن سبيلك والقاسطين والمارقين عن امرك صابرا
محتسبا مقبلا غير مدبر لا تاخذه في الله لومة لائم حتى بلغ في ذلك
الرضا وسلم اليك القضا وعبدك مخلصا ونصح لك مجتهدا حتى
اتاه اليقين فقبضته اليك شهيدا سعيدا وليا تقيا رضيا زكيا هاديا
مهديا اللهم صل على محمد وعليه افضل ما صليت على احد من انبيائك
واصفيائك يا رب العالمين وشب عيد غدير نيز شبيست بسيار مبارك وشريف
ومناسبت درانشب نيز اين دعا وزيارت وانچه ميسر شود از عبادت وطاعت
بجا آورد خاتمه دربيان قليلى از مناقب ومفاخر حضرت امير المؤمنين صلوات الله
عليه از طريق خاصه وعامه بدانكه بچندين سند از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله
منقولست كه حق تعالى خلق كرد مرا وعلى وفاطمه وحسن وحسين صلوات الله عليهم را

پیش از آنکه خلق کند آدم را در هنگامی که نه آسمان بود و نه زمین و نه ظلمت و نه نور
و نه آفتاب و نه ماه و نه بهشت و نه دوزخ پس عباس عم آنحضرت گفت که چگونه
بود ابتدای خلق شما یا رسول الله آنحضرت فرمود که ای عم چون حقتعالی خواست
که ما را خلق نماید کلامی ایجاد نمود و از آن کلام نوری آفرید پس سخن دیگر ایجاد
نمود پس از آن سخن روحی آفرید پس آن نور و آن روح را با هم ممزوج گردانید پس مرا
و علی و فاطمه و حسن و حسین را آفرید پس با خدا را تسبیح میگفتیم در هنگامیکه تسبیح گوینده
نبود و او را بتقدس و پاکی یاد میکردیم در هنگامی که تقدیس کننده نبود پس چون خدا
خواست که سایر خلق را بیافریند نور مرا شکافت پس عرش را از آن آفرید پس عرش
از نور منست و نور من از نور خداست و نور من افضلست از عرش پس نور برادرم
علی را شکافت و ملائکه را از آن خلق کرد پس ملائکه از نور علی بهم رسیدند و نور علی
از نور خداست و علی از ملائکه افضلست پس شکافت نور دخترم فاطمه را پس بیافرید
از آن آسمانها و زمین را پس آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه آفریده شدند و نور
فاطمه از نور خداست و فاطمه از آسمانها و زمین افضلست پس شکافت نور فرزندم
حسن را و بیافرید از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن بهم رسیدند
و نور حسن از نور خداست و حسن از آفتاب و ماه افضلست پس نور فرزندم حسین را



شکافت و از آن نور بهشت و حور العین را آفرید پس بهشت و حور العین از نور حسین
آفریده شدند و نور فرزندم حسین از نور خداست و فرزندم حسین بهتر است از بهشت
و حور العین و بسند معتبر از ابوذر رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمودند که من و علی بن ابیطالب از یک نور آفریده شدیم و تسبیح خدا میگفتیم
در جانب راست عرش پیش از آنکه خدا آدم علیه السلام را بیافریند بدو هزار سال
پس چون خدا آدم را آفرید آن نور را در پشت او جا داد و چون آدم در بهشت ساکن
شد ما در پشت او بودیم و چون نوح نبی در کشتی سوار شد ما در پشت او بودیم و چون
ابراهیم خلیل را در آتش انداختند ما در پشت او بودیم و پیوسته حقتعالی ما را از اصلاب
طاهره منتقل میساخت بارحام مطهره تا آنکه رسیدیم بسوی عبدالمطلب پس آن
نور را بدو نیم گردانید مرا در صلب عبدالله گذاشت و علی را در صلب ابوطالب
و بمن رسالت و پیغمبری داد و بعلی فصاحت و شجاعت داد و از برای ما دو نام
از نامهای مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند عرش عظیم محمود است و من
محمدم و خداوند کریم بزرگوار اعلی است و برادرم علی است پس مرا برسالت و پیغمبری
مقرر نمود و علی را برای وصایت و امامت و حکم بحق کردن در میان مردم مقرر
فرمود و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که محمد و علی

## خاتمه

صلوات الله علیهما دو نور بودند نزد حق تعالی دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی
خلایق را ایجاد نماید پس چون ملائکه آن دو نور را دیدند یکی را اصل یافتند و از آن
شعاعی لامع گردیده بود که فرع آن بود پس گفتند خداوندا این چه نور است حقتعالی
وحی نمود بسوی ایشان که این نوریست از نورهای من که اصلش پیغمبریست و فرعش
امامت اما پیغمبری پس از محمد است بنده من و رسول من و اما امامت پس از علیست
حجت من و خلیفه من و اگر ایشان نبودند هیچیک از خلق خود را نمیآفریدم و در حدیث
معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقولست که پیوسته حق تعالی متفرد بود در
یکتائی خود و بغیر او احدی نبود پس خلق کرد محمد و علی و فاطمه را و بعد از هزار دهر
و روزگار جمیع چیزها را آفرید پس ایشانرا گواه گرفت بر آفریدن آنها و طاعت ایشانرا
بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را با ایشان گذاشت و ایشان هیچ
کار نمیخواهند و اراده نمینمایند مگر بمشیت الهی و بسند معتبر از ابو سعید خدری منقولست
که شخصی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی که
بشیطان خطاب نمود در هنگامیکه ابا کرد از سجده آدم علیه السلام که استکبرت ام
کنت من العالین که ترجمه اش اینست که آیا تکبر کردی یا بودی از بلند مرتبه گان
که ایشان بلند مرتبه گان که مرتبه ایشان بلندتر است از مرتبه ملائکه پس حضرت رسول





## در بیان قلیلی از مناقب حضرت امیر المؤمنین ع

خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم در سراپرده
عرش بودیم و تسبیح الهی میکردیم و ملائکه بتسبیح ما تسبیح میکردند پیش از آنکه حق تعالی آدم
را خلق کند بدو هزار سال پس چون حقتعالی آدم را خلق کرد امر کرد ملائکه را که سجود کنند
از برای آدم و امر نکرد ما را بسجود پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که ابا نمود از سجود پس حقتعالی
باو خطاب نمود که آیا تکبر کردی از سجود یا بودی از آنها که بلندترند از آنکه سجود کنند آدم
را یعنی این پنج بزرگوار که نام نامی شریف ایشان نوشته شده است بر سراپرده عرش
و بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی محمد و علی
و یازده امام از ذریت ایشانرا از نور عظمت خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خدا او را
تسبیح و تقدیس میکفتند و عبادت میکردند پیش از آنکه احدی از خلق را بیافریند و در حدیث
معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی چهارده نور آفرید
پیش از آنکه سایر خلق را بیافریند بچهارده هزار سال پس آنها ارواح ما بودند گفتند یا بن
رسول الله کیستند آن چهارده نفر فرمود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام
از فرزندان حسین ع که آخر ایشان قائمست و غایب خواهد شد و بعد از غایب شدن
ظاهر خواهد شد و دجال را خواهد کشت و زمین را از هر جور و ستم پاک خواهد کرد و در حدیث
معتبر از آنحضرت علیه السلام منقولست که چون حقتعالی ارواح را آفرید ایشانرا نزد خود

همین کرد پس با ایشان خطاب نمود که پروردگار شما کیست پس اول کسیکه سخن گفت
رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بودند گفتند
توئی پروردگار ما پس حقتعالی علم و دین خود را بر ایشان بار کرد پس بملائکه گفت که ایشان
حاملان دین من و علم منند و علوم مرا از ایشان باید پرسید پس بفرزندان آدم خطاب
نمود که اقرار نمائید از برای من بپروردگاری و از برای این گروه بفرمان برداری
و ولایت و محبت پس همه گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حقتعالی بملائکه فرمود
که گواه باشید پس ملائکه گفتند که گواه شدیم که فردا نگویند که ما از این غافل بودیم پس
حضرت صادق علیه السلام فرمود که والله که ولایت ما را بر پیغمبران تاکید کردند در
روز میثاق در روز الست و شیخ ابو الحسن بکری در کتاب انوار که در تاریخ ولادت
موفور السعادت سید ابرار تالیف نموده روایت کرده است بسند خود از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حق تعالی بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که
خلق کرد نور حبیب خود محمد بود و او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها
و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار صد و بیست و
چهار هزار سال پس حق از نور پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار
خود ایستاد و او را بپاکی یاد کرد و حمد و ثنای او گفت پیوسته حق تعالی نظر رحمت



بسوی او داشت و میفرمود که توئی مراد من و مقصود من از خلق عالم و توئی برگزیده من
از خلق من بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم هر که ترا دوست
دارد من او را دوست میدارم و هر که ترا دشمن میدارد من او را دشمن میدارم پس نور
مقدس آنحضرت درخشان شد و شعاع آن بلند شد پس حقتعالی از آن نور دوازده حجاب
آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب
رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت
و حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود نور محمد را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل شد
و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی پس داخل شد در حجاب عظمت و
یازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان عالم السر و اخفی پس داخل شد در حجاب عزت و
ده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان الملک المنان پس داخل شد در حجاب هیبت و
نه هزار سال این تسبیح میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر پس داخل شد در حجاب جبروت و
هشت هزار سال این تسبیح میگفت سبحان الکریم الاکبر پس داخل شد در حجاب رحمت و
هفت هزار سال این تسبیح میگفت سبحان رب العرش العظیم پس داخل شد در حجاب نبوت و
شش هزار سال این تسبیح میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون پس داخل شد
در حجاب کبریا و پنجهزار سال این تسبیح میگفت سبحان العظیم الاعظم پس داخل شد در حجاب منزلت

وچهار هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلیم الکریم پس داخل شد در حجاب هیبت و
وسه هزار سال این تسبیح میگفت سبحان ذی الملک والملکوت پس داخل شد در حجاب سعادت
ودو هزار سال این تسبیح میگفت سبحان من یزیل الاشیاء ولا یزول پس داخل شد در
حجاب شفاعت و هزار سال این تسبیح میگفت سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم پس
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که پس حقتعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه وآله
بیست دریا از نور آفرید ودر هر دریا علمی چند بود که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس امر فرمود
نور آنحضرت را که فرو رود در دریای عزت ودریای صبر ودریای خشوع ودریای تواضع
ودریای رضا ودریای وفا ودریای حلم ودریای پرهیزکاری ودریای خشیت ودریای
انابت ودریای عمل ودریای مزید ودریای هدایت ودریای صیانت ودریای حیا
تا آنکه در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حق تعالی
وحی نمود بسوی او که ای حبیب من وای بهترین پیغمبران من وای اول آفریدهای من
وای آخر رسولان من توئی شفیع روز جزا پس آن نور از بهر سجده افتاد وچون سر از سجده
برداشت صد وبیست وچهار قطره از او فرو ریخت پس حقتعالی از هر قطره از نور آنحضرت
پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نورها بر دور نور محمدی صلی الله علیه وآله طواف
میکردند ومیگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان





من هو غنی لا یفتقر پس حقتعالی همه آن انوار را ندا کرد که آیا مرا میشناسید پس نور محمدی صلی الله علیه وآله
پیش از سایر انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
رب العالمین و مالک الملوک پس حقتعالی او را ندا کرد که توئی برگزیده من و دوست من
وبهترین خلق من امت تو بهترین امتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا
بدو نیم کرد ودر یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد ودر نیم دیگر بنظر شفقت
نظر کرد واز آن عرش آفرید وعرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش
آفرید واز نور کرسی لوح را آفرید واز نور لوح قلم را آفرید وبسوی قلم وحی نمود که بنویس
توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش شد از شنیدن کلام الهی وچون بهوش باز آمد گفت
پروردگارا چه چیز بنویسم حق تعالی فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم
نام محمد را شنید بسجده افتاد وگفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت
وشهادتین را نوشت وگفت پروردگارا کیست محمد که نام او را بنام خود یاد او را
خود مقرون گردانیدی حقتعالی باو وحی نمود که ای قلم اگر او نمیبود ترا خلق نمیکردم
ونیافریده ام خلق خود را مگر از برای او پس او است بشارت دهنده وترساننده و چراغ
نور بخشنده وشفاعت کننده ودوست من پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت
السلام علیک یا رسول الله وآنحضرت جواب فرمود که وعلیک السلام منی ورحمة الله

وبرکاته پس از آن روز سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی قلم را فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا ملکی چند آفرید که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و استغفار کنند از برای شیعیان ایشان پس حق تعالی از نور محمد صلی الله علیه و آله بهشت را آفرید و آنرا بچهار صفت زینت بخشید عظمت و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را از برای دوستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخاست خلق کرد و از کف آن زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را برداشت و سنگی عظیم آفرید که پای آن ملک بر روی آن قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید که آن سنگ بر پشت آن مستقر گردید و ماهی عظیم آفرید که آن گاو بر پشت آن ایستاد و ماهی بر روی آب و آب روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است بغیر از خدا کسی نمیداند پس عرش را بده نور منور ساخت نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خشنودی و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع اینصفات را در طینت محمد و اهل بیت محمد تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مؤمنان را از امت محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس آفتاب و ماه و ستارها و شب و روز و روشنائی





و تاریکی و سایر ملائکه را از نور محمد صلی الله علیه و آله آفرید پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش هشتاد و سه هزار سال ساکن گردانید پس نور آنحضرت را هشتاد هزار سال در بهشت ساکن گردانید پس هشتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را از آسمانی بآسمانی منتقل گردانید تا آنکه بآسمان اول رسانید پس در آسمان اول ماند تا آنکه حقتعالی اراده نمود که حضرت آدم علیه السلام را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شود بسوی زمین و قبضه از خاک برای بدن آدم فرا گیرد پس ابلیس لعین سبقت گرفت و بازمین گفت که خدا میخواهد که از تو خلقی بیافریند و او را باتش عذاب کند پس چون ملائکه بسوی تو بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی فرا گیرند که آتش را در آن بهره باشد پس چون جبرئیل نازل شد و زمین استعاذه نمود جبرئیل برگشت و گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس بر او رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین پناه بخدا برد عزرائیل گفت من نیز پناه میبرم بعزت خدا از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پائین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین فرا گرفت و باین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حقتعالی بعزرائیل وحی نمود که چرا تو بر او رحم نکردی چنانکه آنها بر او رحم کردند گفت فرمان برداری تو بهتر بود از رحم کردن

## خاتمه

برآن پس حقتعالی باو وحی کرد که میخواهم که از این خاک خلقی بیافرینم که پیغمبران و شایستگان
و اشقیا و بدکاران در میان آنها باشند و ترا قبض کننده همه ارواح کرده‌ام پس
امر کرد خدا جبرئیل را که بیاورد آن قبضه سفید نورانی را که طینت مقدس پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با ملائکه کروبیان و ملائکه صفا
و سبحان پاید نزد موضع ضریح مقدس آنحضرت و آن قبضه را فرا گرفتند و با آب
تسنیم و آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب خشنودی و آب عفو خمیر
کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه اش را از شفقت و دستهایش را از سخاوت
و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت و پاهایش را از شرف و نفسهایش را از بوی
خوش آفرید پس مخلوط کردانید آن طینت را با طینت آدم علیه السلام پس چون جسد آدم
تمام شد بملائکه وحی نمود که من بشری میآفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او
دمم پس همه نزد او بسجده درآئید پس ملائکه جسد آدم علیه السلام را بر گرفتند و در بهشت
گذاشتند و منتظر فرمان حقتعالی بودند که چون مامور گردند بسجود سجده کنند پس حقتعالی
امر فرمود روح آدم را که داخل شود در بدن او روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استعفا
نمود پس حقتعالی فرمود بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون روح بدماغ
آدم رسید آدم جسد خود را دید و صدای تسبیح ملائکه را شنید پس چون روح بخیاشیمش

الحم

## در بیان خلقت آدم علیه السلام

رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم بآن تکلم نمود
پس حقتعالی باو وحی نمود که یرحمک الله ای آدم ترا برای رحمت خلق کرده‌ام و رحمت خود را
برای تو و فرزندان تو مقرر کرده‌ام هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس باین سبب دعا
کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از دعا کردن برای
عطسه کننده پس آدم نظر کرد بسوی بالا دید که بر عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد
رسول الله و اسماء اهل بیت آنحضرت را دید که بر عرش نوشته است پس چون روح بساقش
رسید پیش از آنکه بقدمهایش برسد خواست که برخیزد نتوانست و باین سبب خدا فرموده
که خلق الانسان من عجل یعنی آفریده شده انسان از تعجیل کردن در امور و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که روح صد سال در سر آدم بود و صد سال در سینه او
بود و صد سال در پشت او بود و صد سال در رانهای او و صد سال در ساقهای او و صد
سال در قدمهای او بود چون آدم درست ایستاد حق تعالی ملائکه را امر کرد بسجود او و این
بعد از ظهر روز جمعه بود پس در سجده بودند تا وقت عصر پس آدم علیه السلام در پشت خود صدائی
شنید تسبیح و تقدیس الهی مانند صدای مرغان پس گفت پروردگارا این چه صدا است
حق تعالی فرمود که ای آدم صدای تسبیح محمد عربی است که بهترین اولین و آخرین است
پس سعادت برای کسیست که او را متابعت و اطاعت نماید و شقاوت برای کسیست

## خاتمه

که او را مخالفت و نافرمانی نماید پس گفت ای آدم عهد مرا و سپار مکر بر جمهای پاکیزه از
زنان عفیفه طیبه و صلبهای پاکیزه از مردان طیب پس آدم گفت پروردگارا این مولود
مسعود شرف و بهاء و حسن و وقار مرا زیاد گردانید پس حق تعالی از طینت یک دنده
آدم حوا را آفرید و خواب را بر آدم مستولی گردانید چون آدم بیدار شد و حوا را نزد
بالین خود دید گفت تو کیستی گفت منم حوا خدا مرا برای تو آفریده است آدم گفت چه نیکوست
خلقت تو پس حقتعالی بآدم وحی کرد که این کنیز منست و تو بنده منی و شما را آفریدم
از برای خانه که نام او بهشت است پس پاکی یاد کنید مرا و حمد و سپاس من بجای آورید
ای آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهرش را بده آدم گفت پروردگارا مهرش
چیست حق تعالی فرمود که اینست که ده مرتبه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد پس آدم
گفت پروردگارا پاداش این نعمت که بمن عطا کردی اینست که تا زنده ام حمد و شکر
ترا بجا آورم پس حوا را تزویج نمود و قاضی خداوند عالمیان بود و عقد کننده جبرئیل
بود و گواهان ملائکه مقربان بودند پس ملائکه در پشت سر آدم می ایستادند آدم گفت
پروردگارا چه سبب ملائکه در پشت سر من می ایستند حق تعالی فرمود سبب اینکه در
نور محمدی صلی الله علیه و آله که در صلب تست نظر نمایند آدم گفت پروردگارا آن
نور را در پیش روی من قرار ده تا ملائکه در برابر روی من باشند پس ملائکه در برابر





## در بیان ظهور انوار طاهره در صلب آدم ع

آدم صف کشیدند و ایستادند پس آدم از پروردگار خود سؤال کرد که نور در جائی
ظاهر شود که آدم نیز تواند دید پس حقتعالی نور محمد را در انگشت شهادت آدم و نور علی
علیه السلام را در انگشت میانین و نور فاطمه صلوات الله علیها را در انگشت بعد از آن
و نور حسن علیه السلام را در انگشت کوچک و نور حسین علیه السلام را در انگشت جهین او
ظاهر گردانید و پیوسته این انوار از آدم علیه السلام ساطع بودند مانند آفتاب انوار
و آسمانها و زمین و عرش و کرسی و سراپرده های عظمت و جلالت بآن انوار منور و
روشن گردیدند و هرگاه که آدم میخواست که با حوا نزدیکی کند او را امر میفرمود که غسل
بسازد و میگفت که حقتعالی این نور را روزی تو خواهد کرد و آن امانت و میثاق
خداست پس پیوسته آن نور با آدم بود تا آنکه حوا بحضرت شیث علیه السلام حامله شد
پس آن نور مقدس منتقل شد بجبین حوا و ملائکه نزد حوا میآمدند و تهنیت و مبارکباد
میگفتند الحدیث و در کتاب کشف الغمه بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
روایت کرده است که چون حق تعالی آدم و حوا را خلق کرد افتخار کردند در بهشت
و آدم بحوا گفت که حقتعالی خلقی از ما بهتر نیافریده است پس حقتعالی وحی کرد
بجبرئیل که آدم و حوا را ببر بسوی فردوس اعلی و چون آدم و حوا داخل فردوس
شدند نظر ایشان بدختری افتاد که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته بود و تاجی از

از نور بر سر داشت و در گوشهای خود دو گوشواره از نور داشت و جمیع بهشتها از نور روی او روشن گردیده بود پس آدم بجبرئیل گفت که ای حبیب من کیست این دختر که تمام بهشت از نور روی او روشن گردیده است جبرئیل گفت این فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و او پیغمبریست از فرزندان تو که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت که این تاجی که بر سر دارد چیست گفت این تاج شوهر او است علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه پرسید که این گوشوارها چیست که در گوشهای او است جبرئیل گفت که دو فرزندان او یند حسن و حسین علیهما السلام آدم گفت که ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت ایشان موجود بودند در علم پنهان حق تعالی پیش از آنکه تو آفریده شوی بچهار هزار سال و روایت کرده نیز از از طرق مخالفان که عایشه میگفت محبوب ترین زنان بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه بود و محبوب ترین مردان بسوی آنحضرت شوهر او بود و روایت کرده است نیز از طرق مخالفان از ام سلمه که گفت فاطمه شبیه ترین مردم بود از روی خلقت و سیرت بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایت کرده است نیز بسند معتبر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بفاطمه گفت که هر که بر تو صلوات فرستد حق تعالی گناهان او را بیامرزد و او را ملحق گرداند بمن در هر جای از بهشت که باشم و ثعلبی و دیگران از

## در بیان برخی از فضایل حضرت سیدة النساء

از مفسران سنیان روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت ساکن شوند نوری مشاهده کنند که تمام بهشت بآن نور روشن گردد پس گویند پروردگارا تو در قران فرموده که اهل بهشت آفتاب نمی بینند این چه نور است که ما مشاهده کردیم پس منادی ندا کند که این نور آفتاب و ماه نیست بلکه علی و فاطمه خندیدند و این نور خنده ایشانست و بسند معتبر روایت شده که بهشت مشتاقست بسوی چهار کس از زنان مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون که در بهشت زوجه حضرت رسول خدا خواهد بود و خدیجه که زوجه آنحضرتست در دنیا و آخرت و فاطمه دختر آنحضرتست صلی الله علیه و آله و در روایات متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که فاطمه بهترین زنان عالمیانست از اولین و آخرین و در روز قیامت آسیه و مریم و خدیجه پیش پیش روی فاطمه میروند مانند دربانان و خدمتکاران تا آنکه آنحضرت را داخل بهشت کنند و فرات ابن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد از فضایل حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان منبرها از نور نصب کنند و منبر من از منبرهای همه ایشان بلندتر باشد پس حقتعالی مرا ندا کند که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه بخوانم که از

آن پیغمبران و رسولان چنان خطبه نشنیده باشند پس از برای اوصیای انبیا منبرها
از نور نصب کنند و منبر وصی من علی بن ابیطالب علیه السلام از منبرهای همه ایشان بلندتر
باشد پس حقتعالی فرماید که یا علی خطبه بخوان پس او خطبه ادا کند که از احدی از اوصیا
چنان خطبه نشنیده باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و مرسلان منبرها از نور
برپا کنند پس از برای دو پسر من و دو گل بوستان من حسن و حسین دو منبر از نور نصب کنند
پس حقتعالی ایشانرا امر کند که خطبه بخوانند پس خطبه بخوانند که احدی از اولاد پیغمبران چنان
خطبه ادا نکرده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله
کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست
ام کلثوم مادر یحیی پس ایشان برخیزند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری
از برای کیست امروز پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم گویند که مخصوص
خداوند یگانه قهار است پس از جانب حقتعالی ندا رسد که ای اهل محشر من امروز
کرم و بزرگواری را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار داده ام ای اهل محشر
سرهای خود را بزیر افکنید و دیدهای خود را فرو پوشید که فاطمه بسوی بهشت میرود
پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت را از برای آنحضرت بیاورد که پهلوهای او را
بدیبای بهشت مزین کرده باشند و مهار او از مروارید تر باشد و جهاز او از مرجان



باشد پس آن ناقه را بخوابانند و آنحضرت بر آن سوار شود پس حقتعالی صد هزار ملک بفرستد
که بر جانب راست او روند و صد هزار ملک دیگر که از جانب چپ او روند و صد هزار
ملک دیگر که او را بر بالهای خود بردارند و پرواز کنند بسوی بهشت چون بدر بهشت
رسد نظری بعقب سر خود کند پس حقتعالی او را ندا کند که ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی
و حال آنکه من امر فرموده ام که ترا ببهشت برند فاطمه گوید که ای پروردگار من میخواهم
که امروز قدر و منزلت من نزد تو بر مردم معلوم شود حقتعالی فرماید که ای دختر حبیب من
برگرد بسوی محشر و هر که محبت خود یا محبت ذریه خود را در دل او بیابی امر فرما که دست
او را بگیرند و داخل بهشت کنند پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای جابر
بخدا قسم که فاطمه در آنروز شیعیان و محبان خود را از صحرای محشر برباید چنانکه مرغ
دانهای نیکو را از میان دانهای غیر نیکو میرباید و چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
رسند حق تعالی در دل ایشان افکند که بعقب ملتفت گردند پس با ایشان ندا میکند
که ای دوستان من برای چه بعقب التفات میکنید و حال آنکه من شفاعت فاطمه
دختر حبیب خود را در بارهٔ شما قبول کردم پس ایشان گویند که پروردگارا میخواهیم
که امروز قدر و منزلت ما نزد تو بر اهل محشر ظاهر گردد پس حقتعالی فرماید که
ای دوستان من برگردید بسوی محشر و نظر کنید بر هر که شما را دوست داشته باشد

برای دوستی فاطمه و هر که شما را طعام داده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را جامه
پوشانیده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را شربت آبی آشامانیده باشد برای
محبت فاطمه و هر که بر شما غایبی را رد کرده باشد در محبت فاطمه دست او را بگیرید
و داخل بهشت گردانید پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که بخدا قسم که
در صحرای محشر باقی نخواهد ماند مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون ایشان را
بطبقات جهنم داخل کنند گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم یعنی نیست ما را
شفاعت کنندگان و نه یار مهربان پس گویند فلو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین
یعنی اگر ما را بازگشتی بدنیا میبود پس میگردیدیم از مؤمنان پس حضرت باقر علیه السلام
فرمود که هیهات هیهات آرزوی ایشان در آن روز فایده نمیبخشد و اگر بدنیا برگردند
هر آینه بر خواهند گشت بسوی آن عملها که نهی کرده بودند ایشان را از آنها و بدرستیکه
ایشان از دروغ گویانند ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را نه نام است
نزد حق تعالی فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه
و زهرا پس حضرت براوی گفت که آیا میدانی فاطمه چه معنی دارد راوی گفت
مرا خبر ده ای آقای من حضرت فرمود که یعنی بریده شده از همه بدیها و نقصها

لکن



پس حضرت فرمود که اگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاطمه را تزویج نمینمود
کفوی از برای حضرت فاطمه در روی زمین نبود تا روز قیامت نه آدم و نه آنها که
بعد از آدم بودند مخفی نماناد که این حدیث شریف دلالت میکند بر اینکه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان بغیر از پیغمبر آخر الزمان افضل باشد
بلکه بعضی از علما باین حدیث استدلال بر افضلیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
بر ایشان نیز کرده اند و بدانکه صدیقه بمعنی معصومه است و بمعنی بغایت راست گوینده
نیز میتواند بود و مؤید معنی اخیر است حدیثی که سفیان از عایشه روایت کرده اند که
او گفت من راست گوتر از فاطمه کسی را ندیدم مگر پدرش و مبارکه یعنی صاحب برکت در
علم و فضل و کمالات و اولاد کرام و معجزات و طاهره یعنی پاک و پاکیزه از جمیع نقایص
صفات و زکیه یعنی نمو کننده در کمالات و خیرات و راضیه یعنی راضی بقضای الهی
مرضیه یعنی پسندیده دوستان خدا و محدثه یعنی کسی که ملک با او سخن میگفت و زهرا یعنی
نورانی بنور صوری و معنوی چنانکه ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع بسند معتبر
روایت کرده که ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که بچه
سبب حضرت فاطمه صلوات الله علیها را زهرا مینامیدند حضرت فرمود بسبب
آنکه نور حضرت فاطمه در روزی سه مرتبه از برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

## خاتمه

ظاهر میشد یکمرتبه در اول روز که حضرت بنماز بامداد می ایستاد و مردم در میان رخت
خوابهای خود بودند نور سفیدی از آن خورشید فلک عصمت ساطع میشد که در جمیع
خانهای مدینه داخل میشد و در و دیوار خانها از آن نور سفید میشد و اهل مدینه منوره
از مشاهده آنحالت متعجب میآمدند و بخدمت حضرت رسول خدا میشتافتند و از
سبب آنحال سؤال میکردند پس آنحضرت میفرمود که بروید بخانه فاطمه تا سبب آن
نور بر شما ظاهر شود و چون بخانه آن حضرت میرفتند معلوم ایشان میشد که آنحضرت
در محراب عبادت بنماز مشغولست و از روی انورش آن نور ساطعست پس میدانستند
که آن نوری که مشاهده کرده اند از آنحضرتست و چون هنگام زوال آفتاب میشد
و حضرت فاطمه مهیای نماز پیشین میشد نور زردی از جبین مبینش ساطع میشد و در جمیع
خانهای مدینه داخل میشد و از آن نور درها و دیوارها و جامها و رنگهای ایشان زرد
میشد و چون بخدمت حضرت رسالت میرفتند و از سبب آنحال سؤال میکردند آن
حضرت ایشانرا بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها میفرستاد و چون ایشان
بخانه آنحضرت میرفتند آنحضرترا در محراب عبادت می یافتند که بنماز ایستاده است
و نور زردی از روی مبارکش ساطعست پس میدانستند که آنچه دیده اند از نور آن
آنحضرت بوده است و چون آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی منور حضرت



## در بیان نامهای حضرت فاطمة الزهرا علیها السلام

فاطمه صلوات الله علیها سرخ میشد و از روی فرح و شادی شکر جناب الهی بجای میآورد
پس نور سرخی که از روی آنحضرت ساطع میشد داخل خانهای مدینه میگردید و دیوارهای
خانها سرخ میشد و اهل مدینه از مشاهده آنحالت متعجب میشدند و بخدمت حضرت رسالت
میرفتند و از سبب آن سؤال میکردند و حضرت ایشانرا بخانه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها میفرستاد پس بر ایشان معلوم میشد که آنحضرت در محراب عبادت نشسته است
و بتسبیح و تمجید الهی مشغولست و از گونه لطیفش آن نور سرخ ساطعست پس میدانستند
که آنچه دیده اند از آثار نور جمال منور آنحضرتست و پیوسته این نور در جبین آنحضرت
بود تا آنکه حضرت امام حسین صلوات الله علیه متولد شد پس آن نور بجبین مبین آنحضرت
منتقل شد و پیوسته آن نور با ماهست و از امامی بامامی دیگر منتقل میشود تا روز قیامت
و ایضاً بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که بچه
سبب حضرت فاطمه صلوات الله علیها را زهرا نامیدند فرمود بسبب آنکه حق تعالی
آنحضرترا از نور عظمت خود خلق کرد و چون او را آفرید آسمانها و زمین از نور روی
او روشن گردید و نور روی او دیدهای ملائکه را خیره گردانید و همگی بسجده الهی
افتادند و گفتند ای خداوند ما و بزرگ ما این چه نوراست حق تعالی بایشان وحی کرد
که این نوریست که من از نور خود آفریدم و در آسمان ساکن گردانیدم و از عظمت خود

## خاتمه

اورا خلق کردم بیرون خواهم آورد و اورا از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زیادتی
داده ام بر جمیع پیغمبران خود و از این نور بیرون خواهم آورد پیشوایان دین را که قیام نمایند
بامر من و هدایت کنند خلق را بدین حق من و ایشان را خلیفهای خود خواهم گردانید در زمین
بعد از آنکه وحی من از زمین منقطع شده باشد و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها را باین سبب زهرا نامیدند که چون در
محراب خود بعبادت میایستاد نور او اهل آسمانرا روشنی میبخشید چنانکه ستارهای
آسمان اهل زمین را روشنی میبخشد و ابن شهرآشوب و قطب راوندی روایت کرده اند
که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه محتاج بقرض شد و چادر حضرت فاطمه
صلوات الله علیها را نزد یهودی رهن کرد و آن چادر از پشم بود و قدری از جو بقرض
گرفت و یهودی آن چادر را بخانه برد و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی
بآن حجره در آمد و نوری از آن چادر ساطع بود که تمام حجره را روشن کرده بود چون
زن آن حالت غریب را مشاهده کرد نزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود نقل کرد
پس یهودی بعد استماع آن در تعجب شد و فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه
در آن حجره است پس بسرعت شتافت و داخل آن حجره شد و چون دید که شعاع چادر
آن خورشید فلک عصمت حجره را منور و روشن کرده است تعجبش زیاده شد پس

یهودی



## در بیان اسلام آوردن جماعت یهود

یهودی و زنش بخانه خویشان دویدند و هشتاد نفر از خویشان حاضر گردیدند و از برکت
شعاع چادر حضرت فاطمه علیها السلام همگی بنور اسلام منور گردیدند و دیلمی از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد
نشسته بود ناگاه عباس عم آنحضرت داخل شد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد
و او را مرحبا گفت پس عباس گفت بچه سبب علی بر ما فضیلت یافته است و حال آنکه اصل ما
یکی است حضرت فرمود که ای عم حق تعالی مرا و علی را آفرید در وقتیکه نه آسمان بود
و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و چون حقتعالی خواست که ما را بیافریند
تکلم نمود بکلمه و از آن نوری بهم رسید پس تکلم نمود بکلمه دیگر و از آن روحی بهم رسید
پس آن نور را بآن روح ممزوج کرد پس من و علی را از آن نور و روح آفرید پس از نور
من عرش را بیرون آورد و من از عرش بزرگترم و از نور علی آسمانها را بیرون آورد
و علی از آسمانها جلیل تر و عظیم تر است پس از نور حسن نور آفتاب را بیرون آورد و از
نور حسین نور ماه را پس ایشان از آفتاب و ماه بزرگترند پس ملائکه تسبیح حقتعالی میکردند
و میگفتند سبوح قدوس چه بسیار گرامی و عزیزند این نورها نزد حق تعالی پس چون
حق تعالی خواست که امتحان کند ملائکه را ابر تاریکی بر ایشان فرستاد و چنان ایشان را
فرو گرفت که یکدیگر را هیچ نمیدیدند پس ملائکه گفتند که خداوندا و سیدا ما از روزیکه

مارا آفریده تا بحال چنین حالتی را مشاهده نکردیم پس از تو سؤال میکنیم بحق این نورها که این ظلمت را از ما دور کنی پس حقتعالی نور حضرت فاطمه صلوات الله علیها را آفرید مانند قندیلی و بر کنار عرش آویخت و از نور آن آسمانها و زمین منور و روشن شدند و باین سبب فاطمه را زهرا نامیدند پس ملائکه تسبیح و تقدیس حقتعالی کردند و حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت قرار دادم از برای محبان این زن و محبان پدر او و شوهر او و فرزندان او سلمان گفت پس بیرون رفت عباس پس ملاقات کرد او را علی بن ابیطالب علیه السلام پس علی را در بر گرفت و او را بسینه خود چسبانید و میان هر دو دیده او را بوسید و نامیدن حضرت سیدة النسا صلوات الله علیها را بفاطمه بسبب اینست که فاطم ماخوذ است از فطم و فطم بمعنی قطع و بریدنست و در احادیث متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که آنحضرت را از برای این فاطمه نامیدند که حق تعالی او و شیعیان او را از آتش جهنم قطع نموده و بریده است و ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سیدة النسا متولد شد حق تعالی ملکی را فرستاد که بر زبان حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله جاری گردانید که آنحضرت را فاطمه نامید پس با فاطمه خطاب کرد که ترا بعلم بریدم از جهل و ترا بریدم از حیض





شدن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که بخدا قسم که حق تعالی در روز الست او را بعلم خود مخصوص ساخت و او را از کثافت حیض و آلودگیها مطهر گردانید و بسند معتبر از آنحضرت نیز روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها در روز قیامت بر کنار جهنم خواهم ایستاد و در آنروز در میان دو چشم هر کسی نوشته خواهد بود که مؤمنست یا کافر پس حقتعالی امر میکند در آنروز که یکی از محبان اهل بیت را که گناه بسیار کرده باشد بجهنم برند چون او را نزدیک حضرت فاطمه رسانند آنحضرت در پیشانی او بخواند که او از محبان آنحضرت و ذریه آنحضرتست پس گوید که ای پروردگار من و ای سید من مرا فاطمه نامیدی و مرا وعده فرمودی که بسبب من دوستان مرا از آتش جهنم قطع کنی و آزاد فرمائی و وعده تو حق است و خلاف وعده نمیکنی پس حقتعالی ندا فرماید که راست گفتی ای فاطمه بدرستیکه من ترا فاطمه نامیدم و بریدم و قطع کردم ترا و هر که ترا و امامان از ذریه ترا دوست دارد و از موالیان ایشان باشد از آتش جهنم و وعده من حقست و خلاف وعده نمیکنم لیکن امر کردم که این بنده را بسوی آتش برند تا تو شفاعت او کنی و من شفاعت ترا در او قبول فرمایم و قدر و منزلت تو نزد من بر همه ملائکه و انبیا و رسل ظاهر گردد پس هر که را تو در میان دو دیده او بخوانی که مؤمنست دستش را بگیر و داخل بهشت گردان و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که روزی حضرت

حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نزد آنحضرت بودند پس آنحضرت گفت خداوندا تو میدانی که اینها اهل بیت منند و گرامی ترین مردمند بر من پس دوست دار هر که ایشانرا دوست دارد و دشمن دار هر که ایشانرا دشمن دارد و دوستی کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با هر که با ایشان دشمنی کند و اعانت کن هر که ایشانرا اعانت کند و ایشانرا پاکیزه و مطهر گردان از هر شک و شبهه و معصوم گردان ایشانرا از هر گناهی و تقویت کن ایشانرا بروح القدس از جانب خود پس حضرت فرمود که یا علی تو پیشوای امت منی و خلیفه منی بر امت من بعد از من و تو کشاننده مؤمنانی بسوی بهشت و گویا که من نظر میکنم بسوی دختر خود فاطمه که میآید بصحرای محشر سواره بر شتری از نور و از جانب راست او هفتاد هزار ملک و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک و از پیش روی او هفتاد هزار ملک و از پشت سر او هفتاد هزار ملک خواهند بود و زنان مؤمنه امت مرا بسوی بهشت برد پس هر زنی که در شبانه روزی پنج نماز واجب را ادا کرده باشد و ماه مبارک رمضانرا روزه داشته باشد و حج خانه خدا کرده باشد و زکوة مال خود را داده باشد و اطاعت شوهر خود کرده باشد و اقرار بامامت علی بعد از من کرده باشد داخل بهشت شود بشفاعت دختر من فاطمه و بدرستیکه دختر من فاطمه بهترین زنان



عالمیانست اصحاب گفتند یا رسول الله فاطمه بهترین زنان زمان خود است حضرت فرمود که مریم دختر عمران بهترین زنان زمان خود بود و اما دختر من فاطمه بهترین زنان عالمیان است از گذشتگان و آیندگان و چون در محراب عبادت خود می ایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام میکنند و او را ندا میکنند بندائیکه ملائکه مریم دختر عمرانرا ندا میکردند و میگویند یا فاطمة اِنَّ اللهَ اصطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمینَ یعنی ای فاطمه بدرستیکه حق تعالی برگزید ترا و مطهر و پاکیزه گردانید ترا و اختیار کرد ترا بر همه زنان عالمیان پس حضرت صلی الله علیه و آله متوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و فرمود که یا علی فاطمه پاره تن منست و نور دیده منست و میوه دل منست آزرده میکند مرا هر چه آزرده میکند او را و شاد میکند مرا هر چه شاد میکند او را و او اول کسیکه از اهل بیت من بمن ملحق خواهد شد او خواهد بود پس بعد از من با او نیکو سلوک کنید و امام حسن و امام حسین پس ایشان پسران منند و دو گل بوستان منند و بهترین جوانان بهشتند پس باید که ایشانرا گرامی و عزیز داری مانند دو چشم و دو گوش خود پس حضرت دست بجانب آسمان بلند کرد و فرمود که خداوندا من ترا گواه میگیرم که من دوست میدارم هر که ایشانرا دوست دارد و دشمن میدارم هر که ایشانرا دشمن دارد و صلحم با هر که با ایشان صلح است و جنگم با هر که با ایشان جنگست و ایضا بسند معتبر روایت است

که روزی سلمان فارسی رضی الله عنه بخانهٔ حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمد دید که آنحضرت
نزد آسیائی نشسته است و جو از برای عیال خود خرد میکند و دست مبارکش مجروح
گردیده است و خون بر چوب آسیا جاری شده است و حضرت امام حسین صلوات الله
علیه در ناحیه خانه از گرسنگی گریه و اضطراب میکند سلمان گفت ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دستهای تو از آسیا کردن مجروح شده است و خسته کرده است و اینک فضه کنیز
تو حاضر است چرا این خدمت را باو نمیفرمائی و خود متحمل میشوی فاطمه فرمود که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصیت نموده است که خدمت خانه یکروز با فضه باشد
و یکروز با من و دیروز نوبت فضه بود سلمان گفت که من بندهٔ آزاد کردهٔ شمایم یا
بفرما که حضرت امام حسین را مشغول گردانم یا آسیا را بگردانم حضرت فاطمه فرمود
که من تسکین حسین را بهتر میدانم تو آسیا را بگردان چون سلمان قدری از جو خورد کرد
اقامه نماز را شنید و برای نماز بمسجد رفت چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از
برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد حضرت از استماع آن گریان شد و بخانه
رفت پس متبسم گشته بمسجد معاودت نمود چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
از سبب تبسم آنحضرت سؤال کرد گفت که چون بخانه برگشتم فاطمه را دیدم که بر پشت
خوابیده بود و حضرت امام حسین بر روی سینه اش بخواب رفته بود و آسیائی که

دلی



دستی ظاهر باشد خود بخود میگردید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود که
یا علی نمیدانی که حق تعالی را ملکی چند هست که در زمین میگردند و خدمت محمد و آل محمد را
میکنند تا روز قیامت و روایت کرده زمخشری از علمای اهل سنت که عداوتش با اهل بیت
علیهم السلام و شیعیان ایشان از همه کس بیشتر بوده و نزد اهل سنت در نهایت وثوق و
اعتماد بوده بسند خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده فاطمة بهجة
قلبی و ابناها ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه
و بین خلقه من اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه شادی دل منست و پسران
او یعنی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام میوهٔ دل منند و شوهر او نور دیدهٔ
منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و رشتهٔ کشیده شده اند
میان پروردگار من و خلق او هر که چنگ زند بایشان و متابعت ایشان نماید نجات
یابد و هر که تخلف ورزد و متابعت ایشان ننماید هلاک شود و بجهنم افتد و روایتست از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در مسجد نشسته بود و جماعتی از مهاجران و انصار در دور آنحضرت بودند و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه در جانب راست آنحضرت و ابوبکر و عمر در جانب چپ
آنحضرت بودند ناگاه پارهٔ ابری پیدا شد و نزدیک شد بآنحضرت و صدائی و

وآوازی از آن میآمد پس آنحضرت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
هدیه از نزد حق تعالی بما نازل میشود پس دست مبارک بجانب آن ابر دراز کرد
پس آن ابر پائین آمد و نزدیک شد بدست مبارک آنحضرت پس جامی از آن
ابر ظاهر شد که بمرتبه میدرخشید که حاضران تاب دیدن او نیاوردند و دیدهای
خود را فرو پوشانیدند و بوی خوشی چند از آن بمشام ایشان رسید که عقلهای ایشان
زایل شد و آن جام تسبیح و تقدیس و تمجید الهی میکرد بزبان فصیح تا آنکه در کف دست
راست آنحضرت قرار گرفت و گفت السلام علیک الحبیب خدا و برگزیده خدا و
رسول پسندیده خدا و سرآمد جمیع خلق خدا از اولین و آخرین و سلام خدا بر وصی تو باد
که بهترین وصیهاست و برادر تو که بهترین برادرهاست و خلیفه تو که بهترین خلیفهاست
و امام متقیان و پرهیزکاران و پادشاه مؤمنانست و سلام خدا بر زوجه او باد
و دختر تو فاطمه زهرا که بهترین زنان عالمیانست و پاک و پاکیزه از همه آلودگیهای
زنانست و مادر ائمه راشدین معصومین است و سلام خدا بر دو فرزند زاده تو و دو
ریحان بوستان تو و دو نور دیدگان تو حسن و حسین باد که سید و سرور جوانان بهشتند
پس هرچه آن جام گفت شنیدند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت
امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و





شنیدند نیز جمیع حاضران و چشمهای خود را بهم میکردند از درخشیدن نور آن جام
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و شکر الهی بسیار بجا میآورد و آن جام در کف
دست مبارک آنحضرت بود پس آن جام با آنحضرت گفت که یا رسول الله بدرستیکه حق
تعالی فرستاده است مرا بسوی تو و بسوی برادر تو علی و بسوی دختر تو فاطمه و بسوی
حسن و حسین پس دهد مرا یا رسول الله بدست علی پس آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین
گفت بگیر ای ابو الحسن تحفه خدا را بسوی خود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست
راست خود را دراز کرد و آن جام در کف دست آنحضرت قرار گرفت و آنحضرت
آن جام را گردانید و پشت و روی آنرا ملاحظه نمود و آنرا بوئید و گفت مرحبا بهدیه
خدا از برای رسول خدا و اهل بیت رسول خدا و حمد و ثنای الهی بسیار بجا آورد و آن جام
بتکبیر و تهلیل مشغول بود پس آن جام بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که بگو
بعلی که مرا بدهد بفاطمه و حسن و حسین چنانچه امر کرده است مرا حق تعالی پس حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که ای ابو الحسن
بده جام را بدست فاطمه و بدست دو حبیب من حسن و حسین پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برخاست و آن جام را برداشت و نور آن زیادتی میکرد بر نور آفتاب
و از بوی خوش آن عقلها میپرید تا آنکه داخل شد بر فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام

## خاتمه

وآنجام را بایشان داد و ایشان گرفتند و ملاحظه نمودند و بوسیدند و نوکر الهی
وحمد و ثنا و شکر بسیار بجا آوردند و آنجام را بردند و بحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
دادند پس عمر بن خطاب از جا برخاست و بپا ایستاد و گفت یا رسول الله هر تحفه
وهدیه که از نزد حق تعالی بتو میآید تو وعلی وفاطمه وحسن وحسین را بر ما اختیار میکنی و
بر میگزینی پس آنحضرت فرمود وای بر تو ای عمر آیا نشنیدی آنچه جام گفت سؤال
میکنی از من که عطا کنم بتو چیزیرا که بتو نسبت ندارد پس عمر گفت که یا رسول الله
آیا رخصت میدهی که آنجام را بگیرم و ببویم و ببوسم پس آنحضرت فرمود که وای
بر تو ای عمر این امر بر تو و بهیچیک از مردم بغیر از ما نسبت ندارد پس عمر گفت یا رسول الله
آیا رخصت میدهی مرا که دستی بآنجام برسانم پس آنحضرت فرمود که بتحقیق حاجت
میکنی ای عمر بر خیر پس اگر توانی دست بآن برسانی پس محمد رسول بر حق نخواهد بود
و از نزد حق تعالی بحق بخلق نیامده خواهد بود پس عمر دست خود را بجانب آنجام
دراز کرد پس دستش بآنجام نرسید و آنجام بسرعت بلند شد بجانب آن ابر و گفت
یا رسول الله همچنین سلوک میکنند با آنکه بزیارت کسی میرود پس حضرت رسول خدا
بعمر گفت که وای بر تو ای عمر از جرأتی که بر خدا و رسول خدا میکنی پس بحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه وآله فرمود که برخیز ای ابو الحسن و دست دراز کن بسوی

۲۰۱

## حدیث تحفه آوردن جبرئیل از بهشت جهت رسول خدا

ابر و جام را از او بگیر و از او بپرس که حق تعالی چه پیغام بتو داده است که بما بگوئی پس
حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه برخاست و جام را از ابر گرفت و باو گفت که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید که حق تعالی چه فرموده است که تو بما بگوئی
پس او گفت که ای برادر رسول خدا حق تعالی مرا امر فرموده است که بشما بگویم که حق تعالی
مرا واقف ساخته است بر نفس هر مؤمن و مؤمنه از شیعیان شما و امر کرده است
مرا که نزد وفات او حاضر شوم تا آنکه او وحشت نکند بسبب موت و انس بگیرد بنظر
کردن بمن و نازل میشوم من بدل او و او را مست میکنم ببوهای خوشی که با من است
تا آنکه قبض روح او شود و او خبردار نباشد پس عمر با بوبکر گفت که کاش این جام
پیش از آنکه آن سخنانرا بگوید میرفت و آن سخنانرا نمیگفت و در روایت دیگر
مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی جبرئیل علیه السلام
جامی از بهشت از برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد که در آن تحفها بود و
چون بدست آنحضرت داد آنجام و آن تحفها در دست آنحضرت سبحان الله
والله اکبر والحمد لله ولا اله الا الله گفتند و بدست من و فاطمه و حسن و حسین داد و بدست
هر یک که داد آنجام و آن تحفها بسخن آمدند و تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر گفتند پس
یکی از حاضران خواست که آنجام را بگیرد جبرئیل آنجام را گرفت و بدست آنحضرت

داد و گفت بخور تو و اهل بیت تو که اینها تحفه ایست که حق تعالی از برای تو و ایشان
از بهشت فرستاده است و طعام بهشت در دنیا سزاوار نیست مگر از برای پیغمبر یا
وصی پیغمبر پس آنحضرت تناول کرد و ما اهل بیت نیز تناول کردیم و من الحال لذت
آن طعام را در کام خود می یابم و بسند معتبر از ام سلمه رضی الله عنها منقول است
که روزی فاطمه زهرا صلوات الله علیها نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
آمد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را برداشته بود و حریره ساخته بود و همراه
آورده بود و چون داخل شد حضرت رسالت با او فرمود که پسر عمت را برای من
طلب کن چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر شد حضرت رسالت
امام حسن را در دامن راست خود و امام حسین را در دامن چپ و علی را در پیش رو و فاطمه
علیها السلام را در پشت سر خود نشانید و عبای خیبری بر ایشان پوشانید و سه مرتبه
گفت خداوندا اینها اهل بیت منند پس از ایشان دور گردان شک و گناه را و پاک
و پاکیزه گردان ایشان را پاک گردانیدن کامل و من در میان آستانه در ایستاده بودم پس
من گفتم یا رسول الله من از ایشانم فرمود که بازگشت تو بخیر است اما از ایشان نیستی
پس جبرئیل آمد و طبقی از انار و انگور بهشت آورد و چون حضرت رسول آن انار و انگور
در دست گرفت و هر دو در دست آنحضرت تسبیح خدا میگفتند و آنحضرت تناول





نمود پس به دست حسن و حسین داد و در دست ایشان سبحان الله گفتند و ایشان تناول
نمودند پس به دست علی داد و در دست او تسبیح گفتند و تناول نمود پس به دست فاطمه
داد و در دست او تسبیح گفتند و تناول نمود پس شخصی از صحابه داخل شد و خواست که
از آن انار و انگور بخورد جبرئیل گفت نمیخورد از این میوه ها مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر
و بسند دیگر از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را
از پی کاری فرستاده بود چون علی برگشت حضرت در حجره من بود پس بر خاست
و علی را استقبال کرد تا میان فضای خانه و دست در گردن او کرد پس ناگاه دیدم
که ابری هر دو را فرو گرفت و از دیده من غایب شدند و چون ابر بر طرف شد دیدم
که خوشه انگور سفیدی در دست حضرت بود و خود تناول مینمود و بعلی میداد که تناول
میکرد پس گفتم یا رسول الله خود میخوری و بعلی میخورانی و بمن نمیدهی فرمود که این
از میوه های بهشت است و در دنیا نمیخورد مگر پیغمبر و وصی پیغمبر و بسندهای بسیار در کتب
شیعه و سنی از انس روایت کرده اند که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
سوار شد و نزد کوهی رفت و بر کوه بالا رفت و بمن فرمود که برو بفلان موضع که علی
نشسته است و بسنگ ریزه تسبیح خدا میگوید و سلام مرا باو برسان و او را بر این استر
سوار کن و نزد من بیاور انس گفت که رفتم بآن موضع و علی را سوار کردم و نزد آنحضرت

آوردم چون نظرش بر حضرت رسول افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت
فرمود علیک السلام یا اباالحسن بنشین که در این موضع هفتاد پیغمبر نشسته است که من از
همه بهترم و در موضع هر پیغمبری برادر او نشسته است که تو از همه بهتری انس گفت پس
ابری دیدم که نزدیک سر ایشان آمد و حضرت رسول دست بسوی آن ابر دراز کرد
و خوشه انگوری بیرون آورد و در میان خود و علی گذاشت و فرمود که بخور ای برادر
من که این هدیه ایست از جانب خدا بسوی من و بسوی تو انس گفت یا رسول الله
علی برادر تست حضرت فرمود بلی علی برادر منست زیرا که حق تعالی آبی در زیر عرش
آفرید پیش از آنکه آدم را بیافریند بسه هزار سال آن آب را در مروارید سبزی جا داد و
چون آدم را خلق کرد آن آب را در صلب او جاری گردانید پس آنرا بصلب شیث
نقل کرد و پیوسته از صلبی بصلبی آن آب منتقل میشد تا آنکه بصلب عبد المطلب رسید
پس آنرا دو حصه کرد و نصفی را در صلب عبد الله قرار داد و نصفی را در صلب ابو طالب
پس من از یک نیم بهم رسیدم و علی از نیم دیگر پس علی برادر منست در دنیا و آخرت
و باین اشاره فرموده است حق تعالی در قرآن که وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا
وصهرا وکان ربک قدیرا یعنی اوست خداوندی که آفرید از آب بشری پس گردانید
آنرا نسب و دامادی و پروردگار تو قادر و توانا است و در روایت دیگر مذکور است

از

## در بیان حدیث مرغ بریان از طرق عامه

که انس گفت که از آن ابر خوردنی و آشامیدنی هر دو تناول کردند و آن ابر بالا رفت
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از این ابر سیصد و سیزده پیغمبر و سیصد و
سیزده وصی پیغمبر خورده اند که من از همه آن پیغمبران نزد خدا گرامی ترم و علی از همه آن
اوصیا نزد حق تعالی گرامی تر است و روایت کرده فقیه ابن مغازلی شافعی از
علمای اهل سنت بسند خود از زبیر بن عدی که گفت مرغ بریانی را هدیه از برای حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و چون آنرا پیش آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا
بفرست بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی خود تا آنکه رفاقت نماید با من در خوردن
این مرغ راوی گوید که پس من در دل خود گفتم که خداوندا مردی از انصار را بفرست
که با حضرت رفاقت نماید در خوردن این مرغ پس علی بن ابیطالب آمد و در خانه را
باهستگی کوفت پس من گفتم که کیست که در میکوبد گفت که علی است من گفتم که رسول
خدا بحاجتی مشغول است پس او برگردید و من بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
رفتم و آنحضرت بار دیگر گفت خداوندا بفرست بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی
خود که رفاقت کند با من در خوردن این مرغ پس باز من گفتم که خداوندا مردی از انصار را
بفرست که با حضرت رفاقت کند در خوردن این مرغ پس بار دیگر علی آمد و در خانه را
باهستگی کوفت من گفتم که آیا من ترا خبر نداده ام که رسول خدا بحاجتی مشغولست پس علی

برگردیده من بخدمت آنحضرت برگردیدم و آنحضرت بار دیگر گفت خداوندا بفرست بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی خود که رفاقت کند با من در خوردن این مرغ پس این مرتبه علی آمد و در زد و در زدن شدید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بگشا در را بگشا در را بگشا در را پس چون نظرش بعلی افتاد گفت خداوندا نزدیک کن علی را بسوی من نزدیک کن علی را بسوی من نزدیک کن علی را بسوی من پس علی آمد نزد آنحضرت و نشست و با آنحضرت رفاقت نمود در خوردن آن مرغ و در بعضی از احادیث اهل سنت که از ابن مغازلی روایت کرده اند مذکور است که در وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را دید بآنحضرت گفت یا علی چه چیز سبب دیر آمدن تو شد حضرت گفت که این مرتبه سیم است که آمدم و هر مرتبه که میآمدم انس مرا بر میگردانید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بانس گفت که یا انس چه چیز ترا براین داشت که اینکار کردی انس گفت که میخواستم که مردی از انصار با تو رفاقت کند در خوردن آن مرغ پس آنحضرت فرمود که یا انس آیا در میان انصار کسی هست که بهتر باشد از علی آیا در میان انصار کسی هست که افضل باشد از علی مخفی نماند که در این حدیث شریف مذکور است که حضرت رسول خدا صلعم سه مرتبه دعا کرد که خداوندا بفرست بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی خود که رفاقت





نماید با من در خوردن این مرغ و در هر مرتبه جناب اقدس الهی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله را ملهم ساخت که بخدمت آنحضرت رود و در مرتبه سیم رفاقت نمود با آنحضرت در خوردن آن مرغ پس معلوم شد که محبوبترین خلق نزد حق تعالی آنحضرت بود و هرگاه محبوبترین خلق نزد حق تعالی آنحضرت باشد پس افضل خلق الله بعد از حضرت رسالت آنحضرت خواهد بود پس آنحضرت از همه خلق بخلافت و وصایت اولی خواهد بود پس اختیار کردن دیگری بر آن حضرت در خلافت از غایت حماقت و نهایت سفاهت خواهد بود و احمد بن حنبل از علمای اهل سنت در کتاب خود از انس بن مالک روایت کرده که او گفت قلنا السلمان سل النبی صلی الله علیه و آله من وصیه فقال سلمان یا رسول الله من وصیک قال یا سلمان من کان وصی موسی قال یوشع بن نون قال یا سلمان وصیی و وارثی و من یقضی دینی و ینجز وعدی علی بن ابیطالب یعنی گفتیم با سلمان که بپرس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که وصی او کیست پس سلمان گفت یا رسول الله وصی تو کیست آنحضرت فرمود وصی موسی که بود سلمان گفت یوشع بن نون حضرت فرمود که وصی من و وارث من و کسی که ادا میکند دین مرا و راست میکند وعده مرا علی بن ابیطالب است و ثعلبی از علمای اهل سنت در کتاب تفسیر خود و بغوی نیز از علمای ایشان در کتاب معالم التنزیل

روایت کرده اند که ان النبی صلّی الله علیه وآله جمع بنی عبد المطلب وقال من یوازرنی علی هذا الامر یکن وصیّی ووزیری ووارثی وخلیفتی علیکم فاحجم القوم باسرهم فقال علیّ علیه السلام فقال انا یا رسول الله فقال انت اخی ووصیّی ووزیری وخلیفتی علیهم من بعدی فقام القوم وهم یقولون لابی طالب اطع لابنک فقد امّره علیک یعنی بدرستیکه پیغمبر صلّی الله علیه وآله جمع کرد فرزندان عبد المطلب را وگفت هر که اعانت ویاری من میکند براین امر یعنی بر امر رسالت خواهد بود او وصی من ووزیر من ووارث علوم من وخلیفه من بر شما پس سکوت اختیار کردند آن قوم همگی پس برخاست علی علیه السلام پس گفت من اعانت تو خواهم کرد یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که تو برادر منی ووصی منی وخلیفه منی بر ایشان بعد از من پس قوم از مجلس برخواستند وبابیطالب میگفتند که اطاعت کن پسر خود را که بتحقیق امیر کرد او را بر تو که پدر اوئی وابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب خود وخطیب خوارزمی نیز از بریده روایت کرده اند که قال رسول الله صلّی الله علیه وآله لکل نبی وصیّ ووارث وان علیّا وصیّی ووارثی یعنی گفت رسول خدا صلّی الله علیه وآله که از برای هر پیغمبری وصیی ووارثیست وبدرستیکه علی وصی من ووارث منست وروایت کرده ابن مغازلی نیز در کتاب مناقب بسند خود از ابن عباس که گفت قال رسول الله





صلّی الله علیه وآله لا یزال قدما عبد یوم القیمة حتی یسأله الله عن عمره فیما افناه وعن جسده فیما ابلاه وعن ماله فیما انفقه ومن این اکتسبه وعن حبّنا اهل البیت فقال له عمر فما آیة حبّکم فوضع یده علی رأس علیّ علیه السلام وهو الی جانبه فقال انّ آیة حبّی من بعدی حبّ هذا یعنی گفت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله که هیچ بنده در روز قیامت قدم از جای خود بر ندارد تا آنکه سوال کند او را خدا از چهار چیز از عمرش که آنرا در چه کار فانی کرده واز بدنش که آنرا در چه عمل کهنه کرده وبپیری رسانیده واز مالش که آنرا در چه مصرف خرج کرده واز کجا بهم رسانیده واز دوستی ما اهل بیت پس عمر بآنحضرت گفت که نشانهٔ دوستی شما چیست پس آنحضرت دست مبارک خود بر سر علی علیه السلام گذاشت واو در پهلوی آنحضرت نشسته بود وفرمود بدرستیکه نشانه دوستی من بعد از من دوستی این یعنی فرمان برداری علیست بعد از من ومرویست در کتاب عز الدین موصلی از علمای سنیان از ابن عباس که حضرت رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود که در شبی که مرا بمعراج بردند دیدم که بر در بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علیّ حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله یعنی نیست خدائی مگر الله تعالی محمد رسول خداست علی محبوب خداست حسن وحسین برگزیدگان خدایند فاطمه کنیز خداست بر دشمنان ایشانست لعنت خدا ومرویست در کتاب

وسیله المتعبدین از ابی الطفیل که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح
کذارد و پشت بمحراب داد و نظر بمردم کرد و کفت مالی لا اری علی بن ابیطالب
ثم قال ما فی السماء و لا فی الارض الا و هو یحب علیا حبه فرض و بغضه کفر یعنی چیست
مرا که نمی بینم در میان شما علی بن ابیطالب را پس فرمود که نیست در آسمان و نه
در زمین مگر که او دوست میدارد علی را و دوستی او فرض است و دشمنی او کفر است
و مرویست در مناقب ابن مغازلی از ابن عباس که کفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لعلی علیه السلام انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک احبنی و حبیبی حبیب الله
و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و ویل لمن بغضک بعدی یعنی کفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام که تو سید و سروری در دنیا و سید و سروری در آخرت
هرکه دوست دارد ترا دوست داشته است مرا و دوستدار من دوستدار خداست
و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست وای بر آنکسی که دشمنی کند با تو
بعد از من و مرویست نیز در مناقب ابن مغازلی از عباس که کفت نزد پیغمبر بودم
که ناگاه علی آمد غضبناک پس پیغمبر از او پرسید که چه چیز ترا بغضب آورده یا علی
آنحضرت کفت بنی عم تو مرا آزرده کردند در حق تو پس حضرت رسول از سر غضب
برخاست و فرمود ایها الناس من آذی علیا فقد آذانی ان علیا اولکم ایمانا

واوفا





و اوفیکم بعهد الله ایها الناس من آذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی
ای مردمان هرکه علی را بیازارد پس بتحقیق که مرا آزرده است بدرستیکه علی اول کسی است
از شما که ایمان آورد بخدا و رسول خدا و وفادارترین شماست بعهد خدا ای مردمان هرکه
علی را بیازارد برانگیخته شود در روز قیامت یهودی یا نصرانی و روایت کرده ابن مردویه
نیز از ابن عباس که کفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله من لقی الله و هو جاحد
ولایت علی ابن ابیطالب لقی الله و هو علیه غضبان لا یقبل الله منه شیئا من عمله
فیوکل به سبعین ملکا یتفلون فی وجهه و یحشره الله اسود الوجه ازرق العین یعنی
هرکه ملاقات کند خدا را در حالی که منکر ولایت علی ابن ابیطالب بوده باشد ملاقات
کند خدا را بر حالیکه بر او غضبناک باشد قبول نکند خدا هیچ عمل او را و هفتاد فرشته
را بر او کمارد که متصل تف بروی او کنند و حشر کند خدا او را سیاه رو و ازرق
چشم و در کتابهای اهل سنت بسندهای متعدده مذکور است که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که حب علی ایمان و بغضه کفر یعنی دوستی علی ایمانست
و دشمنی او کفر است مخفی نماند که هرکه متتبع احادیث اهل سنت و تواریخ ایشان
نماید بر او ظاهر میشود که جمعی از منافقان علیهم اللعنه نهایت بغض و دشمنی با حضرت
امیر المومنین علیه السلام داشتند و دشمنی خود را بنا بر مصلحت مخفی میداشتند پس

ایشان بحسب واقع کافر و منافق بودند و بحسب ظاهر مؤمن و مسلمان و چون خواهی این معنی را بدانی از اینجا بدان که چون بیماری حضرت رسول خدا اشتداد یافت این ملاعین شروع باظهار عداوت و دشمنی خود کردند با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه باسانید معتبره از سلیم بن قیس هلالی و دیگران روایت کرده اند که سلمان و عباس رضی الله عنهما گفتند که چون بیماری حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد جماعتی از مهاجر و انصار ببالین آنحضرت حاضر شدند و چون آنحضرت میدانست که اصحاب او وفا ببیعت علی بن ابیطالب علیه السلام نخواهند کرد فرمود که ای گروه مردمان دواتی و صحیفهٔ نزد من حاضر سازید تا آنکه من نامه از برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید چون عمر بن الخطاب با بعضی از آن جماعت میدانستند که آنحضرت میخواهد که خلافت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را بنویسد گفتند که این مرد بیمار است و هذیان میگوید کتاب خدا ما را کافیست و احتیاج بنوشته او نیست پس جمعی از منافقین اصحاب تابع آن طایفه شدند و گفتند که ما را بکتاب رسول خدا احتیاج نیست و جماعتی از اصحاب گفتند که اطاعت رسول خدا بر همه واجبست و رنجانیدن خاطر شریف او در چنین حالی روا نیست و در میان صحابه نزاع شد و آوازها بلند شد چون حضرت براین ماجرا اطلاع یافت غمگین شد و فرمود

## در بیان اجتماع در سقیفه بنی ساعده

که قوموا عنی از پیش من برخیزید و بیش ازین مرا متألم مسازید لعنت خدا بر آن گروه باد که چنین بدبختی را که نسبت هذیان برسول خدا دهد و او را امام خود دانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و نفرین رسول خدا بر آن قومی باد که چنین بیحیای بیدینی را که در چنین حالی بیند کاینات را از خود برنجاند خلیفه و جانشین رسول خدا دانند و حال آنکه حق تعالی میفرماید که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما یعنی آن گروهیکه اذیت و آزار بخدا و رسول خدا میرسانند حق تعالی ایشانرا در دنیا و عقبی لعنت کرده است و عذاب الیم و نکال جحیم از برای ایشان مهیا ساخته است و چون روح مطهر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعالم بقا ارتحال نمود حضرت امیر المؤمنین با جبرئیل امین صلوات الله علیهما بتجهیز و تکفین آنحضرت اشتغال نمودند و عمر و ابوبکر و عثمان و جماعتی از منافقان اصحاب که در زمان حیات آنجناب با یکدیگر بیعت کرده بودند که بعد از وفات آنحضرت حضرت امیر المؤمنین را از خلافت منع نمایند فرصت غنیمت دانسته جنازهٔ آنحضرترا در میان گذاشته و بسقیفه بنی ساعده رفتند و در امر خلافت سخنان آغاز کردند و بعد از منازعه بسیار و مجادله بیشمار خلافت ظاهری بر ابوبکر قرار یافت و آن بنیان روسیاه

سبقت بعذاب الیم حضرت آله را اختیار کرده خلافت او را قبول کردند و گروه
مهاجرین و انصار وصیت احمد مختار و بیعت حیدر کرار را منظور نظر نداشته از
خدا و رسول شرم نکردند و با آن جماعت بیعت کردند و چون سید اوصیا از دفن
سرور انبیا فارغ شد و بیوفائی اصحاب و کفر و نفاق ایشانرا مشاهده نمود
غمگین و ملول گردید و چون شب در آمد حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
را با خود برداشته بخانه یکیک از مهاجر و انصار در آمد و ایشانرا از عقوبات الهی
بترسانید و وصیت حضرت رسالت پناهی را در روز غدیر بر ایشان حجت ساخت
و از ایشان نصرت و یاری طلب نمود و از آن گروه تا کس بغیر از بیست و
چهار کس اجابت نصرت آنحضرت نکردند و چون صبح طالع شد از آن بیست و
چهار کس بغیر از چهار کس بر بیعت باقی نمانده بودند و آنجناب ایشانرا تا سه شب
تا سه شب ببیعت دعوت میفرمود و طلب یاری از ایشان مینمود و بغیر از چهار
کس و بروایتی سه کس اجابت ننمودند و چون سلطان سریر خلافت آن کفر و نفاق را
از آن اشقیا مشاهده نمود بمسجد در آمد و در مجمع اصحاب حجتهای شافی کافی بر ایشان
تمام کرد و آیاتیکه جبرئیل امین در شان عالیشان آن برگزیده رب العالمین آورده
بود بر ایشان خواند و آنچه سرور انبیا در باره آن سید اوصیا فرموده بود بر ایشان

حجت



حجت ساخت و از مهاجر و انصار شهادت بر حقیت مقال خود خواست و بکی بر اسی
گفتار آنحضرت شهادت دادند و چون نزدیک شد که مردمان از بیعت آنجماعت
پشیمان گردیده بحق برگردند عمر خطاب از شورش آنگروه بترسید و جمعیت مردم را
متفرق ساخت و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بحجره طاهره مراجعت
فرمود و چون آنحضرت از هدایت آن قوم مایوس گردید بنا بر امر حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وآله بجمع کردن قرآن مجید اشتغال نمود و چون عمر بن الخطاب پس از
بیعت مردم دید که جمیع مهاجر و انصار بغیر از حضرت امیر المؤمنین و چهار کس از اصحاب
دین بدنیا فروختند و با آنجماعت بیعت کردند با ابوبکر گفت که چرا علی بن ابیطالب را
به بیعت خود نمیخوانی و الله که اگر با تو بیعت ننماید خلافت بر تو قرار نیابد بجهه آنکه او
خلیفه بحق رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل و اقضی این امت است و مردم را رجوع
با او بسیار است پس ابوبکر در حال کس نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد
و آنجنابرا به بیعت خود خواند آنحضرت علیه السلام فرمود که قسم یاد نموده ام که از خانه
بیرون نروم و ردا بر دوش نیندازم تا آیات قرآنرا جمع نمایم پس بعد از چند روز
که آن کلام الله ناطق قرآن مجید را جمع کرد در کیسه گذاشت و سر آنرا مهر کرده بمسجد آورد
و در مجمع مهاجر و انصار ندا فرمود که ای گروه مردمان چون از دفن سرور انبیا صلی الله علیه وآله

## خاتمه

فارغ شدم بامر آنحضرت بجمع نمودن قرآن مشغول شدم و جمع آیات قرآنی و سور فرقانی
را جمع کرده ام و هیچ آیه از آسمان نازل نشده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بمن نخوانده باشد و تأویل آنرا بمن تعلیم نفرموده باشد و چون در آن قرآن چند
آیه که در کفر و نفاق آن منافقان و در خلافت علی بن ابیطالب و فرزندان بزرگوار او
علیهم السلام صریح بود عمر و جماعت آن قرآنرا قبول نکردند و حضرت سید اوصیا علیه السلام
خشمناک شده بحجره طاهره مراجعت نمود و فرمود که این قرآنرا دیگر نخواهید دید
تا آنکه قائم آل محمد صلوات الله ظهور نماید پس ابو بکر و سایرین بار دیگر بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند که اجابت کن خلیفه رسول خدا را حضرت فرمودند که
ای جماعت خوش زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله افترا بستید جمیع مهاجر و انصار
از ادانی و اقاصی میدانند که خدا و رسول خدا بغیر از من خلیفه در میان شما نگذاشته
چون این سخن بایشان رسید ابو بکر گفت که علی راست میگوید رسول خدا مرا خلیفه
نکرده است پس عمر از این سخن در خشم شد و از جا جست و ابو بکر از برای مصلحت باز
گفت که بنشین و بار دیگر بآنحضرت پیغام کرد که امیر المؤمنین ابو بکر ترا طلب مینماید
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عهد شما بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
هنوز نزدیک است بکر فراموش کردید که حق تعالی مرا امیر المؤمنین خواند و مرا باین

## در بیان آمدن قنفذ با جمعی بطلب امیر مؤمنان

نام نامی و لقب گرامی مخصوص گردانید و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود
که همه شما باین لقب بر من سلام کنید مگر نشنیدید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که علی تست امیر مؤمنان و سید و مهتر مسلمانان و حامل لوای حمد و صاحب کرامت
و مجد خداوند عالمیان جل و علا در روز قیامت او را بر پل صراط خواهد نشاند که دوستان خود را
بنوازد و داخل بهشت سازد و دشمنان خود را بمذلت و خواری در آتش جهنم اندازد
و چون این پیغام بایشان رسید باز عمر از جا جست و گفت من میدانم که تا او را نکشم
امر ما مستقیم نمیشود و کار ما از پیش نمیرود و با ابو بکر گفت که بگذار که من بروم و بزور او را
او را از برای تو بیاورم و باز ابو بکر او را از برای مصلحت قسم داد که بنشین و باز
فرستاد که ابو بکر ترا میطلبد و باز حضرت اجابت ننمود فرمود که من مشغول وصیتهای
حضرت رسولم چون آن جماعت چنین دیدند دانستند که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه باختیار بیعت ایشانرا اختیار نخواهد نمود قنفذ نام شخصی را که آزاد کرده
خالد علیه اللعنه بود و در شقاوت و بدبختی عدیل آن ملعون شقی بود و بترشی رو و درشتی
خود در میان ایشان مشهور بود با خالد بن ولید پلید و جمعی دیگر از بدبختان آن قوم
بدر خانه اهل بیت رسالت و حرم عصمت و طهارت فرستادند و بایشان گفتند
که بروید و علی را از خانه بیرون آورده بمسجد در آورید تا ما از او بیعت بگیریم و چون

آن اشقیا بساحت عزت و سعادت و حریم رفعت و جلالت خاندان اهل بیت
رسالت رسیدند جرات نکردند که بی رخصت بآنخانه درآیند و اذن دخول طلب کردند
و آنجناب ایشانرا اجازه نفرمود و ایشان بازگشتند و بآن جماعت گفتند که ما را رخصت
نمیدهد که بردی داخل شویم و ما را جرات آن نیست که بی رخصت در خانهٔ حضرت رسالت
داخل شویم پس عمر در خشم شد و بانگ بر ایشان زد که شما را با جازت چکار است بروید
و علی را بهر نحو که باشد از خانه بیرون آورید و در این مرتبه عمر برخاست و با ایشان آمد و
بیحیائی و بیشرمی آغاز کردند و صدا و فریاد بر در خانهٔ اهل بیت رسالت بلند کردند
و بیحیائی را از حد گذرانیدند و عمر متغیرانه پا در زد و فریاد کرد که ای پسر ابو طالب
در را بگشا و آن شیر خدا امر حق تعالی صبر نمود و متعرض ایشان نشد تا آنکه
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بیتاب گردیده بعقب در آمد و از درد و الم
عصابه بر سر بسته بود و بدن شریفش بسبب مصیبت حضرت رسالت بسیار نحیف
گردیده بود پس باواز ضعیف گفت ای عمر چه از ما میخواهی و چرا ما را بمصیبت خود
نمیگذاری عمر در جواب گفت که در را بگشا و اگر نه آتش در خانهٔ شما میاندازم و شما
و شما را میسوزانم حضرت فاطمه گفت ای عمر از خدا نمیترسی میخواهی که در خانهٔ من
درآئی این خانه خانهٔ حضرت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت است ازان



حرم محترم شرم بدار و این جور و ستم روا مدار پس قنفذ بیحیا و آن دشمن خدا و رسول
خدا از آن سخنان هیچ پروا نکرد و هیزم طلبید و در خانهٔ اهل بیت رسالت را سوخت
و حضرت سیدة النساء فریاد برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شد که آن ملعون
داخل شود باز آن ملعون بیحیا شد و کرد و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه علیها السلام زد
و آن مظلومه فریاد برآورد و آن ملعون ظالم تازیانه بلند کرد و بر دست مبارکش زد
و فاطمه فریاد میکرد که یا ابتاه حال اهل بیت خود را ببین چون حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه اینحال را مشاهده کرد برخاست و او را گرفته بلند کرد و بر زمین زد
و بینی و گردن نحسش را مجروح کرد و خواست که آن ملعون را بقتل رساند وصیت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخاطر آورد که با آنحضرت میفرمود که یا علی
زود باشد که جفاکاران این امت با تو غدر و مکر کنند و بیعت ترا بشکنند و
عهد من وفا نکنند و ترا بیکس و تنها در میان جمعی از اشقیا بگذارند و تو از من
بمنزلهٔ هرونی از موسی و چنانکه قوم موسی هرون را گذاشتند و بعبادت گوساله
سامری پرداختند امت من ترا تنها بگذارند و بگوسالهٔ سامری این امت اعنی
فلان بیعت نمایند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله
چون امت تو با من چنین کنند من با ایشان بچه نحو معامله نمایم آنحضرت

فرمود که اگر یاوری بهم رسانی با ایشان جهاد کن والا صبر کن و دست از ایشان بدار
و معامله ایشانرا بپروردگار خود گذار و چون یاوری بیابی جهاد کن تا بر دشمن آئی
و خون از سر و شمشیر تو بریزد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمقتضای وصیت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست از آن ملعون برداشت و فرمود
که ای فرزند صهاک حبشیه قسم یاد میکنم بحق آن خداوندی که گرامی داشت محمد را به پیغمبری
که اگر وصیت حضرت رسالت مانع من نمیشد هر آینه میدانستی که پر ضعیفتری من و داخل
خانه من میتوانی شد پس قنفذ علیه اللعنه کس بمسجد فرستاد و از آن جماعت و سایر منافقان
بدین یاری طلبید و فوج فوج از آن منافقین بیاری آن لعین میآمدند تا آنکه
بخانه آن حضرت ریختند و خالد بن ولید پلید شمشیر کشید و بر سر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام حمله کرد پس آنحضرت بر او حمله کرد و خواست که او را بقتل رساند آنحضرترا
بحق حضرت رسالت قسم داد تا دست از او برداشت و سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و بریده اسلمی بیاری آنحضرت برخواستند و نزدیک شد که فتنه عظمی برپا
شود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشانرا منع فرمود و گفت که مرا با ایشان
بگذارید که خدا مرا مامور نکرده است که در اینوقت با ایشان جهاد کنم پس آن
کافران بیحیا ریسمانی بگردن آنحضرت انداختند و بسوی مسجد کشیدند چون





بدر خانه رسیدند حضرت فاطمه علیها السلام مانع شد پس قنفذ لعین و بروایت دیگر عمر
را گویند تازیانه ببازوی مبارک حضرت فاطمه زد که شکست و ورم کرد و باز آنحضرت
دست از حضرت امیر المؤمنین برنمیداشت تا آنکه در بر شکم آنحضرت فشردند و دندهای
پهلوی آنحضرترا شکستند و فرزندی که در شکم داشت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
او را محسن نام کرده بود شهید کردند و بروایت دیگر عمر را گویند که در بر شکم محترم آنحضرت
زد و فرزند او را در شکم او شهید کرد و در آنساعت سقط شد و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بهمان ضربت از دنیا رحلت کرد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
بمسجد کشیدند و آن جفاکاران بیحیا از پی آن سرور اولیا میرفتند و هیچیک یاری
او نمیکردند و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده فریاد میکردند و میگفتند چه
زود خیانت کردید با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و کینهای سینههای خود را
ظاهر کردید و انتقام آنحضرترا از اهل بیت او کشیدید پس بریده گفت ای عمر
همه قریش اصل و نسب ترا میدانند و ترا میشناسند که از چندین زنا بهم رسیده و با
اینحال بخانه اهل بیت رسالت داخل میشوی و دختر آنحضرترا مجروح میکنی و برادر
و وصی او را باین رسوائی بمسجد میکشی پس چون نظر ابوبکر در انحال بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام افتاد گفت دست از او بدارید حضرت فرمود که ای ابوبکر بکدام حق

وبکدام میراث وبکدام فضیلت تو در خلافت تصرف کرده و دیروز بامر پیغمبر تو در غدیر
خم با من بیعت کردی و بامر آنحضرت بر من سلام کردی بامارت مؤمنان پس عمر
بن خطاب شمشیر از غلاف کشید و بر بالای سر آنحضرت ایستاد و گفت این سخنان را
بگذار و بیعت کن حضرت گفت اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر گفت که اگر نکنی ترا
بقتل خواهم رسانید حضرت فرمود که تو نمیتوانی که برادر رسول خدا را بقتل رسانی بخدا
قسم که اگر اطاعت امر خدا و وصیت رسول خدا نمیبود بر تو معلوم میشد پس بریده برخاست
و گفت ای ابوبکر و ای عمر آیا شما نبودید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
امر کرد شما را و ما را که برویم و سلام کنیم بر علی بامارت و پادشاهی مؤمنان پس
شما از آنحضرت پرسیدید که این را از جانب خدا میگوئی یا از جانب خود حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از جانب خدا و همه رفتیم و بر او سلام کردیم و گفتیم
السلام علیک یا امیر المؤمنین عمر گفت ای بریده ترا با این کارها چکار است
بریده گفت بخدا قسم که من نمیمانم در شهری که شما ها در آن شهر امیر باشید و خلیفه رسول خدا
معزول باشد پس عمر امر کرد که بریده را زدند و از مسجد بیرون کردند پس سلمان برخاست
و گفت ای ابوبکر از خدا بترس و از مجلسی که سزاوار آن نیستی دور شو و حق خلافت
را با اهلش بگذار و جمیع امت را تا روز قیامت بضلالت و جهالت مگذار عمر بانگ



بر او زد که ای سلمان ترا با این کارها چکار است سلمان گفت بخدا سوگند که اگر میدانستم
که با این شمشیر خود یاری این دین میتوانستم کرد هر آینه شمشیر میکشیدم و مردانه در راه خدا جهاد
میکردم تا شما با وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نکنید پس رو بسوی مردم کرد و گفت
بکردید و نکردید و ندانید که چه کردید بدین در آمدید و از دین بدر رفتید پس بشارت میدهم
شما را ابتلا و نا امیدی از نعمت و رخا و بدانید که بعد از این ستمکاران بر شما مسلط خواهند
شد و بجور و ظلم در میان شما سلوک خواهند کرد پس ابوذر و مقداد و عمار برخواستند
و هر یک حجتهای وافی بر آن اشقیا تمام کردند پس بجانب امیر المؤمنین علیه السلام کردند
و گفتند چه میفرمائی اگر رخصت میدهی شمشیر میکشیم و با ایشان جهاد میکنیم تا کشته
شویم حضرت فرمود که رحمت کند خدا شما را دست از این اشقیا بردارید و وصیت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بیاد آورید و ابوبکر آن زمان در بالای منبر نشسته بود
و سخن میگفت عمر با و گفت تو بر بالای منبر نشسته و علی در زیر منبر نشسته است و با تو
بیعت نمیکند و با تو در مقام محاربه است رخصت بده تا گردنش را بزنم در آن وقت
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بر بالای سر مبارک پدر بزرگوار
خود ایستاده بودند چون این سخن را از آن جماعت شنیدند گریستند و بخروش آمدند
و رو بقبر جد بزرگوار خود کردند و فریاد بر آوردند که یا جداه یا رسول الله ما را با این جاهل

## خاتمه

پناصر و پیاده رسیدن پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایشان را بسینه خود چسبانید
و فرمود که گریه مکنید بخدا قسم که ایشان قدرت این ندارند که پدر شما را بقتل رسانند
و از آن ذلیلتر و بیمقدارترند که این اراده توانند کرد پس در این حالت ام سلمه زوجه حضرت
رسالت و ام ایمن مربیه آنحضرت از حجرهای خود بیرون دویدند و فریاد کردند که ای
گروه لعین ای اشقیای امت سید المرسلین چه زود کینهای خود و حسدهای خود را
بر آنحضرت ظاهر کردید پس عمر امر کرد که ایشان را از مسجد بیرون کردند و گفت که ما را
بزنان و گفته ایشان چکار است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و رو
بسوی مهاجر و انصار کرد و مناقب و فضایل خود را یکیک بر ایشان شمرد و از ایشان
شهادت خواست بر نصوصی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت و
وصایت او کرده بود در روز غدیر و غیر آن از مواطن متعدده و بیاد ایشان آورد
و حجت الهی بر ایشان تمام کرد پس آن بیحیایان گفتند که یا علی اگر پیشتر اینها را بما میگفتی
ما با ابوبکر بیعت نمیکردیم پس عمر چون خباثت ترسید که مبادا مردم از خلافت ابوبکر
برگردند باز گفت یا علی بیعت کن و اگر نه گردنت را میزنم حضرت فرمود که ای فرزند
صهاک بخدا قسم که قدرت نداری پس خالد ولید علیه اللعنه برجست و شمشیر از غلاف
کشید و گفت بخدا سوگند که اگر بیعت نکنی گردنت را میزنم حضرت امیرالمؤمنین



## در مکالمه نمودن سلمان با بعضی در مسجد

گریبان آن ملعون را گرفت و حرکتی داد و بدور انداخت و شمشیر از دست پلیدش افتاد
و هرچند مردم سعی کردند آنحضرت دست بیعت دراز نکرد پس دست آنحضرت را گرفتند
و ابوبکر آنزمان دست نحس خود را دراز کرد و بدست آنحضرت رسانید ای برادران دینی
و شیعیان یقینی ببینید که این اشقیای بیحیا و این کافران بیوفا چه ظلمها و ستمها کردند
بی ادبیها بهترین خلق خدا بعد از سرور انبیا و اهل بیت او از برای دو روزه دنیا
و باعث ضلالت و گمراهی این امت تا بروز قیامت گردیدند و خود را ابدالآباد
مستحق اشد عذاب رب العباد گردانیدند روایت کرده سلیم بن قیس رضی الله عنه
که چون زبیر را بردند که با ابوبکر بیعت کند با عمر گفت که ای فرزند صهاک اگر این اراذل
که بر گرد تو در آمده اند ترا یاری نمیکردند نمیتوانستی که بر علی تقدم جوئی و شمشیر در دست
من باشد عمر گفت چرا نام صهاک میبری زبیر گفت چرا نبرم و او کنیز زناکاری بود از
مال جد من عبد المطلب و جد تو نفیل با او زنا کرد و پدر تو خطاب از او بهم رسید و او
بنده جد من بود میان زبیر و عمر جدال شد پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد
و چون سلمان را ریسمان در گردنش کردند و از برای بیعت بسوی ابوبکر کشیدند
از آن کشیدن کنده در گردنش بهم رسید و چون بجبر با ابوبکر بیعت کرد گفت ای ابوبکر
اختیار کردی تو و اصحابت هلاکت و ضلالت را تا بروز قیامت و بدعتهای امتهای

گذشته را قابیل آوردید و بعد از پیغمبر خود از دین برگشتید و خلافت را از معدنش بیرون
کردید عمر گفت چون از تو و امام تو بیعت گرفتیم هر چه خواهی بگو و او نیز هر چه خواهد بگوید
سلمان گفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر تو و ابوبکر است مثل گناهان
جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان پس عمر گفت چون بیعت کردی
دو دیده تو روشن شد بخلافت مولای تو هر چه خواهی بگو سلمان گفت که گواهی میدهم
که در کتابهای آسمانی خوانده‌ام که دری از درهای جهنم مسمی است بنام تو و کنیت تو
و وصف تو باز عمر گفت چون خلافت را زایل کردید از جماعتی که تو ایشان را خدای
خود کرده بودی هر چه خواهی بگو سلمان گفت شهادت میدهم که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از تفسیر این آیه که فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد
حضرت فرمود که این آیه در شان تست ای عمر سلمان گفت که پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بمن فرمود که ساکت شو و اگر آنحضرت نمیفرمود که ساکت شو هر آینه
آنچه در شان او و ابوبکر نازل شده بود و آنچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در
شان ایشان فرموده بود همه را میگفتم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب کرد
بسلمان و ابوذر و مقداد و زبیر که قسم میدهم شما را که نشنیدید از حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله که میفرمود که در جهنم تابوتی هست که دوازده کس جای ایشان





در آن تابوت شش کس از گذشتگان و شش کس از این امت و آن تابوت در چاهی است
در قعر جهنم و بر در آن چاه سنگی افتاده است که هرگاه حق تعالی میخواهد که جهنم را مشتعل گرداند
امر میفرماید که آن سنگ را از سر آن چاه برمیدارند پس جهنم مشتعل میشود از حرارت آنچاه
پس من در حضور شما از آنحضرت پرسیدم که آنها کیانند که در آن تابوتند فرمود اما از
گذشتگان پس این شش نفرند قابیل و فرعون و نمرود و پی کننده ناقه صالح و
دو کس از بنی اسرائیل که بعد از موسی و عیسی دین ایشان را تغییر دادند و امت ایشان را گمراه
کردند و اما از این امت پس دجال است و پنج نفر که نامه نوشتند و با یکدیگر عهد و پیمان
بستند که نگذارند که خلافت بوصی من قرار گیرد یعنی ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح
و سالم مولای حذیفه و سعید بن العاص علیهم اللعنة پس عثمان آن زمان گفت که ای ابوالحسن
آیا در حق من چیزی شنیده حضرت فرمود که مکرر شنیدم که حضرت رسالت ترا
لعنت کرد و نشنیدم که برای تو استغفار کرده باشد بدانکه صهاک بضم صاد بی نقطه و
تشدید ها و الف و کاف کنیزک حبشیه بوده از زبیر بن عبدالمطلب و بنا بر آنچه بعضی از محدثان
و مورخان اهل سنت ذکر کرده اند نفیل ابن عبدالعزی که جد یکی از آنجماعت بوده در صحرای
بصهاک برخورد و با او زنا کرد و از او پسری بهم رسید که پدر او است و محمد ابن شهرآشوب
مازندرانی که از بزرگان علمای امامیه است در کتاب مثالب ذکر کرده است که این

باضحاک که مادرش بود زنا کرد و دختری بهم رسید و او را در کوچه از کوچهای مکه انداختند
و بعضی از اهل مکه او را برداشتند و تربیت کردند و چون بزرگ شد آن پسر او را خواستگاری
کرد و او را از او بهم رسید پس آن پسر هم پدر او بوده و هم جد مادری او و هم خالوی او و آن
فاجره هم مادر او بود و هم خواهر پدری او و هم عمه او زیرا که او خواهر مادری پدر او است
و بهمین مضمون این دو بیت در نسب آن ملعون از حضرت امام جعفر صادق مشهور است
مَن جَدُّهُ خالُهُ وَوالِدُهُ وَاُمُّهُ اُختُهُ وَعَمَّتُهُ اَجدَرُ اَن یُبغِضَ الوَصِیَّ وَاَن یَجحَدَ یَومَ
الغَدیرِ بَیعَتَهُ یعنی کسی که جد او خالو و پدر او باشد و مادرش خواهر و عمه او باشد سزاوار است
اینچنین کسیکه دشمنی کند با وصی پیغمبر و انکار کند بیعت او را در روز غدیر مخفی نماند
که مطاعن آن لعین حرام زاده زیاده بر آنست که این رساله گنجایش تحریر بر او کند
آن داشته باشد و فضایل و مکارم حضرت شاه ولایت زیاده بر آنست که همه
عالمیان احصای آن توانند نمود روایت شده در کتابهای معتبر شیعه و سنی بسندهای
بسیار از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمود لَو اَنَّ الغِیاضَ اَقلامٌ
وَالبَحرَ مِدادٌ وَالجِنَّ حُسّابٌ وَالاِنسَ کُتّابٌ ما اَحصَوا فَضایِلَ عَلِیِّ بنِ اَبیطالِب علیه السلام
یعنی اگر بیشه‌ها قلم گردند و دریا مرکب شود و جنیان شمارنده باشند و آدمیان
نویسنده باشند احصای فضایل علی بن ابیطالب نتوانند نمود مخفی نماند که فضیلت





بیش از آنچه در این حدیث شریف مذکور است از برای احدی متصور نیست و از آنحضرت
صلی الله علیه و آله نیز روایت شده که فرمود یا علی ما عرفک حق معرفتک الا الله و انا
یعنی احدی نشناخت ترا حق شناختن تو ای علی مگر حق تعالی و من و منقولست که
سؤال کردند از بعضی از علما از حال سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام در جواب گفت
که چه بگویم در باره شخصی که مخفی داشتند فضایل او را دوستان او از راه حسد و دشمنان او
از راه خوف و ترس و شرق و مغرب مملو است از فضایل و مکارم او و روایت کرده
خوارزمی که از اعاظم مشایخ اهل سنت است در کتاب مناقب خود از عبد الله بن مسعود
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی آدم علیه السلام را خلق کرد
و روح در او دمید عطسه کرد پس گفت الحمد لله پس حقتعالی باو وحی کرد که حمد کردم را بنده
من قسم بعزت و جلال من که اگر اراده نداشتم که خلق کنم از تو دو بنده از بندگان
خود را در دار دنیا خلق نمیکردم ترا آدم گفت ای پروردگار من این دو بنده از
نسل من خواهند بود حق تعالی فرمود بلی ای آدم سر بالا کن و نظر کن پس آدم سر بالا
کرد پس ناگاه دید که بر عرش مجید نوشته است لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی
مقیم الحجة هر که علی را شناخت پاک و پاکیزه شد و هر که انکار حق علی کرد ملعون و بی بهره
شد قسم یاد میکنم بعزت و جلال خود که داخل میکنم در بهشت هر که را که اطاعت کند

خاتمه

علی را هر چند که معصیت کند مرا و قسم یاد کنم بعزت جلال خودم که داخل میکنم در جهنم هر که را که معصیت کند علی را هر چند که اطاعت کند مرا مخفی نماند که عجب حدیث امیدواریست این حدیث شریف و همچنین حدیث شریفی که مرویست در کتاب مطالب بشارت المصطفی لشیعة علی المرتضی که داخل شد روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خوشحال و شادان پس سلام کرد بر آنحضرت پس آنحضرت علیه السلام گفت یا رسول الله هرگز ترا باین خوشحالی امروز ندیدم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آمده ام که بشارت و مژده دهم ترا یا علی که الحال جبرئیل بر من نازل شد و بمن گفت که برو بسوی علی بن ابی طالب و خبر ده او را که شیعیان او خواه طایع و فرمان بردار و خواه عاصی و نافرمان بردار از اهل بهشتند پس چون علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه این بشارت و مژده شنید بسجده افتاد و شکر الهی بجا آورد پس سر از سجده برداشت و دستهای مبارک بلند کرد و گفت شاهد و گواه باش ای پروردگار من که بخشیدم من بشیعیان خود نصف حسنات خود را و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت ای پروردگار من شاهد و گواه باش که بخشیدم من بشیعیان علی نصف حسنات خود را پس حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام گفتند که ای پروردگار ما شاهد و گواه باش که بخشیدیم بشیعیان پدر خود

نصف

کذلک

در آن تابوت شش نفر از گذشتگان و شش کس از این امت و آن تابوت در چاه قعر جهنم و بر در آنچاه سنگی افتاده است که هر گاه حق تعالی میخواهد که جهنم را مشتعل کرداند امر میفرماید که آن سنگ را از سر آنچاه بر میدارند پس جهنم مشتعل میشود از حرارت آنچاه پس من در حضور شما از آنحضرت پرسیدم که آنها کیانند که در آن تابوتند فرمود اما از گذشتگان پس این شش نفرند قابیل و فرعون و نمرود و دو کس از بنی اسرائیل که بعد از موسی و عیسی دین ایشان را تغییر دادند و امت ایشان را گمراه کردند و اما از این امت پس دجال است و پنج نفر که نامه نوشتند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که نگذارند که خلافت بوصی من قرار گیرد و یعنی ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولی حذیفه و سعید بن العاص علیهم اللعنه پس عثمان آنزمان گفت که ای ابو الحسن آیا در حق من خبری شنیده حضرت فرمود که مکرر شنیدم که حضرت رسالت ترا لعنت کرد و نشنیدم که برای تو استغفار کرده باشد بدانکه صهاک بضم صاد بی نقطه و تشدید ها و الف و کاف کنیزک حبشیه بوده از زبیر بن عبد المطلب و بنا بر آنچه بعضی از محدثان و مورخان اهل سنت ذکر کرده اند نفیل ابن عبد العزی که جد یکی از خلفاست بوده در صحرای بصهاک برخورد و با او زنا کرد و از او پسری بهم رسید که پدر او است و محمد بن شهر آشوب مازندرانی که از بزرگان علمای امامیه است در کتاب مثالب ذکر کرده است که آن پسر

## خاتمه

باضحاک که مادرش بوذ زنا کرد و دختری بهم رسید و او را در کوچه از کوچهای مکه انداختند
و بعضی از اهل مکه او را برداشتند و تربیت کردند و چون بزرگ شد آن پسر او را خواستگاری
کرد و او را از او بهم رسید پس آن پسر هم پدر او بوده و هم جد مادری او و هم خالوی او و مادر آن
فاجره هم مادر او بود و هم خواهر پدری او و هم عمه او زیرا که او خواهر مادری پدر او است
و بهمین مضمون این دو بیت در نسب آن ملعون از حضرت امام جعفر صادق مشهور است
مَن جَدُّهُ خالُهُ وَوالِدُهُ وَاُمُّهُ اُختُهُ وَعَمَّتُهُ اَجدَرُ اَن یُبغِضَ الوَصیَّ وَاَن [illegible]
[illegible] الغَدیرِ بَیعَتَهُ یعنی کسی که جد او خالو و پدر او باشد و مادرش خواهر و عمه او [illegible] را او از آن
اینچنین کسی که دشمنی کند با وصی پیغمبر و انکار کند بیعت او را در روز [illegible] عجب نماند
که مطاعن آن لعین حرام زاده زیاده بر آنست که این رساله گنجایش تحریر از یک
آن داشته باشد و فضایل و مکارم حضرت شاه ولایت زیاده بر آنست که همه
عالمیان احصای آن توانند نمود روایت شده در کتابهای معتبره شیعه و سنی سندهای
بسیار از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمود لَو اَنَّ الغِیاضَ اَقلامٌ
وَالبَحرَ مِدادٌ وَالجِنَّ حُسّابٌ وَالاِنسَ کُتّابٌ ما اَحصَوا فَضایِلَ عَلیِّ بنِ اَبیطالِب علیه السلام
یعنی اگر بیشها قلم گردند و دریا مرکب شود و جنیان شمارنده باشند و آدمیان
نویسنده باشند احصای فضایل علی بن ابیطالب نتوانند نمود و مخفی نماند که فضیلت



## در بیان بعضی از مناقب آنحضرت

پس از آنچه در این حدیث شریف مذکور است از برای احدی متصور نیست و از آنحضرت
صلی الله علیه و آله نیز روایت شده که فرمود یا علی ما عَرَفَکَ حَقَّ مَعرِفَتِکَ اِلَّا اللهُ وَاَنا
یعنی احدی نشناخت ترا حق شناختن تو ای علی مگر حق تعالی و من و منقولست که
سؤال کردند از بعضی از علما از حال سرور اولیا علی مرتضی علیه السلام در جواب گفت
که چه بگویم در باره شخصی که مخفی داشتند فضایل او را دشمنان او از راه حسد و دوستان او
[illegible] خوف و ترس و شرق و مغرب مملو است از فضایل و مکارم او و روایت کرده
خوا[illegible] از اعاظم مشایخ اهل سنت است در کتاب مناقب خود از عبدالله بن مسعود
که حضر[illegible]ل خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی آدم علیه السلام را خلق کرد
و روح در او دمید عطسه کرد پس گفت الحمد لله پس حقتعالی باو وحی کرد که حمد کرد مرا بنده
من قسم بعزت و جلال من که اگر اراده نداشتم که خلق کنم از تو دو بنده از بندگان
خود را در دار دنیا خلق نمیکردم ترا آدم گفت ای پروردگار من این دو بنده از
نسل من خواهند بود حق تعالی فرمود بلی ای آدم سر بالا کن و نظر کن پس آدم سر بالا
کرد پس ناگاه دید که بر عرش مجید نوشته است لا اِلهَ اِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ نَبیُّ الرَّحمَةِ وَعَلیٌّ
مُقیمُ الحُجَّةِ هر که علی را شناخت پاک و پاکیزه شد و هر که انکار حق علی کرد ملعون و بی بهره
شد قسم یاد میکنم بعزت و جلال خودم که داخل میکنم در بهشت هر که را که اطاعت کند

علی را هر چند که معصیت کند مرا و قسم یاد میکنم بعزت و جلال خودم که داخل میکنیم در
جهنم هر که را که معصیت کند علی را هر چند که اطاعت کند مرا مخفی نماند که عجب حلاوت
امید واریست این حدیث شریف و همچنین حدیث شریفی که مرویست در کتاب مستطاب
بشارت المصطفی لشیعة علی المرتضی که داخل شد روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام خوشحال و شادمان پس سلام کرد بر آنحضرت پس
آنحضرت علیه السلام گفت یا رسول الله هرگز ترا باین خوشحالی امروز ندیدم پس حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آمده ام که بشارت و مژده دهم ترا یا علی که نازل شد
الحال جبرئیل بر من و بمن گفت که برو بسوی علی بن ابیطالب و خبر ده او را که شیعیان
او خواه طایع و فرمان بردار و خواه عاصی و نافرمان بردار از اهل بهشتند پس چون
علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه این بشارت و مژده شنید بسجده افتاد و شکر الهی
بجا آورد پس سر از سجده برداشت و دستهای مبارک بلند کرد و گفت شاهد و گواه
باش ای پروردگار من که بتحقیق بخشیدم من بشیعیان خود نصف حسنات خود را
و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها گفت ای پروردگار من شاهد و گواه باش
که بتحقیق بخشیدم من بشیعیان علی نصف حسنات خود را پس حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام گفتند که ای پروردگار ما شاهد و گواه باش که بخشیدیم بشیعیان پدر خود







نصف حسنات خود را پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کرم من باشد اکرم
من نیست شاهد و گواه باش ای پروردگار من که بخشیدم من بشیعیان علی نصف حسنات
خود را پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت که پروردگار شما میفرماید که کرم شما زیاده
بر کرم من نیست بدانید بتحقیق که آمرزیدم من از برای شیعیان علی بن ابیطالب
جمیع گناهان ایشان را اللهم اغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیاتنا بک و بحق محمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین و اشیاعهم و اتباعهم و احبائهم
و اسئلک ان تدخلنی فی زمرة العارفین بهم و بحقهم و فی زمرة
المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین
و صلی الله علی محمد و آله
الطاهرین

و ختم بفضل الله و سبحانه و تاییده فی یوم الثالث من شهر صفر المظفر فی سنه ۱۲۷۷

مبارک لیلة القدر

۱۳۶۸
۱۲۷۷
۱۳۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك [illegible]
[illegible] اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم [illegible]

[illegible]

۳۴۶۴ جلد ۳

[illegible]